



توضیح  
نکات در شش فراموش  
در کتب فراموش



94

بل که در شهر ساکنان و فرزندانش  
 جمعی بودند و منتهی آن خطر الحاق است که با آن  
 اقا شیخ زید العابد است که الله تعالی او را و جمعی که از داعی خوان  
 جمیع دنیا اینجا کرده اند و هر یک از آنها منعکس بطبع میباشند و  
 که در این راه بسیار سختی دارند و آنکه معلوم شد که یک نفر در حد  
 حال حاضر است که از هر یک از آنها که در آن زمان خوانا فاما عبد الرحمن  
 الله تعالی میباید که خطی به شیخ ضعیف که خطی است که در آن  
 این کتاب را بر آن بر کوه بخواند و با آنکه در یک نفر خواند و جمعی میباید  
 آن شخص را که در آن کوه بود و آن کوه را که در آن کوه بود  
 حال حاضر است و آن کوه را که در آن کوه بود و آن کوه را که در آن کوه بود  
 سالها که در آن کوه بود و آن کوه را که در آن کوه بود و آن کوه را که در آن کوه بود  
 گفتند که در آن کوه بود و آن کوه را که در آن کوه بود و آن کوه را که در آن کوه بود  
 و در آن کوه بود و آن کوه را که در آن کوه بود و آن کوه را که در آن کوه بود  
 که در آن کوه بود و آن کوه را که در آن کوه بود و آن کوه را که در آن کوه بود  
 که در آن کوه بود و آن کوه را که در آن کوه بود و آن کوه را که در آن کوه بود

بسم الله الرحمن الرحيم

PE13211

هذا الكتاب  
جنايتنا في المحمد بن محمد  
الاسلام انا شيخ من الغايد  
حسبنا من جناتنا انا علي  
انزله من كتابنا  
ابننا انا اقل الطلوع  
بشر من

خط ایشان است  
محمد بن ابراهیم بن سید

بسم الله  
على ابن نوحنا انجمن اصله  
شده واما الاقل الجاهل  
من بين العابدين الجاهل

کے لئے اس کا انکار کر دیا اور  
کہ انجیل میں جو چیزیں  
اقبالِ ثلاثیہ میں مذکور ہیں  
کے لئے مصالحت و ترمیم  
پے عہد کیا گیا ہے

والله اعلم بالصواب


الحمد لله رب العالمين والصلاة والسلام على محمد وآله  
**وأيضا** چنین گوید اقل عباد بن العابدین اما نزد آن صاحب  
 که این چند شرط در صورتی که در پیش احکام طهارت و صلوٰه و صوم و سایر عبادات معاملاً  
 بر سبیل اختصار از کتابت بهتر است که احتیاطاً مثل آن باشد مؤمنین از آن بهره مند شوند ان شاء الله  
 و حق الله و جمیع المومنین بعد از آنکه مسائل الجهاد و تقبیل اذات صوم و غسل و غیره و سایر احکام  
 طهارت و صلوٰه بلکه سایر عبادات معاملاً از ایشان میماند در ضمن یک مقدمه و چند مقدمه باشد  
 مفید پس از آن سه فصل است **فصل اول** در بیان مسائل الجهاد و بیان آن در ضمن چند امر  
**اول** در بیان کسی است که تقبیل او توان نمود و او آنکس است که در او چند شرط موجب شد  
 اول بلوغ پس جمیع بچها تقبیل نمیشوند صغیر هر چند مثل عالم باشد هر چند بیکه بغیر قبل از  
 بلوغ باشد دوم عقل پس از آنکه تقبیل بخون ابتداء ما دامیکه بخون است چه خوش همیشه  
 باشد یا بغیر از او تا قبل از حال افاقه که قطع با فاقه حاصل باشد تقبیل او ضرر ندارد و هر چند

۱۰۰

۱۳۳۵

مفتی کا جواب و نقل

که غایب باشد هر حال که برافا در نزد عفا خالی از قوه نیست یعنی هر طایفه قطع با قافه ستم اسلام پس  
چنان نیست نقیله که این باشد هر چند که قرش یا بر نداد یا شد چه نام آنکه نوع عشری یا شد یا چه نیست نقیله  
عبارتی عشری مجمع اسامی ایشان هر چند از سایر مذاهب جدا باشد یعنی آنکه عادل باشد پس چنان نیست  
نقیله فاسو هر چند بدانیم که دروغ نمیکوید نقیله زهرا یا اخفاء نمیکند هم چنین است و رجوع  
الحال کند این عادل است یا فاسو که نقیله او هم چنان نیست لکن با جهل بچنان نقیله نموی بعد معلوم  
شد عدل او در زمان نقیله پس همان نقیله که ثابت است اگر نقیله بخیر است نمود یا غفرا عدل او ان بعد  
معلوم شد که فاسو بود یا نقیله که فاسو نکند بلکه عذر از جمیع مجتهد عادل نماید در اعمال این و هم چنین  
در اعمال بقا از غیر صحیح و بطالان فضا و احادیث بدانند که عدل از مجتهد شرع جواز نقیله اخذ و اولی او است  
در شرط جواز عمل مجتهد برای خویش چنانکه فاسو که نقیله زهرا یا اخفاء نکرده باشد چنان است عمل  
بر آن خود کند بلکه واجب است عمل بر خود کند حرام است که نقیله کند یا از منصب فضا و افتا و تصرف و اموال  
غیب چنانچه در مثال نام روی له الفضا اخرا نماید هر چند جواز تصرف مجتهد منزه و اموال غیبی چنان  
و بخوان خالی از قوه نیست ششم آنکه در باشد منزه از خفی و غیره آنکه ظاهر اولی باشد یعنی اولی از  
از جواز نباشد بلکه از یکطرف نیز علی الاحوط هشتم آنکه مجتهد باشد یا نباشد این معنی که ملک در جمیع راستی  
مسائل باشد یا باشد چه مطلوب باشد چه منجزی هر چند الاحوط فوک نقیله بخیر میباید باشد اینست مراد  
از مجتهد جامع الشرائط اهلی و محل آنکه وجوب فتوی عینا بر مجتهد و مسئله که سوال شود مشروط  
بچند شرط است اول آنکه در مسئله مخصوصا دینی و اعتقاد داشته باشد که اگر عام بحکم مسئله یا  
جزو احتیاط مسئله را نیز نداند یا بداند لکن سوال از احتیاط نشود و وجوب فتوی ثابت نیست و این  
واضح است بلی اگر عام بمسئله بالفعل ندانند یا ندانند باید که در باشد بحصول مفهوما حصول علم بدین  
عبره هر چه این وقت بر فرض وجوب فتوی لازم است و آنکه بحصول علم نماید اگر خود محتاج شود به علم مسئله  
در عمل نفس خود و مفهوما نیز محتاج شود بحکم مسئله و وقت سعته علم ببرد و مسئله ندانند یا باشد  
مفهوم بداند علم بحکم مسئله مفهوما بعل خود داد و آنکه دست مسائل مسئله مخصوصا یا مجتهد بکن  
که با قافه فتوی داشته باشد یا نداشته باشد یا مجتهد بکن یا نباشد و مسئله جواب سوال بان مجتهد یا  
نیز آنکه اگر مجتهد بکن باشد احتیاطا با قافه فتوی داشته باشد یا نباشد اینست خصوص این مجتهد جواب فتوی  
یاد در ابیوت فتوی واجب است مثل زمان وقت قبول مسائل که من اعتقاد اجتهاد که ندانم حاشا با عت  
و وجوب فتوی عینا نیست بلکه مجتهد عمل با اعتقاد خود کند اگر اعتقاد مجتهد خلاف اعتقاد مسائل باشد



١٠

20. 10. 1941

12

1. 4. 5

١٠


10

2/1/10

۶  
شش

15

34



35

4.7

12

1



سید احمد خان شاہ

بلی اول و احسن بلکه احوط آنست که بجهت بدیدن سؤال جواب قوی باید همد خصوص در جوابی که  
بجهت جاهل یا غفلت سائل باشد خود هم نداند که بجهت دیگر مشتتانه و مخصوص در جوابی که سائل بگوید  
که در سنی بجهت دیگر نیست بلکه مقتضای سائل از سؤال مجوز اطلاع بر مدعیان غرض دیگر  
نباشد بلکه مقتضای علم بجهت عمل باشد لکن اگر بجهت قصد سائل اندانند سائل بگوید که مقتضای علم  
بجهت عمل است نه غرض دیگر و جواب بجهت نفی خالی از قوه نیست چه کلام آنست که در این مسئله اصطلاح  
نباشد یا باعتراف به باشد یا آنکه احتیاط ممکن باشد لکن سائل جاهل را خطا باشد بجهت آنست که  
بر سائل علم بجهت لازم نباشد که اگر لازم نباشد جواب قوی نیز ثابت نیست مثلاً مثل صغیر و مثل مسائل حج  
و حیض و غیره بر سائل طبع و ضرورت غیر بجهت جاهل مثل سائل را فاعل بنام عدم جواز مرافعه معتقد  
و مثل اعمال مستحبه و مکروه و غیره و قضا و احتیاج باشد این که میداند که واجب و حرام نیست لکن نمیداند  
که مستحب است یا مکروه بلی اگر احتمال مره و جواب بجهت جاهل است که بجهت علم بکنایه قوی و محتمل  
بیشتر لازم میشود ششم آنست که از برای بجهت خود مقتضای قوی نباشد چه برای خود و چه برای غیر  
خو از مؤمنین اگر اگر خوف از غیر مقتضای باشد لازم نیست بلکه لازم است هفتم آنست که بجهت بدیدن  
که تکلیف باین سائل رجوع باین بجهت میباشد که اگر بداند که تکلیفش نیست یا معلوم باشد بجهت دیگر  
لازم نیست قوی هشتم آنست که قوی معارض بوجهی باشد که بجهت دیگر نباشد مثلاً بجهت دادن سوختن  
شده که در ذرات و ذرات شغال بقوی واجب نیست که اگر در مسائل یا پیشین سؤال اندک بجا جواب از برای  
او است که اگر از او هم نباشد اگر در فقه سؤال کنند از او باین باشد بجهت دیگر است هر چند باین  
سائل نزع کنند و بقدیم ناخبر خصوص جوابی و باینکه زیادتی ناخبر در جواب سؤال دیگر لازم نباشد  
بلی احسن آنست که بجهت در صورت نزع و زیادتی ناخبر رجوع بضرع و تقدیم و ناخبر نماید بر سببی  
اینکه اگر بجهت رجوع کند از قول سائل خود از عبادت و معاملات هم چیزی از آنجا است و اظهار آنست که  
او با عیال بطلان تقابل سابق شود پس مقتضای سائل که بر آثار تقابل سابق خود نیاید نماید هر چند بجهت  
رجوع کرده باشد مگر در صورتی که قطع بخلاف بجهت باشد باشد که در این وقت حکم او حکم بجهت  
در قطع نیست خود که باید عمل نماید و اعمال سابق را اعتبار نکند اما بجهت دیگر که در طالع شد  
بخلاف خود در بجهت خود لازم است فضا و احوال سابق را اعتبار نکند اما بجهت دیگر که در طالع بخلاف  
خود را بجهت سابق بلی که در قطع بخلاف خود نماید در این وقت در اعمال لاحق اعتبار نماید برای نزع خود  
و در اعمال سابقه نه فضا می کنند نه عاده و در اعمال الکثیر سابق از آن نیست که در طالع سابق

۱۰۰

# در تجزیه و تحلیل

سابقه بسیار بلکه احوط آنست که اعاده اعمال سابقه نیز باید نظر خطا و غلطی قطع بخاطر انداخته شود  
 افوی جواز اعتماد برای سابقه است خصوص در مثل زوجیه و ملکه که اعتماد بر سابقه های نهاده دارد  
 اگر وضو گرفتن با مضامین از روی غور و کشف باشد استعمال عتال نهاده یا عتقا طهاره بعد عدل و غور باشد  
 نه که گفته شده شک به خود بود یا او با عتقا اینک باینکه شک با عتقا حرام است نه شک بعد عدل  
 غوره و از روی غور که شکی نیست باینکه خانه و ملکی باید در صغیر و بده با عتقا اینک صغیر شرط صغیر نیست  
 عدل نهاده و از روی غور در جمیع این مسئله و نظائر شروع از روی سابقه یا غور یا با غور یا با غور یا با غور  
 کاهی از وفات جانی نیست عدل و مثل اینک وضو صغیر یا چون اموال یا عتقا یا غور یا غور یا غور یا غور  
 و بطور این عتال بخش که وضو گرفتن با عتقا غوره یا استعمال غوره یا غور یا غور یا غور یا غور یا غور  
 وضو و غسل از جمیع این نظائر و طوایف باقی مانده و بلکه مواضع وضو و غسل و هر جا که عتقا  
 ملاقات او غوره هر چند خشک شده باشد باید بشوید نظیر آنکه اگر کسی وضو گرفتن با عتقا غوره یا غور  
 کرد سابقه یقین باشد بخش بود و اگر بعد از وضو و غسل شک کرد که آن ابرایان غوره وضو گرفتن یا غور  
 وضو و غسل در این فرض جمیع این نظائر و طوایف باقی مانده بلکه بعد از وضو یا غسل جمیع این نظائر  
 یا در سبب است و یا هر چند خشک شده باشد قطره از آن باقی مانده باشد بنا بر اصول و بقیه آنکه  
 است بجهت اطلاع کلام مردم و یا بجهت خود سر وضو یکی آنکه بدانند که مردم مخصوصه اگر شایسته  
 فتوی باشند در این امور اینست معلوم آنکه بعد از آنکه اعتماد داشت بشخصه است و اگر غور  
 بجهت بعد از آنکه شایسته نیست بجهت بعد از آنکه بجهت بعد از آنکه شایسته است و شایسته است  
 است و اگر بعد از آنکه کافی بعد از آنکه شایسته است و شایسته است و شایسته است و شایسته است  
 اینک بر اینست که است اظهار بیوقوفی و سالی بلکه احوط در صورتی که بجهت بعد از آنکه شایسته است  
 که مردم بفکر کتاب مرجع بجهت بعد از آنکه شایسته است و شایسته است و شایسته است و شایسته است  
 ابرایان رجوع بجهت بعد از آنکه شایسته است و شایسته است و شایسته است و شایسته است  
 صورت و اینست که ان بجهت بعد از آنکه شایسته است و شایسته است و شایسته است و شایسته است  
 وضو و مضامین از استعمال با غور یا غور یا غور یا غور یا غور یا غور یا غور یا غور یا غور یا غور  
 دشواره عدل و مضامین بعضی بر کرده اند لیکن افوی عدم شکی در وضو گرفتن که وضو و غسل  
 یا بجهت بعد از آنکه شایسته است و شایسته است و شایسته است و شایسته است و شایسته است  
 چنانکه استظهار شخص یا بجهت بعد از آنکه شایسته است و شایسته است و شایسته است و شایسته است

که گاهی باشد

در جہان فکیر

[illegible]

درجہ اول تعلیم

[illegible]





محمد بن جعفر بن قلیله

و دیگر مضمون الاجتهاد و مضمون الاعلیه باشد ملامت باز داد الاعلیه را اگر نظر جمعی باشد تقلید  
اعلم را لازم بدینهم و الا ملامت بلامد مطلق الاجتهاد و هم چنین اگر فتوای مجتهد مطلق باشد  
و فتوای علم مضمون باشد مثلاً علمیه بخوبیست که در مثلاً اجتهاد گذشت و هشتی که مثلاً  
از باب صفت مظنی طایفه حکم الله باری مجتهد نیست پس باید که مقلد طایفه مجتهد نیستند  
باید عمل بری مجتهد نماید هر چند مظنی خطا مجتهد را ششتر باشد علی غیر اینست که مقلد در تقلید  
امضای نماید یا غیره و او دیگر در نظر او و ثوابی باشد یا عیسا موقوفه احضای و ششتر و غیر این بلکه بعضی  
گفته اند که مقلد باید بابت تقلید لازم است که تقلید کسی کند که قول او مضمون الاصابه باشد بلکه  
از بعضی ظاهر میشود که اگر تقلید کرده و بعد از آن ظن خلاف آن قول به سرسانده عمل نماید بلکه از  
بعضی ظاهر میشود که اگر مضمون او قول مثبت شود معتبر است تقلید مثبتی است لکن خواهی است که تقلید  
مدل این قول نیست مراعاة مظنیر مقلد لازم نیست و اگر تقلید اینهم معلوم نیست و در حال مقلد  
بالنسبه بقبول مجتهد و چند قسم است اول آنست که مقلد طایفه است بخطا مجتهد در حکم حق و وضو و  
قسم جایز نیست تقلید را حکم مخصوص و دوم آنست که طایفه است بخطا مجتهد در یکی از احکام معتبره  
شبه مخصوص و این قسم نیز جایز نیست تقلید در شبه این احکام معتبره اگر مقلد یقین کند که این مجتهد  
در اکثر مسائل و ابواب فقهیه از طهارت و ادبایه خطا کرده جایز نیست تقلید او را بلکه بخلاف و قسم اول  
که در غیر مطلق و بعضی یا اجمالی بخوبی ششتر مخصوصه تقلید جایز است اما آنست که طایفه است بخطا  
مجتهد در یکی از مجموع مسائل طهارت و ادبایه یا بیشتر از یکی لکن بخوبی شبهه غیر مخصوصه هر چند در بعضی  
مسئله غیر معتبر باشد بالنسبه مجموع ابواب فقهیه در این قسم ضرر ندارد تقلید و اگر به علم اجمالی  
ضرر ندارد و چهارم آنست که مقلد طایفه مجتهد باشد در دلیل حکم نه اصل حکم در این قسم جایز  
تقلید پس در صورت مظنیر خطا مجتهد در دلیل حکم خطا آورد و حکم بطریق اولی جایز است تقلید بخوبی  
آنست که مقلد بحسب قسم خود مظنیر داشته باشد و خطا مجتهد را اصل حکم در این قسم جایز است تقلید  
پس در صورت قطع بعد خطا مجتهد در حکم ناظر بعد خطا باشد و خطا او بطریق اولی جایز است تقلید  
ششتر آنست که مقلد یقین نداشته باشد بخطا مجتهد در حکم معتبر لکن در شاهد عادل از اهل  
جنه هر چند مجتهد باشد نداشته و قطع بدین خطا مجتهد در حکم مخصوص و این قسم نیز جایز است  
تقلید حکم فرع و خود مقلد خود شاهد نیست اگر شاهد عادل شهادت دهند خطا  
او و در و ششتر از امام و در این وقت آن روا نیست مجتهد نیست بلکه سماع از امام و بخوان موردی

فصل فی بیان  
کلیات و احوال  
و احوال و احوال  
و احوال و احوال  
و احوال و احوال

# مفاد کلامی و عقاید

۱۱

مقتضی خلاف اجتهاد و محققان یکدیگر را هر چند از دو قطع باشد یا عقلی یا نقلی که قول او در حق  
مفاد از اجتهاد ساقط شود اهر طریقی که لازم نیست مفاد که مجتهد خود را باسم مجتهد کند  
در صورتی که مجتهد منحصر باشد یا آنکه تقلید اعلام را لازم بدانیم و اعلام مختص و یکی باشد بلکه اگر  
اعلام از دیگران و نفر باشند این و نفر شای باشد در ای موافق باشند لازم نیست که معین  
نمایند بلکه اگر معین کرده و خطا در اسم نموده ضابطه را در بی اگر معین کرده و ظاهر شده که آن معین  
اصلا مجتهد نبوده در این وقت تقلید نکرد و هر چیز لازم نیست حد مجتهد پس اگر مجتهد منع  
باشد رای ایشان موافق یکدیگر باشد یا آنکه تقلید هر دو باید و بجا نماید جمع کردن مجتهد  
یا موافق رای و تقلید ضرورت ندارد بلکه از بعضی از جهات غیر است که میباید آنکه معین نموده مجتهد  
یا اعلام نموده یا عادل نموده مفاد خط نموده بلی خصوص تقلید صحیح است شرط است اول  
آنکه اطلاع بهم رسانند برای مجتهدان مسئله و بعد از ای و داد و آنکه اطلاع و فهم مسئله را  
رو علم باشد با امکان نداشت روی مظنه و احتمال استیم آنکه بنای عمل بر این نباشد باشد جازم باشد  
پس اگر علم حاصل نموده و هنوز جمیع تقلید او نکرده تقلید حاصل نشده بلکه اگر این نزد  
عمل نماید تقلید نخواهد بود پس مجتهد مساوی مجتهد بدین علم حکم و بدین نیز تقلید تقلید نیست  
چهارم آنکه معلوم او مطابق با رای مجتهد و موافق باشد پس اگر مجتهد فتوی بطهران عرف جنبه  
حرام داده است مفاد از کلام مجتهد اعتقاد کرد که عرف جنبه حرام نیز پاکست و این وقت تقلید  
نخواهد بود و اگر عکس فرض شود که مجتهد فتوی بطهران عرف مطلق جنبه داده و مفاد اعتقاد  
نموده که مجتهد فتوی بطهران عرف جنبه حرام داده اند تقلید مجتهد نیست حسب مجتهد  
بلکه اگر تقلید باشد تقلید و طهاره مطلق نیست فرض اینست که مفاد نهیده است مطابق  
واقع نیست و آنچه که مطابق واقع است مفاد نهیده و یا آنچه که اخذ بقول مجتهد فتوی مجتهد کرد  
باشد چنان مجتهد فتوی باشد یا آنکه فتوی نداشته باشد منوط باشد آن تقلید نخواهد  
بود بلکه اخذ احیاط خواهد بود اگر احیاط و جوی با استیجاب باشد مفاد اخذ احیاط  
از جهات احیاط نکرده بلکه از جهت عنوان و جوی ندب نموده انوقت تقلید خواهد بود و بسای  
که آن تقلید است و احیاط بودن بلکه اگر اخذ بقول نموده با اعتقاد آنکه فائز مجتهد است  
و بعد معلوم شد که آن قول قول مجتهدش نیست تقلید را در مسئله تقلید نموده و قائل  
بان قول این تقلید نموده مشتمل آنکه آن فتوی تقلیدی باشد یا آن معنی که از مذاق مجتهد

فتوی فتوی نهاده باشد

مقتضی خلاف اجتهاد و محققان یکدیگر را هر چند از دو قطع باشد یا عقلی یا نقلی که قول او در حق  
مفاد از اجتهاد ساقط شود اهر طریقی که لازم نیست مفاد که مجتهد خود را باسم مجتهد کند  
در صورتی که مجتهد منحصر باشد یا آنکه تقلید اعلام را لازم بدانیم و اعلام مختص و یکی باشد بلکه اگر  
اعلام از دیگران و نفر باشند این و نفر شای باشد در ای موافق باشند لازم نیست که معین  
نمایند بلکه اگر معین کرده و خطا در اسم نموده ضابطه را در بی اگر معین کرده و ظاهر شده که آن معین  
اصلا مجتهد نبوده در این وقت تقلید نکرد و هر چیز لازم نیست حد مجتهد پس اگر مجتهد منع  
باشد رای ایشان موافق یکدیگر باشد یا آنکه تقلید هر دو باید و بجا نماید جمع کردن مجتهد  
یا موافق رای و تقلید ضرورت ندارد بلکه از بعضی از جهات غیر است که میباید آنکه معین نموده مجتهد  
یا اعلام نموده یا عادل نموده مفاد خط نموده بلی خصوص تقلید صحیح است شرط است اول  
آنکه اطلاع بهم رسانند برای مجتهدان مسئله و بعد از ای و داد و آنکه اطلاع و فهم مسئله را  
رو علم باشد با امکان نداشت روی مظنه و احتمال استیم آنکه بنای عمل بر این نباشد باشد جازم باشد  
پس اگر علم حاصل نموده و هنوز جمیع تقلید او نکرده تقلید حاصل نشده بلکه اگر این نزد  
عمل نماید تقلید نخواهد بود پس مجتهد مساوی مجتهد بدین علم حکم و بدین نیز تقلید تقلید نیست  
چهارم آنکه معلوم او مطابق با رای مجتهد و موافق باشد پس اگر مجتهد فتوی بطهران عرف جنبه  
حرام داده است مفاد از کلام مجتهد اعتقاد کرد که عرف جنبه حرام نیز پاکست و این وقت تقلید  
نخواهد بود و اگر عکس فرض شود که مجتهد فتوی بطهران عرف مطلق جنبه داده و مفاد اعتقاد  
نموده که مجتهد فتوی بطهران عرف جنبه حرام داده اند تقلید مجتهد نیست حسب مجتهد  
بلکه اگر تقلید باشد تقلید و طهاره مطلق نیست فرض اینست که مفاد نهیده است مطابق  
واقع نیست و آنچه که مطابق واقع است مفاد نهیده و یا آنچه که اخذ بقول مجتهد فتوی مجتهد کرد  
باشد چنان مجتهد فتوی باشد یا آنکه فتوی نداشته باشد منوط باشد آن تقلید نخواهد  
بود بلکه اخذ احیاط خواهد بود اگر احیاط و جوی با استیجاب باشد مفاد اخذ احیاط  
از جهات احیاط نکرده بلکه از جهت عنوان و جوی ندب نموده انوقت تقلید خواهد بود و بسای  
که آن تقلید است و احیاط بودن بلکه اگر اخذ بقول نموده با اعتقاد آنکه فائز مجتهد است  
و بعد معلوم شد که آن قول قول مجتهدش نیست تقلید را در مسئله تقلید نموده و قائل  
بان قول این تقلید نموده مشتمل آنکه آن فتوی تقلیدی باشد یا آن معنی که از مذاق مجتهد







# مقدمه در احکام و تقلید

۱۴

بطور اکتفا بنا بر مثل آنکه در شرائط بیع بصیغه عدم حصوان بدان و گرفتن در ماکولات و مشروبات  
و البس و آتش و تقلید کسی کند که بصیغه بشرط نیست بجز در غایبی دادن و گرفتن بقصد انشاء  
بیع بیع حاصل میشود و حاجت بصیغه ندارد و در مثل خانه و کار و انشای غلام و کتبه تقلید کسی  
بکند که بیع بصیغه را باطل میدانند میگوید که بیع بمعاطاء حاصل نمیشود یا بیع ضایعه نیست که  
بیع تقلید کسی بکند که بصیغه را بشرط نمیدانند هم چنین در فرض مثلاً و لکن در وقف مثلاً تقلید  
کسی بکند که بصیغه را بشرط میدانند مانند نکاح مثلاً اینکه در مسئله حوازی و نکاح واجب و توسع یا  
اخلال بواجب معتبر فوراً و عدم جواز آن تقلید کسی بکند که مثلاً نیاز در وصی و در وصیت و فتن  
صحیح میدانند یا اینکه کسی که اخلال بازاله نجاست در مسجد نماید یا فتن بر آزار و یا اینکه خود را خدا  
بجاست در مسجد نموده تقلید بجهت دیگر نماید که بگوید ضوکر فتن یا اخلال بواجب فوری صحیح نیست  
با اینکه بگوید نماز در وسعت فتن صحیح نیست هرگاه اخلال بواجب فوری نموده از قبیل اخلال با  
دین یا بطلان صاحب بنیاد فتن بر آزار دین و از قبیل اخلال بر دین اسلام در نماز یا قبول جاهل محکم  
مسئله یا اخلال بتعلیم جاهل در زمان حاجت یا اخلال با امر معروف نهی منکر یا اجتماع شرائط آن  
قبیل ظن یا اثر بخوان که بعضی مسائل این مسائل جایز نیست مثل اینکه بشخص نماید و حکم و  
موضوع حکم یا اینکه جایز نماید حکم بجهت دیگر فریاد که آن فرد در زمان آنجا نماز افراد محکوم علیه نیست  
مثلاً اینکه تقلید بجهت نماید که بجهت میداند خون جوانی که نفس سائل دارد و مادر را نیز صاحب نفس  
سائل میداند بجهت نماید بکثره این حکم را نمیکند لکن مادر را صاحب نفس میداند و این شخص  
مقتل در خصوص تقلید کسی بکند که مادر را صاحب نفس میداند بجهت نماید بکثره این حکم را نمیکند لکن در حکم تقلید این  
بجهت نمیکند بلکه تقلید بجهت میکند که مادر را صاحب نفس سائل میداند یا اینکه در وقت منکوب  
در سفر یا تقلید کسی نمیکند که جایز نمیداند بجهت آن سفر موقوف از هاتر اما بر آن سفر نمیداند مقلد  
در حکم تقلید این بجهت نمیداند لکن بجهت آن سفر مرگ اند فتن و بر کشتن یا تقلید کسی میکند که او را  
سفر میداند و لکن خود نمیدارد و سفر را نیز میداند که در این هنگام و حاصل حکم تقلید فاعل بخیر است  
صودر سفر نموده و لکن در سفر تقلید او نموده بلکه تقلید بجهت نموده که بر آن سفر موقوف و اسبق  
میداند پس بنابر این که در آن سفر چهار سفر موقوف حرام است اما حواشی برای بجهت اول و اما  
سفر نهان نیز برای بجهت اول بلکه برای بجهت ثانی که این بعضی نیز عمل اشکال است هر چند سفر بود  
بجهت آن سفر و لا اجزاء کرده باشد یا اینکه علم و بدان داشته باشد زیرا که مناط بجهت در تقلید معتقد

# مقدمه در اجتهاد و تقلید

مجموعه حق و صوم رسف غیر چهار شیخ است پس هر چه منطبق بر چهار شیخ را هیچ کدام از دو مجتهد  
ندارند فرق نیست این عدم جواز میان آنکه حکم بر مضمون محکوم علیه شود یا این مصداق عمل او باشد  
حکم فقیه هر دو را مفاهم کلیه است حکم فضا و فضل خصوص بر مصداق جویند و کلام در حکم فضا  
نیست بل در رواه اخبار اگر آن اختلاف فرض شود جایز است برای مجتهد که در حکم اخذ بر و این برای آن  
موضوع اخذ بر و این دیگر بر آنکه رواه اخبار از حکم الله بالنسبه موضوعا و فضا به نسبت موضوعا  
معقوله و در اختلاف و مجتهد در معنی تقلید خواهد آمد که مدار در معنی تقلید برای مجتهد است  
که تقلید او معتبر است امر شایسته هر آنکه در فضا و فضل و مسائل شرعی بر آن مجتهد بسیار است و آن  
است که بمشایرت و مواجعه بدین واسطه مقلد اخذ مسائل از مجتهد نماید و هم آنست که اخذ از دو  
عادل نماید که از دو عادل برای مجتهد برای و نقل نماید پس آنست که اخذ از عادل اخذ نماید  
که برای مجتهد نقل نماید اگر دو عادل یا یک عادل یکو یکدیگر برای مجتهد نیستند بحسب جماع از  
مجتهد بلکه بحسب مقتضا کتاب و باید لایزال عبادت این نیز حجت میباشد این هر سه باید در حال  
ضبط باشد که اگر مجتهد با عادل ناقص از مجتهد بسیار میشود باشد که اخذ از او سزاوار است  
شده باشد یا آنکه کثیرا است شده باشد اعتبار بان قول نیست چه اگر آنکه اخذ از کتاب مجتهد  
نماید بشرط آنکه خود بداند که آن کتاب از مجتهد است یا آنکه دو شاهد عادل شهادت بدهند یا آنکه  
مشهور باشد است آن کتاب یا مجتهد که اطمینان و علم عادی حاصل شود پس آنکه این کتاب از آن  
مجتهد است بشرط آنکه آن کتاب مجتهد فقیه درست شده باشد نه مجتهد غرض بگویم بشرط آنکه آن کتاب  
خالی از غلط باشد غلطی که مضرب نفوی باشد نداشته باشد کافیه است و مظهر و یقین بر نفوی  
غلط شرط نیست که غالباً برای مؤلف کتاب نفی یقین مجتهد مکرر نیست چه جایز است بکران و بشرط آنکه غالباً  
کتاب در حال بلوغ و عدالت ضبط باشد بشرط آنکه در حین عمل و در عصر یا کتاب یا مجتهد جامع  
الشرایط باشد و از در مراجع نیز نهاده باشد بشرط آنکه رجوع از آنچه دو کتاب است نگردد باشد  
علی الاحوط و بشرط آنکه از برای آن کتاب معارض مستلزمی یا نفوی نباشد مثل اینکه مقلد از حق  
مجتهد با عادل بگوید خلاف آنچه در کتاب است بنده باشد یا در رساله بکسر لافان بنوده باشد  
که باین شرایط شش گانه جایز است اخذ کتاب اگر معارض از برای کتاب حاصل شود یا اخذ نماید  
یا آنچه را خود صادر شده است اگر ناریج معلوم نباشد اخذ نماید یا آنچه را عباد بان بیشتر است مثل  
اینکه قول خود مجتهد افوی نیست آن کتابی که بطل او افوی نیست آن کتاب بخط غیر او عادل چیز فهم

در این کتاب  
چهار شیخ  
مقتضای  
اجتهاد و تقلید



# مقدمه در اخبار و نقلیه

در نماز واجب میخواند که استسبحا صلوة و سوره ناید هم چنین اگر نمازی در سفر از موصی فوت شده  
و موصی اعتقادش بر ان صلوة بود و موصی اعتقادش بر مقرر بوده موصی نمیتواند که استسبحا نماز فسخ کند  
ناید مگر در صورتیکه قطع داشته باشد بخطا موصی در موضوع یا حکم که در این وقت مدار با اعتقاد واجب  
میباشد اما موصی غیر بالنسبه و غیر لیس اشکال مال خطه رای خود میکند و لکن صغیر بعد از بلوغ  
باید ملاحظه رای خود نماید و رعایت افعال گذشته پس اگر موصی تقلید کسی نموده که جنس فاضل مؤنث را  
واجب نمیدانست طنا جنس فاضل مؤنث را واجب نمیدانید پس حکم اختلاف او و طفل اختلاف فاضل مذکور شخص واحد  
با اعتبار تقلید است و نیز در زمان یا جمعه واحد که رجوع کند از قول خود و اما کسی که با مشایخ برای مسند  
نماز خطا بخواند مثل در رکعت اولی این است که او مطمئن علی برای خود میکند و زمانیکه از پدرش فوت شده  
و هم چنین کسی که نماز را از مشایخ میخواند هم چنین کسی که استسبحا صلوة و سوره ناید و غیرها از باب کمال  
با و صابانه که او هم ملاحظه خود میکند مگر موقوف بر آنکه اگر خطه تقلید نمود و بعد از فوتش این جمعه  
رجوع بجمعه نماید و خود و بخواه احرام و استسبحا عدل و فقه و بعد همین جمعه ثانی نیز فائز باشد و  
جمعه نیست نموده که این جمعه بظاهر تقلید و مبتدا واجب میباشد عدل احرام مبداء حال لازم است که  
تقلید جمعه اول بر کمر چون عدل و اول بحسبای جمعه ثانی مجاب بوده و عدل از جمعه اول و احکم  
ظاهر میبوده مادامیکه خطه ثانی جایز از تقلید نموده نه همیشه یا واجب نیست عاده اعمالی که تقلید  
ثانی با اول نموده بعد از عدل هر یک بد بگویی اگر ممکن نبود که عمل بطریق کدام نکنند احصای کند غیر  
است جمیع بنقل تقلید بنی رجایه که رجوع ممکن باشد نیز خویشاوندی است که اگر در سفر نماز استسبحا  
و بعد از نماز عمل بحسب اینها و با تقلید مختلف شوند در حکم اعمالی که جمیع بدانند و بگویی فاسد بدانند  
بعضی از اجداد علماء ما احکم بطلان معامله نموده نموده اند و گفته اند که معامله مستحبیه مختلف نمیشود و  
حکم صحیح و قاطع است که اینها را احکامه تقوی غیر جمعه خود عمل نمایند بطلان خطه  
است از نظر بنی و این کلام در حکم واقعی عقدا صحیح است اما در حکم ظاهری اینها را بحسب ظاهر اگر در وقت  
عیدیده از افکار و سخنان تقلید کنند و صلح است پس در صلح چه اموال حال مرض و قاف بالنسبه باید بر آن  
هر یک از اوقات کسی که با و صلح شده است بکلیت خود عمل میکنند مگر اینکه مرافعه کنند و در  
پیش از آنکه شروع افوضت هر جا که شروع حکم کنند همان منبع مطلق است و این کسی که مخالف حکمها که  
باطل باشد و او را در پیش کسی که آنکه بعضی گفته اند عمل ناشی از اینها و با تقلید چنانچه صحیح است و چون  
خطه باطل است و جمیع است و موقوف بر آنکه اینها نیست برای تقلید و بگویند جمعی از علمای فقه که

در نماز واجب میخواند که استسبحا صلوة و سوره ناید هم چنین اگر نمازی در سفر از موصی فوت شده و موصی اعتقادش بر ان صلوة بود و موصی اعتقادش بر مقرر بوده موصی نمیتواند که استسبحا نماز فسخ کند ناید مگر در صورتیکه قطع داشته باشد بخطا موصی در موضوع یا حکم که در این وقت مدار با اعتقاد واجب میباشد اما موصی غیر بالنسبه و غیر لیس اشکال مال خطه رای خود میکند و لکن صغیر بعد از بلوغ باید ملاحظه رای خود نماید و رعایت افعال گذشته پس اگر موصی تقلید کسی نموده که جنس فاضل مؤنث را واجب نمیدانست طنا جنس فاضل مؤنث را واجب نمیدانید پس حکم اختلاف او و طفل اختلاف فاضل مذکور شخص واحد با اعتبار تقلید است و نیز در زمان یا جمعه واحد که رجوع کند از قول خود و اما کسی که با مشایخ برای مسند نماز خطا بخواند مثل در رکعت اولی این است که او مطمئن علی برای خود میکند و زمانیکه از پدرش فوت شده و هم چنین کسی که نماز را از مشایخ میخواند هم چنین کسی که استسبحا صلوة و سوره ناید و غیرها از باب کمال با و صابانه که او هم ملاحظه خود میکند مگر موقوف بر آنکه اگر خطه تقلید نمود و بعد از فوتش این جمعه رجوع بجمعه نماید و خود و بخواه احرام و استسبحا عدل و فقه و بعد همین جمعه ثانی نیز فائز باشد و جمعه نیست نموده که این جمعه بظاهر تقلید و مبتدا واجب میباشد عدل احرام مبداء حال لازم است که تقلید جمعه اول بر کمر چون عدل و اول بحسبای جمعه ثانی مجاب بوده و عدل از جمعه اول و احکم ظاهر میبوده مادامیکه خطه ثانی جایز از تقلید نموده نه همیشه یا واجب نیست عاده اعمالی که تقلید ثانی با اول نموده بعد از عدل هر یک بد بگویی اگر ممکن نبود که عمل بطریق کدام نکنند احصای کند غیر است جمیع بنقل تقلید بنی رجایه که رجوع ممکن باشد نیز خویشاوندی است که اگر در سفر نماز استسبحا و بعد از نماز عمل بحسب اینها و با تقلید مختلف شوند در حکم اعمالی که جمیع بدانند و بگویی فاسد بدانند بعضی از اجداد علماء ما احکم بطلان معامله نموده نموده اند و گفته اند که معامله مستحبیه مختلف نمیشود و حکم صحیح و قاطع است که اینها را احکامه تقوی غیر جمعه خود عمل نمایند بطلان خطه است از نظر بنی و این کلام در حکم واقعی عقدا صحیح است اما در حکم ظاهری اینها را بحسب ظاهر اگر در وقت عیدیده از افکار و سخنان تقلید کنند و صلح است پس در صلح چه اموال حال مرض و قاف بالنسبه باید بر آن هر یک از اوقات کسی که با و صلح شده است بکلیت خود عمل میکنند مگر اینکه مرافعه کنند و در پیش از آنکه شروع افوضت هر جا که شروع حکم کنند همان منبع مطلق است و این کسی که مخالف حکمها که باطل باشد و او را در پیش کسی که آنکه بعضی گفته اند عمل ناشی از اینها و با تقلید چنانچه صحیح است و چون خطه باطل است و جمیع است و موقوف بر آنکه اینها نیست برای تقلید و بگویند جمعی از علمای فقه که

در نماز واجب میخواند که استسبحا صلوة و سوره ناید هم چنین اگر نمازی در سفر از موصی فوت شده و موصی اعتقادش بر ان صلوة بود و موصی اعتقادش بر مقرر بوده موصی نمیتواند که استسبحا نماز فسخ کند ناید مگر در صورتیکه قطع داشته باشد بخطا موصی در موضوع یا حکم که در این وقت مدار با اعتقاد واجب میباشد اما موصی غیر بالنسبه و غیر لیس اشکال مال خطه رای خود میکند و لکن صغیر بعد از بلوغ باید ملاحظه رای خود نماید و رعایت افعال گذشته پس اگر موصی تقلید کسی نموده که جنس فاضل مؤنث را واجب نمیدانست طنا جنس فاضل مؤنث را واجب نمیدانید پس حکم اختلاف او و طفل اختلاف فاضل مذکور شخص واحد با اعتبار تقلید است و نیز در زمان یا جمعه واحد که رجوع کند از قول خود و اما کسی که با مشایخ برای مسند نماز خطا بخواند مثل در رکعت اولی این است که او مطمئن علی برای خود میکند و زمانیکه از پدرش فوت شده و هم چنین کسی که نماز را از مشایخ میخواند هم چنین کسی که استسبحا صلوة و سوره ناید و غیرها از باب کمال با و صابانه که او هم ملاحظه خود میکند مگر موقوف بر آنکه اگر خطه تقلید نمود و بعد از فوتش این جمعه رجوع بجمعه نماید و خود و بخواه احرام و استسبحا عدل و فقه و بعد همین جمعه ثانی نیز فائز باشد و جمعه نیست نموده که این جمعه بظاهر تقلید و مبتدا واجب میباشد عدل احرام مبداء حال لازم است که تقلید جمعه اول بر کمر چون عدل و اول بحسبای جمعه ثانی مجاب بوده و عدل از جمعه اول و احکم ظاهر میبوده مادامیکه خطه ثانی جایز از تقلید نموده نه همیشه یا واجب نیست عاده اعمالی که تقلید ثانی با اول نموده بعد از عدل هر یک بد بگویی اگر ممکن نبود که عمل بطریق کدام نکنند احصای کند غیر است جمیع بنقل تقلید بنی رجایه که رجوع ممکن باشد نیز خویشاوندی است که اگر در سفر نماز استسبحا و بعد از نماز عمل بحسب اینها و با تقلید مختلف شوند در حکم اعمالی که جمیع بدانند و بگویی فاسد بدانند بعضی از اجداد علماء ما احکم بطلان معامله نموده نموده اند و گفته اند که معامله مستحبیه مختلف نمیشود و حکم صحیح و قاطع است که اینها را احکامه تقوی غیر جمعه خود عمل نمایند بطلان خطه است از نظر بنی و این کلام در حکم واقعی عقدا صحیح است اما در حکم ظاهری اینها را بحسب ظاهر اگر در وقت عیدیده از افکار و سخنان تقلید کنند و صلح است پس در صلح چه اموال حال مرض و قاف بالنسبه باید بر آن هر یک از اوقات کسی که با و صلح شده است بکلیت خود عمل میکنند مگر اینکه مرافعه کنند و در پیش از آنکه شروع افوضت هر جا که شروع حکم کنند همان منبع مطلق است و این کسی که مخالف حکمها که باطل باشد و او را در پیش کسی که آنکه بعضی گفته اند عمل ناشی از اینها و با تقلید چنانچه صحیح است و چون خطه باطل است و جمیع است و موقوف بر آنکه اینها نیست برای تقلید و بگویند جمعی از علمای فقه که

# مقدمه در شرحها و تفهیمها

عامل آن عمل شود بعضی گفته اند که در امور عامه مثل نظم و ترتیب که جمیع فضاها را در حق این مخالف  
 او در امور قوم و جمیع است با موافقه مثل لایحه و زوجیه و نحوها و انصافا شنیده با مخالف و مصلحه  
 مذکور حکم بعضی عمل خصوص بجا باشد که قوت شرط وجود با جزئی شود با اینست که کسی که مخالف است  
 در وقت مصلحت مشکل است کرد بجا باشد که شرط قطعی با اجماع قطعی با دلیل معتبر شرعی قائم شود و نیز  
 آثار و غیره بر آن عمل در حق کل مثل زوجیه و ملک و ارض و غیره و اینست که چنانچه نسبت از برای  
 مفید و مصلحت باشد حکم و فصل خصوص و مصلحت دادن بلکه چنانچه نسبت نشستن در مجلس و ضایع باشد  
 و هم چنین است طایفه ای که مدعی بعضی فصل خصوص بلکه رفتن مردم نیز با بعضی فصل خصوص  
 است بلکه اگر حق غیر این باشد یا نباشد یا نباشد حکم آن و نیز جرم است مالک را غیر نمیشود پس رفتن بر آن  
 را در حق غیر مجزای آنکه نمایند مگر آنکه در حال ضرورت باشد مثل خوف از حاکم جور یا آنکه خوف از  
 تبعیض خوف خود داشته باشد اگر عرافه بجا بود و در خصوص اگر خوف مثل قتل نفوس و عصب و روح باشد  
 که در این فرض واجب است بلکه در حال ضرورت احوط آنست که شخص خوف خود را بگذارد و بماند با عدل و این  
 تا عدم امکان رجوع بجهت یا نه یا نه یا نه بلکه بعضی این که آیه و انشراح است نشستن در مجلس و ضایع  
 و رفتن مردم در آن مجلس طایفه ای که مدعی بعضی فصل خصوص و عرفی و عقلی از منکر ضرر ندارد و بلکه چنانچه نسبت  
 از برای مفید فتوی بلکه لازم است حکایت کند از رای مجتهد است آنرا بدهد بان بجهت که در این فرض  
 با جزئی خود بجا باشد و معلوم است که مجتهد نسبت نیز رفع بشود و این احوط است در چند جا و اینست  
 از حکم الله بحسب فتوی مجتهد که دلیل مسئله است و خوا و خالی از قوه نیست لیکن اینها حاصل شده  
 ترک است امر نیست پس آنکه لازم نیست مفید و وجهی عمل خود که بداند مذاهب مجتهد خود را  
 در غیر تفهیم بلی لازم است آنجهت دیگر مثالی بود بر تفهیم و رجوع از تفهیم با سر و دست  
 چه آنکه هر که تفهیم مجتهد در زمان جهلش نموده که تفهیم از حاصل مبداء است یا خد کتاب  
 بعضی عمل با این در کتاب است خد کتاب نیز باین قصد نموده جائز است که بعد از وفات آنجهت باقی  
 بماند و جمیع کتاب تفهیم بماند اینست بلکه میتوان این تفهیم را در حق مجتهد ندانند نیز جایی  
 باشد و مادامیکه معلوم نشود که مذاهب مجتهدانند معانی مذاهب مجتهدان است مثل اینکه مجتهدانند  
 اخذ بکار از تفهیم بماند امر نیست بجز آنکه اگر رای مجتهد را در یک مسئله از اخذ نموده و عمل  
 نموده و اینجهت فتوی شده و لیکن مذاهب این بوده که عمل شرط تفهیم نیست و مثلاً مجتهدانند  
 که تفهیم نیست بعد از زمان جان یا و اینست که تفهیم بماند اینست که تفهیم از عمل بیرون است و عمل

مقدمه در شرحها و تفهیمها

مقدمه در شرحها و تفهیمها

مقدمه در شرحها و تفهیمها

مقدمه در شرحها و تفهیمها

مقدمه در شرحها و تفهیمها

مقدمه در شرحها و تفهیمها







# در باب بیب الخلاف فی مؤلفات

۲۱

کند عورت خود را بمنت قبله نماید و جام بیست هر چند احوط ترک است اگر بنا شود در و گردن بقبله  
 یا پشت نمودن بقبله مقدم بدارد پشت نمودن و اگر بناچار شود از نظر یا بحر یا در و بقبله و یا پشت بقبله  
 اختیار نماید و بقبله یا پشت بقبله و اگر قبله مشبه شود و علم ممکن باشد محضیل علم نماید و اگر قضا  
 بهر مظنه نکند مگر طوق که از شاع رسیده باشد یا بخصوص که بمنزله علم است و اگر علم ممکن نشود اگر قضا  
 بهر مظنه احوط است و اگر علم اجمالی بخوبی مشبه محضو باشد اجتناب از هر آن چهارتا نماید اگر علم با مظنه ممکن  
 نشود یا آنکه حبس بول یا غایب ضرر داشته باشد یا مشقه نبادی داشته باشد یا آنکه هر چهارتا در نظر  
 مشای باشد و بهر هر مشکو خواهد بود یا حرام نیست و بقبله نمودن یا پشت بقبله کردن در حال استیفاء  
 یا استبراء یا هر دو مذاب مال را بخون بواسطه یا مثل از هر چند احتمال خارج شدن غایب و یا باطل  
 بود و احتیاط در هر اینها خوبست خصوص حال استیفاء چهار جهت نشستن در مکان بحر و مثل مسجد و  
 و مشاهد مشرفه و غیر اینها و علم او شهید یا بحر نشستن در ملک غیر یا در زن مثل خانه غیر و کوچه  
 که آخر تر باشد یا شستن در مال که خوف غلبه یا غلبه که فتنه باشد مثل دفعه خلص می مکانی که پیش  
 غیر از اینها باشد علی الاحوط شستن نشستن صحیح معشای بول غیر طفل از کور شیر خواند یا با بالینیک دفعه  
 بنحویکه بگویند شستن هر چند و در بول احوط و سه دفعه افضل است دستمالی که بر مخرج بول واجبست  
 خند و در وقتیکه خشاش شده باشد یا احتمال خروج نری مگر زاید بدهد یا آنکه قطع بخروج و ذی مدی  
 داشته باشد مگر آنکه علم بیضا عین حاصل شود پس در اینجا دستمال انداختن با آنکه حاصل شود بول احوط  
 در هر سه خصوص اخیر دستمالیدن مشایا و اگر بول از مخرج معشای باشد یا آنکه نعلک یا خشر کرده باشد  
 در این قبیل دو مرتبه لازم است که بیک خشنه تر کرده و نوشتن یا ذی خشنه را نیز و مرتبه شود علی  
 الاحوط بلکه سه خشنه را نیز بشوید سه خشنه را از بول احوط حتما نکند بول را شستن که بیک خشنه شده است  
 در وقت بول غلبه مشایا یا آنکه شش در چند افوی است که بوسیله ذی خشنه نیز خشنه است سه خشنه  
 مادامیکه خشنه نکرده است این بول احوط حتما بشو و خصوص اگر ممکن نشود یا اگر در غلاف سه خشنه  
 مرتبه و بخوان و در کور جاری بکن شرب کا بنشیند اما مخرج غایب پس پسنداید و چوب یا در و غیره و پنبه  
 و امثال آن داخل و نقره و غیره و جوان مثل کف دست و نکشان از خود یا سبنا کنند یا از دستن  
 و جاریه یا لبشوان که در شرط آنکه مخرج معشای باشد بشرط آنکه نجاست دیگر از خارج با داخل مخرج  
 باشد هر چند نجاست خارج که بجل غایب رسیده از خصوص معشای باشد بشرط آنکه نجاست  
 مخرج نجاست یا خشر نکرده باشد الا در معشای است در مثل استیفاء یا غایب یا با احتیاط باشد بلکه با

بجای آنکه در وقتیکه شستن در مال که خوف غلبه یا غلبه که فتنه باشد مثل دفعه خلص می مکانی که پیش غیر از اینها باشد علی الاحوط شستن نشستن صحیح معشای بول غیر طفل از کور شیر خواند یا با بالینیک دفعه بنحویکه بگویند شستن هر چند و در بول احوط و سه دفعه افضل است دستمالی که بر مخرج بول واجبست خند و در وقتیکه خشاش شده باشد یا احتمال خروج نری مگر زاید بدهد یا آنکه قطع بخروج و ذی مدی داشته باشد مگر آنکه علم بیضا عین حاصل شود پس در اینجا دستمال انداختن با آنکه حاصل شود بول احوط در هر سه خصوص اخیر دستمالیدن مشایا و اگر بول از مخرج معشای باشد یا آنکه نعلک یا خشر کرده باشد در این قبیل دو مرتبه لازم است که بیک خشنه تر کرده و نوشتن یا ذی خشنه را نیز و مرتبه شود علی الاحوط بلکه سه خشنه را نیز بشوید سه خشنه را از بول احوط حتما نکند بول را شستن که بیک خشنه شده است در وقت بول غلبه مشایا یا آنکه شش در چند افوی است که بوسیله ذی خشنه نیز خشنه است سه خشنه مادامیکه خشنه نکرده است این بول احوط حتما بشو و خصوص اگر ممکن نشود یا اگر در غلاف سه خشنه مرتبه و بخوان و در کور جاری بکن شرب کا بنشیند اما مخرج غایب پس پسنداید و چوب یا در و غیره و پنبه و امثال آن داخل و نقره و غیره و جوان مثل کف دست و نکشان از خود یا سبنا کنند یا از دستن و جاریه یا لبشوان که در شرط آنکه مخرج معشای باشد بشرط آنکه نجاست دیگر از خارج با داخل مخرج باشد هر چند نجاست خارج که بجل غایب رسیده از خصوص معشای باشد بشرط آنکه نجاست مخرج نجاست یا خشر نکرده باشد الا در معشای است در مثل استیفاء یا غایب یا با احتیاط باشد بلکه با

در وقتیکه شستن در مال که خوف غلبه یا غلبه که فتنه باشد مثل دفعه خلص می مکانی که پیش غیر از اینها باشد علی الاحوط شستن نشستن صحیح معشای بول غیر طفل از کور شیر خواند یا با بالینیک دفعه بنحویکه بگویند شستن هر چند و در بول احوط و سه دفعه افضل است دستمالی که بر مخرج بول واجبست خند و در وقتیکه خشاش شده باشد یا احتمال خروج نری مگر زاید بدهد یا آنکه قطع بخروج و ذی مدی داشته باشد مگر آنکه علم بیضا عین حاصل شود پس در اینجا دستمال انداختن با آنکه حاصل شود بول احوط در هر سه خصوص اخیر دستمالیدن مشایا و اگر بول از مخرج معشای باشد یا آنکه نعلک یا خشر کرده باشد در این قبیل دو مرتبه لازم است که بیک خشنه تر کرده و نوشتن یا ذی خشنه را نیز و مرتبه شود علی الاحوط بلکه سه خشنه را نیز بشوید سه خشنه را از بول احوط حتما نکند بول را شستن که بیک خشنه شده است در وقت بول غلبه مشایا یا آنکه شش در چند افوی است که بوسیله ذی خشنه نیز خشنه است سه خشنه مادامیکه خشنه نکرده است این بول احوط حتما بشو و خصوص اگر ممکن نشود یا اگر در غلاف سه خشنه مرتبه و بخوان و در کور جاری بکن شرب کا بنشیند اما مخرج غایب پس پسنداید و چوب یا در و غیره و پنبه و امثال آن داخل و نقره و غیره و جوان مثل کف دست و نکشان از خود یا سبنا کنند یا از دستن و جاریه یا لبشوان که در شرط آنکه مخرج معشای باشد بشرط آنکه نجاست دیگر از خارج با داخل مخرج باشد هر چند نجاست خارج که بجل غایب رسیده از خصوص معشای باشد بشرط آنکه نجاست مخرج نجاست یا خشر نکرده باشد الا در معشای است در مثل استیفاء یا غایب یا با احتیاط باشد بلکه با









مقصد اول در احکام رضو

١٩

ندارد علی الاقوی هر چند لحوط نرکست خصوص در وقت تابا عونه مرد که بر او ستر لازم است چنانچه  
آنکه نشوید وی خورا از دست نگاه و پوشش ستر از غریب و در طول و آنچه را که فراموش کرد یا نکشت هم بهین  
و مطابق در عرض بالینستر بختان از مردم و دو سفید بگرد و در طرف پیشا سر میباشد که در غنای آن  
میگویند لازم نیست شستن آن و بشیر که در بار و در پیش پنهان باشد شستن آن نیز لازم نیست شستن  
خواب و در پیش لازم است بشرط عدم نجاست از پیش از خد و و اگر بشیر نمایان باشد در میان موی و اسیم  
احاطه موی و بشیر صاف باشد احباط نماید شستن هر دو و پیش که از و حمله کور کند شستن  
شستن آن مقدار مجاز لازم نیست بخت شستن هر دو و شستن سر فوق ستر نکشتن و اگر مانعی مثل  
آنکه شستن شستن باشد از آن که در حدیثی که ناخن زایل کند مگر آنکه مانع و صواب شود با آنکه بعضی بیدانه  
که چنان مانع و صوابی را باطن پیشا که در این وقت لازم نیست از آن هر چند عد و جویان را هر چه در  
صورت عدم نجاست هر چه از شستن در محالی از مؤنه نیست اگر در اندامی طهارت از وضوء با غسل  
با بنیم چیزی در موضع مسح با غسل بیداند که مانع است از بیداند که مانع است از آنکه با مانعی  
در محل وضوء مسح غسل است با بنیم موی نیست که لازم نیست چیزی بخورند با آنکه وضوء با بنیم بر  
بنودن آن مانع هر چند محض در بعضی با مکان آن مثل آنکه مانع است از آنکه با بنیم موی نیست که لازم نیست چیزی بخورند با آنکه وضوء با بنیم بر  
از وضوء با غسل با بنیم مانعی در اعضا شستن بیداند چیزی بیداند بیداند که مانع است از آنکه با بنیم موی نیست که لازم نیست چیزی بخورند با آنکه وضوء با بنیم بر  
هر دو وضوء اعتنا آن نکند چه بعضی شستن باشد که پس بوده با بنیم موی نیست که لازم نیست چیزی بخورند با آنکه وضوء با بنیم بر  
بوده و بعضی هم بگوید که مانع از وضوء است شستن آن لازم است عاده وضوء با بنیم موی نیست که لازم نیست چیزی بخورند با آنکه وضوء با بنیم بر  
موالات و عاده آن نیز وضوء با بنیم موی نیست که لازم نیست چیزی بخورند با آنکه وضوء با بنیم بر  
اعلاما بیداند بگوید که بگوید که شستن و وضوء با بنیم موی نیست که لازم نیست چیزی بخورند با آنکه وضوء با بنیم بر  
و از اول نشوید هر چند با آنکه از آن در حدیثی که شستن باشد پس واجب نیست که نشوید چیزی از آن بیداند  
و پیش از آن بالا هر چند در حدیثی نباشد چنانچه لازم نیست با بنیم موی نیست که لازم نیست چیزی بخورند با آنکه وضوء با بنیم بر  
ناخن بینی که من آب المده میشود پس عینا علی الاصلی حقیقتا لازم نیست آنچه لازم است  
شستن از آنکه با بنیم موی نیست که لازم نیست چیزی بخورند با آنکه وضوء با بنیم بر  
از حدیثی که در حدیثی نباشد چنانچه لازم نیست با بنیم موی نیست که لازم نیست چیزی بخورند با آنکه وضوء با بنیم بر  
نافه بیداند و لحوط آنکه مسح کند آنرا در طول و در عرض مسحی که نیست و اگر از آنکه شستن  
با بنیم موی نیست که لازم نیست چیزی بخورند با آنکه وضوء با بنیم بر

۱۰۰

پیشینہ

ابو زید علی





[illegible]

بسم الله الرحمن الرحيم

ککڑ

# مقصد در احکام وضو

که کدام پیش بوده حکم پیش از تمام تلاشه و در این فرض وضو جاری نمائید و اما اگر پیش از وضو نماز باشد  
در حد و نقص طهارت نماید این شکر احتیاطی است و خود را با طهارت بدانند و هر وقت وضو را  
از شروع بعد از شرط طهارت باشد یا در اشایان یا بعد از فراغ اذان خواهی بالنبیته همان عمل باشد  
که اذان فارغ شده یا خبر آن بلکه اعاده وضو مشروع نیست مگر بقصد تجدید احتیاط و بدانند اگر در  
مواضع وضو جبریه یعنی آنهایی باشد که شکسته را با آن بینند و در وجهی اصلاح آن و نتوانند که در  
جبریه وارد موضع مسح کنند در موضع غسل بنوبه باب بر جبریه برسانند بجهت خوفی و یا بجهت  
آن باشد بیک لازم است که تمام جبریه را مسح کنند اگر جبریه در موضع غسل باشد اگر در موضع مسح باشد  
اگر تمام باشد مسح همان مقدار بیک لازم است مسح آن موضع قبل از جبریه بلی لازم نیست مسح آن موضع که بعد  
یا غسل باشد مسح آن مثل وضو بیک جبریه میباشد و در این مسح جبریه در موضع شستن کف میکنند  
از غسل بشیر هر چند بقاء در مسح بشیر باشد واجب نیست که بعد از غسل شستن بشیر او را مسح بر بشیر کند  
و بعد از غسل بشیر و مسح آن جبریه نماید بلی واجب است و مسح جبریه در موضع مسح بقصد مسح  
و بیکت سنه باطن گفت مسح بپوشیدن و اما در مسح موضع شستن وضو نیست که بکف سنه باشد لازم  
که جبریه در موضع غسل مسح کند باری کفایت میکند بپوشیدن وضو و طویر آن بخلاف جبریه در موضع  
که وضو نیست و گاه نیست و در او هر دو گفته که وضو و مثل وضو بیکت میکنند حکم آنها حکم جبریه است که مسح  
بر و آنها نماید و لکن مختص است بخارجی همان کند و جبریه و چیزی که در موضع جبریه مسح نکند مگر آنکه  
موقوف باشد بحدوث جبریه و گفته در بعضی موضع مسح اگر بر وضو وضو و مثل وضو و شکسته بخارجی جبریه  
و در او بکشد و یا بشود بلکه مکشوف باشد شستن ضرر ندارد شستن باشد و اگر وضو را شستن باشد مسح  
کند و اگر مسح آن موضع بعد از آنکه شستن باشد یا بحدی باشد که ناکند و آن موضع بگذارد و مسح بر وضو  
نماید اگر شستن با وضو شستن وضو مسح بر شستن اگر شستن با وضو و اگر شستن با وضو  
باشد عمل حکم جبریه بنماید بلکه احوط است که در مواضع جبریه بنماید بوضو بنماید جبریه بنماید  
وضو جبریه بنماید از بنماید وضو بنماید حکم موضع غسل در جبریه حکم موضع وضو میباشد و در وضو  
جبریه بنماید بکف کفایت میکند بنماید بنماید هر چند وضو جبریه اگر ممکن بشود وضو بنماید  
و اعاده غسل با وضو جبریه لازم نیست از برای آنکه هر چند وضو جبریه بشود با اعاده وضو  
است چنانچه احوط است که در وضو جبریه بنماید بنماید جبریه بنماید غسل وضو بنماید بکف فضل  
صلوات نماید و الله اعلم و بدانند که شکسته وضو و اعتدال وضو و جبریه بنماید

جبریه

وضو جبریه

و عايط هر چند جدا شود بشرط آنکه از موضع متفاوت غشاه مکلف باشد هر چند متعاقبا غلبه مردم بشمار  
و ابله مال و کرم معده تخم دهند و نه و شباف و مخوان اگر خارج شود و او ده بغايط بنا شد ضرر بوضو نش  
ندارد چنانچه خروج غدا قبل از هضم که اسم غايط بر او صادق نباشد ملوث بغايط بنا شد ضرر بوضو  
ندارد و باعث صوفت نمیشود مثلاً نمودن غذا بپزی و آردن آن و معده استمرا بخوردن که در کوش و چشم بخور  
رود و ذائقه فریفتن آشوب شیرینی نکند حواس معطل شده باشد پنبه کی باعث وضو نمیشود هر چند  
در پنبه کی خواب بپزی بر پنبه کی بنام لغوم و البته منظره حال بدست و در چنانچه خواب بیدار و خالقی هستند و  
پس منظره خواب بیدار را باعث آنکه در هم چنین منظره در تساقوت وضو نمیشود هر چند از قول بک عايط  
حاصل شود بلی قول و عادل و غیره هر چند منظره حاصل شود چهار و هر چند که غالب عقل شود  
چون بپزی و شوی منظره صریح خوف و وحشت ندارد و هر چند خوش حالی نداد بکبر عقل غالب شود با باعث  
انزال عقل شود بخود بوانت بخیر استخاضه فلبه هم چنین منوط بر ای غیر از صبیح استخاضه کثیره  
برای هر صریح استخاضه منوط بر ای صریح و کثیره برای ظاهر و مغرب جمیع پس باعث وضو و غسل هر دو  
باشند ششم و هفتم و هشتم من من حیض و نفاس که داخل وضو و باعث وضو میشوند از من من حیض  
بیمال اگر قبل از استبراء خارج شود هم باید بکبر از حیض من من استبراء خارج شود پیش از آنکه از معده باشد  
یا غسل باشد یا به صدا و خروج بادن فرج زن یا آنکه مرد را باعث باشد از در مکمل آنکه غشاه شود علی الاصول  
و حیضانه کشنده وضو میباشد لکن باعث غسل است نه وضو و از برای غیر از ده چیز وضو لازم نیست مثل  
مکمل که خارج میشود و ملاعبه پیش از فرج مؤمن و زنی بدلتا که هر که خارج میشود بعد از  
خروج من و در مکمل که خارج میشود بعد از بول و مثلاً عايط که خون باغ شود یا آنکه بفرج زن یا  
کند یا آنکه در کتف یا آنکه مال که کند یا شباف یا با باعث وضو و با فطران نیست **فصل در**  
**در غسل استبراء** آنکه غسل استبراء واجب شش است اول غسل حیض آنکه وضو و غسل استبراء استخاضه  
کثیره و منوط بر ای که خون از پنبه بکند و در با فطران در هر چند بکند و اما اگر خون استخاضه فلبه یا  
که در و یا بپزی و یا بپزی و وضو و غسل واجب نیست بلکه وضو لازم است چهار و غسل نفاس نیز واجب  
من من حیض و غسل من حیض استخاضه و من حیضه غسل استبراء استخاضه فلبه یا  
باید آنکه حیضانه حاصل میشود چنانچه اول طماع و ان حاصل میشود یا بکند از در مکمل که با فطران  
شود هر چند شش بکند یا باشد اگر دخول کند در بوزن و یا در مرد و انزال شود غسل واجب میشود  
هر چند در ده باشد بلکه اگر در طماع یا بدن فرج حیضانه یا در حیوان نیز غسل کند واجب اطارد بودن

Handwritten text in a cursive script, likely a manuscript or a page from a book. The text is written in a dark ink on a light background. The script is dense and flowing, with many ligatures and variations in letter forms. The text is arranged in a single column, running vertically down the page. The handwriting is characteristic of a specific regional or historical style, possibly from the Middle East or South Asia. The text is not legible due to the cursive nature of the script.



# فصل در احکام غسل نیت

۳۷

و اشراط مرفوع احوط است و اما موافق آن در غسل نیز بطریق نیت شرط نیست چنانچه بنوازه عمل  
 سرخوردن و بعد از ساعت یا بیشتر جانب راست را بشوید یا در خصوص غسل استخوانی که منقطع  
 نشده باشد لازم است که در میان این اعضا فضیله واقع سازد و در دو اعضا غسل استخوانی بجهت  
 نماید تا خون بیرون نیاید و آنکه غسل در غالب شرائط و احکام مثل وضو و میتاب و حکم این از او معلوم  
 میشود مگر در ابتدا با عی و موالات که ذکر شد هر چند اگر شک کند در شستن سر بعد از دخول در نجس  
 و است یا آنکه شک کند در شستن جانب راست بعد از دخول در نجس چنانکه با این شک نمیکند علی الا  
 بضابطه وضو و چند احوط الحاق غسل استخوانی وضو را بر حکم و غسل آن سه خصل میشود و در فتنه در  
 آب بگویند که آب جمیع بدن را فرو گیرد و حصول غسل در همین وقت است که آب جمیع بدن را فرو گیرد و آنکه  
 غسل نیت بر و کم که حاصل میشود در همان لحظه که آب جمیع بدن را فرو گیرد و لازم نیست غسل را  
 خارج شدن از آب بلکه در میان آب نیز باید غسل را تمام نمود و در وضو را که در حد غسل  
 بلکه اشراط که از جهات اطراف از جهه وصول است بر فتنه و تمام بشود و الا آنرا شستن عمل است که  
 و بدانکه اگر غسل واجب جمع شود بکفایت نیت هر کفایت میکند هم چنین غسل استخوانی اگر جمع شود  
 بکفایت نیت و اگر واجب و مستحب در جمع و نیت هر یک بکفایت نیت است و اگر وضو و غسل و کفایت  
 و اگر نیت خصوص غسل مستحب نیت کفایت آنرا بر وجه شکل است و اگر نیت واجب باشد کفایت وضو میکند  
 و در وضو که غسل واجب جمع شوند در میان آنها جایز باشد اگر چه در غسل جایز باشد کفایت همان  
 نکند علی الاحوط اما آنکه غسل واجب هم میکند وضو و اما نیت نیت است و اما نیت غسل جایز است  
 اگر چه وضو بعد از نیت است چنانچه در فتنه و با آنکه در وضو و نیت وضو و نیت وضو و نیت وضو  
 هر دو غسل نماید و بکفایت وضو و غسل و نیت وضو و نیت وضو و نیت وضو و نیت وضو و نیت وضو  
 بنحو اول بدانکه در وضو و نیت وضو و نیت وضو و نیت وضو و نیت وضو و نیت وضو و نیت وضو  
 نماید و هر چند جمع نیت غسل را نیت وضو و نیت وضو و نیت وضو و نیت وضو و نیت وضو و نیت وضو  
 در وضو و نیت وضو و نیت وضو و نیت وضو و نیت وضو و نیت وضو و نیت وضو و نیت وضو و نیت وضو  
 قرار نیت وضو و نیت وضو و نیت وضو و نیت وضو و نیت وضو و نیت وضو و نیت وضو و نیت وضو  
 چنانچه وضو و نیت وضو و نیت وضو و نیت وضو و نیت وضو و نیت وضو و نیت وضو و نیت وضو و نیت وضو  
 و اما اگر وضو و نیت وضو و نیت وضو و نیت وضو و نیت وضو و نیت وضو و نیت وضو و نیت وضو و نیت وضو  
 قرار نیت وضو و نیت وضو و نیت وضو و نیت وضو و نیت وضو و نیت وضو و نیت وضو و نیت وضو و نیت وضو  
 وضو و نیت وضو و نیت وضو و نیت وضو و نیت وضو و نیت وضو و نیت وضو و نیت وضو و نیت وضو و نیت وضو

و اشراط مرفوع احوط است و اما موافق آن در غسل نیز بطریق نیت شرط نیست چنانچه بنوازه عمل  
 سرخوردن و بعد از ساعت یا بیشتر جانب راست را بشوید یا در خصوص غسل استخوانی که منقطع  
 نشده باشد لازم است که در میان این اعضا فضیله واقع سازد و در دو اعضا غسل استخوانی بجهت  
 نماید تا خون بیرون نیاید و آنکه غسل در غالب شرائط و احکام مثل وضو و میتاب و حکم این از او معلوم  
 میشود مگر در ابتدا با عی و موالات که ذکر شد هر چند اگر شک کند در شستن سر بعد از دخول در نجس  
 و است یا آنکه شک کند در شستن جانب راست بعد از دخول در نجس چنانکه با این شک نمیکند علی الا  
 بضابطه وضو و چند احوط الحاق غسل استخوانی وضو را بر حکم و غسل آن سه خصل میشود و در فتنه در  
 آب بگویند که آب جمیع بدن را فرو گیرد و حصول غسل در همین وقت است که آب جمیع بدن را فرو گیرد و آنکه  
 غسل نیت بر و کم که حاصل میشود در همان لحظه که آب جمیع بدن را فرو گیرد و لازم نیست غسل را  
 خارج شدن از آب بلکه در میان آب نیز باید غسل را تمام نمود و در وضو را که در حد غسل  
 بلکه اشراط که از جهات اطراف از جهه وصول است بر فتنه و تمام بشود و الا آنرا شستن عمل است که  
 و بدانکه اگر غسل واجب جمع شود بکفایت نیت هر کفایت میکند هم چنین غسل استخوانی اگر جمع شود  
 بکفایت نیت و اگر واجب و مستحب در جمع و نیت هر یک بکفایت نیت است و اگر وضو و غسل و کفایت  
 و اگر نیت خصوص غسل مستحب نیت کفایت آنرا بر وجه شکل است و اگر نیت واجب باشد کفایت وضو میکند  
 و در وضو که غسل واجب جمع شوند در میان آنها جایز باشد اگر چه در غسل جایز باشد کفایت همان  
 نکند علی الاحوط اما آنکه غسل واجب هم میکند وضو و اما نیت نیت است و اما نیت غسل جایز است  
 اگر چه وضو بعد از نیت است چنانچه در فتنه و با آنکه در وضو و نیت وضو و نیت وضو و نیت وضو  
 هر دو غسل نماید و بکفایت وضو و غسل و نیت وضو و نیت وضو و نیت وضو و نیت وضو و نیت وضو  
 بنحو اول بدانکه در وضو و نیت وضو و نیت وضو و نیت وضو و نیت وضو و نیت وضو و نیت وضو و نیت وضو  
 نماید و هر چند جمع نیت غسل را نیت وضو و نیت وضو و نیت وضو و نیت وضو و نیت وضو و نیت وضو  
 در وضو و نیت وضو و نیت وضو و نیت وضو و نیت وضو و نیت وضو و نیت وضو و نیت وضو و نیت وضو  
 قرار نیت وضو و نیت وضو و نیت وضو و نیت وضو و نیت وضو و نیت وضو و نیت وضو و نیت وضو و نیت وضو  
 چنانچه وضو و نیت وضو و نیت وضو و نیت وضو و نیت وضو و نیت وضو و نیت وضو و نیت وضو و نیت وضو  
 و اما اگر وضو و نیت وضو و نیت وضو و نیت وضو و نیت وضو و نیت وضو و نیت وضو و نیت وضو و نیت وضو  
 وضو و نیت وضو و نیت وضو و نیت وضو و نیت وضو و نیت وضو و نیت وضو و نیت وضو و نیت وضو و نیت وضو



# در غسل جنین

۳۴

و اما در غسل جنین

رطوبت شش ظاهر نشود و غسل جنین با حکام واجب است تا آنکه خون جگر ششها  
و ناز و جهنده است یا سوزش برین محال باشد و غالباً فان کاهی خلاف اینها هم میشود و هرگاه  
ضعیفتر و بر نیز رد و ماهی در بی موافق هم و مثل هم در حد وقت خون بر بیند قطع شود و صاحب  
عاده عدل به و وقتیه هر دو است اگر یک دفعه پنج روز و یک دفعه هفت روز مثلاً در اول ماه بر بیند  
این صاحب عاده و وقتیه است نه عدل به و اگر یک دفعه اول ماه و دفعه دوم مثلاً آخر ماه بر بیند هر دو دفعه  
پنج روز باشد این صاحب عاده عدل به است نه وقتیه و بعضی بصریح نموده اند که هرگاه عاده اول در کف باشد  
بغیر نافیه و دو دفعه مثل هم در غیر عاده اول عاده دوم معتبر است هم چنین اگر غیر عاده اول تا نیم  
دوم نیز بستم و دو دفعه مثل هم خون بر بیند غیر اول و دوم عاده سیمی معتبر است هکذا و هرگاه وقتیه  
شک کند که خون از او خارج شده یا نه فرار دهد بداند که خارج نشده و محض نیز لازم نیست چنانچه زمان  
باشد چه خارج از نماز و اگر چیزی از او خارج شود و شک دارد که خون است یا نه تا علم بخون بودن ندارد  
یا اگر شک باشد بول و صفی و شایسته اما اگر خون و نجاست بر بیند نداند که از غسل آمده یا از نجای  
دیگر از بدنش از خون و نجاست غسل بر او نیست اگر خونش شش روز یا سه روز شود مثل آنکه چیزی بر او  
نماند شک کند که آنرا غسل نماید یا غبار حکم بمحض میشود خصوص اگر صفیه جنین در آن باشد  
و اگر ایام عاده جنین باشد و اگر در غیر پیش از زنی که خون بر بیند جنین نیست بلکه استحاضه است  
و اگر غسل واجب باشد واجب است غسل بجا آوردن برای عبادت و هم چنین هر چه کرد و نکرده باشد  
از من یا بر می بیند جنین نیست بلکه استحاضه است زن باشد یا نباشد مقبوض بعد از پنجاه سال اگر غیر قریبتر  
باشد بعد از شصت سال بنا بر مشهور و اگر شک در بلوغ داشته باشد خونش یا صفیه جنین باشد  
یا باشد یا نه جنین هین علامه بلوغ است هم چنین اگر غیر قریبتر باشد و پنجاه سال داشته باشد سبب  
شک در شصت سال داشته باشد خون بر بیند که از سه روز یا ده بوده و وقتیه باشد جنین است خصوصاً  
اگر صفیه جنین باشد اگر شش روز یا ده بخون بکاره باید امتحان کند باین نحو که پیوسته بر دارد و در صبر  
کند پس اگر پیوسته بر دارد بخون بکاره است و اگر خون جنین است که ممکن نشود و اخبنا خود  
کند و بشناسد باید هر چه از یک پیش بوده بمان عمل کند چه استحاضه چه بروج و جرح چه جنین و اگر  
حال سنا پیش معلوم نشود بطن را بشکند یا خطا عمل کند از ترس که باطن و عمل استحاضه نامعلوم  
شود و اما اگر ممکن باشد که اخبنا خود کند نکند و نماز کند نمازش باطل است چنانچه اگر چه بعد  
شود که جنین هم نبوده بلی اگر ترس از اخبنا یا خطا یا سنا یا امتحان نباشد ضرر ندارد و باید

و اما در غسل جنین

خون حیض در تمام ستر و متصل منتهی باشد هر چند در باطن رحم باشد که هر وقت پیش از در و لحظه  
حدیث کند و بیرون آید و پنبه خون آلوده باشد اگر چه خون بخود بخود بیرون نیاید اگر چه پنبه باله بیرون  
آید و خون آلوده نباشد حیض نیست شب اول و شب چهارم را اعتنا نیست خارج از سر و زانست  
هر چنان شب بیرون هر که استخاضه است حیض نباشد از روز و کثرت از سر و زانست و استخاضه  
معنی ندارد و هرگاه ستر و منفرد در بیرون روز خون بر بند حیض نیست هرگاه در ظرف مشغول  
خون پیدا ظاهر شد ناظم بیرون چهارم و در باطن رحم موجود بوده که هر وقت اگر پنبه داخل می شود  
بیرون می آید و لکن بخودی خود ظاهر نشده بجهت کی آن نیز حیض است پس شرط خون حیض چند چیز است  
اول آنکه خارج شود هر چند مقدار نباشد پس اگر خون حیض در رحم ستر و زانست بیرون نماند و لکن  
بیرون خارج نشد حکم حیض بر او جاری نیست و آنکه کثرت از سر و زانست و بیرون آید و غرض قرینه  
و شدت سال از قرینه نباشد الا استخاضه است حیض است بلکه کثرت از سر و زانست و بیرون آید روز  
نباشد چهارم آنکه آن ستر و متصل بهم باشند چنانچه گذشت که ستر و زانست در روز کفایت می  
کند و حکم کردن بحیض چنانکه این خون در ستر و زانست می باشد بخوبی که گذشت بی استیلا و خروج  
شرط نیست شش آنکه ایام ثلاثه نام باشند هر چند بلفظ نباشد چنانچه گذشت هرگاه خون  
و بد قطع شد پیش از ده روز یا از ده روز هم بد قطع شد تمام حیض است با یا می که خون قطع شد  
بود و اگر ستر و متصل خون بد قطع شد باز ده روز هم بد اما قطع نشد با باز ده روز هم بد و از ده  
خون اول حیض است و در استخاضه غرض از انعامه و اما ذات انعامه پس بقدر عادت حیض است  
اگر خون با ایام عاده و ستر و باقی استخاضه است اگر چه با دو حوک بصفتی حیض نباشد و روز فاصله  
با استخاضه با یکی هر دو خون حیض است و صاحب عاده و فتنه در وقتش اگر خون بر بند از عاده کند  
اگر چه بصفتی حیض نباشد اگر چه بکثرت زیاد و روز هم پیش عاده باشد مگر آنکه بیفتن کند بیرون  
حیض که باید با فتنه عاده را از آن نکند صاحب عاده عدد تیر اگر خون بد بصفتی حیض از عاده کند  
و اگر نه حیض ندارد فتنه عاده متباین در وقتش از استغفار و ستر و زانست اگر نه باشد  
کند یا بخر و اگر چه حیض را می بیند و با او را چنانکه در استخاضه واجب است اما علم شوطی است  
و بر طبق احتیاط است اینست و از عیاض و عمل استخاضه بر سبیل اجمال و بقیه فصل در سال دیگر  
ذکر شد و اما اگر خون از عادتش کن رود ناده روزی که کند معلوم شود و اگر خون را حیض و اعمال  
طبی است حیض و اگر چه نه حیض نباشد بعد از عاده و روز اگر چه باشد استخاضه معلوم میشود



# در غسل حیض است

۳۶

که هر چرخ تیره و اگر زده باشد پس گشتن می باید زد که عادتش قرار نگیرد باشد خواهش صغیر حیض  
 نباشد با آنکه مندمه نباشد که از خون بدنه باشد و اول بدن خون قبل از سر و از کمر است تا پاها  
 بر زدن حیض و اعمال استحاضه طبیعت است هر چند که خود را حیض بداند یا کی نباشد و اگر یکبار از سر و  
 خونس قطع شود بعد روزه دیگر مستحب است که حیض است و استحاضه اگر چه خون اول روز تا عادت  
 هم بوده باشد اگر نیت الهاده در تمام عادتش خون بد بعد از عادتش هم قطع نشده از زده گذشته  
 و بمنزله هم نباشد با خون با عادتش با آنکه بمنزله موافق با عاده باشد همان عاده حیض است و با  
 استحاضه اگر بمنزله نباشد بمنزله مخالف با عاده نباشد و ممکن باشد حیض بودن هر دو مثل آنکه  
 تمیز بعد از فضل با دفع حاصل شد حکم میشود که با عاده و بمنزله هر دو حیض است هرگاه در روز  
 نشود و اگر مجموع زمان عاده و بمنزله روز نکند و هر حیض است و اگر زده بگذرد رجوع بر ساعت  
 و عاده اول است از رجوع بر بمنزله و مستحب است که عاده برای مسفر نشده باشد با آنکه نیت  
 عاده کرده باشد بطوریکه حفظ نام عاده ندارد و هر چند بطور اجمال باشد همین که خون ایشان از بدن  
 علی بمنزله کند که تیره و در خون است با آنکه پس هر چه صغیر حیض است حیض است و هر چه طبع  
 است عمل استحاضه کند بشرط آنکه خونی که بصفه حیض است کمتر از سر زاده برده نبوده باشد و اگر  
 بمنزله بشرط بمنزله و او نبوده باشد رجوع نماید بمنزله و در آنکه عاده مسفر ندارد بعد از وقت عاده  
 خونشان خود نباید عاده اثبات عمل کند و اگر مختلف باشند غالباً یکبار و اگر ممکن نباشد که خبر  
 ایشان بیکبار اگر خون کمتر باشد تا یکبار بجز است با آنکه سر و در طاهر و در روز و او بیکبار  
 هر ماهی شش روز یا هفت روز و حیض قرار دهد هرگاه خونش منقطع شده تا یکبار بلکه همان تجاوز از  
 ده نموده باز بجز است تا بین سه هفت می تواند در روز و حیض قرار دهد مگر آنکه بقیه کند که حیض  
 بده روز بمنزله پس بدان صوره هر وقت که بقیه نیت افش ندارد و حیض قرار دهد اگر از راه بدن از کمر  
 روز قرار دهد تا طهر است و باقی را استحاضه هرگاه حیض عاده و بمنزله خونش از ده روز بگذرد و صفه  
 حیض انداخته باشد بعد از عادتش صغیر حیض انداخته باشد ممکن نباشد که هر دو حیض باشد  
 و حیض قرار دهد اگر چه صغیر حیض انداخته باشد اگر چه صغیر حیض است یا باشد و باید و با طهر  
 که احتیاطاً طهر کند یا این طریقه که بمنزله بر دارد و وقت که کند بعد بپسند اگر او در بمنزله باشد  
 و اگر او بچون نیست یا کشتن واجب است که غسل کند مگر آنکه بقیه کند که خون عود میکند و اگر  
 در حاله ای باشد که بخواند روز از خون و وقت که کند تا از او است که غسل کند و حیض است

کتاب  
در غسل حیض

کتاب  
در غسل حیض

کند









فصل پنجم در غسل مس صائب

[illegible]













# مطلب در فوائد غسل میت

۱۷ او را

سوره بقره یا این او بخوانند بجز آنکه نفل کنند بجا که همیشه در احوال نماز میگرد ناجا ننگند بر او است  
 شود بشوایند آنکه با غسل دینت محض نشود ششم آنکه بعد از جان دادن چشم و دهان او را بر هم آورند  
 و بعضی الحنک معین ببندند هفتم آنکه در شکم او را پهلوی او بکشند هشتم آنکه او را بجا دریا  
 بخوان بپوشند طهر آنکه اگر در شش و است و اعنی در نوا و روشن کنند که در ناز یکی نماید بلکه اگر  
 هر دو منزل او همیشه بجهت اکرام او روشن کنند و هر آنکه احرام کند مؤمنین باز برای تشیع او یا بزرگوار  
 آنکه بعد از مردن غسل کنند و در فتنه اگر چه شب بوده باشد مگر به جهت نظاره و فرح و مکان خوب یا  
 خصوص مؤمنین از برای تشیع یا آنکه مردن محقق نباشد یا آنکه بر دوش کشیده اند هنوز سر و تن نگذاشته  
 باشد یا آنکه زن حامله است بجز آنکه در شکم زن نه است که باید تا آخر شود تا آنکه شکم از آنجا  
 چپ بشکافت و بچهار زنده بچرخد و شکم را بدوزند و آنکه تشیع کنند ها مشغول  
 بدن کربلا اله الا الله و فرآن و دعا باشند مگر و هست حاضر و سگ جنبه حاضر و بعضی از آن محضر  
 و میت و اهل بیت بلکه مطلقا چنانکه بر شکم محضر میت گذاردن و نه آنها گذاشتن زیرا که با غایت مشغول  
 که شیطانه و بد فتنه داخل میشود و باویازی میکنند مگر و سبب است و در آن محضر کبر کرد  
 نر و او و سبب بدشمال بدن و گذاشتن محضر طایران بدن مرد و خصوص مرد و شود در حال احضار  
 زیرا که مرد بد حالی و خوف محضر و یا بر اهل و عیال است معبود **مطلب** در فوائد غسل میت است بدانکه  
 ثواب غسل هندیه منبسط است و در جنس است که خداوند بپوشد کما هان او مثل روئی که از  
 مادر و منور شده است بعد از هر موی از میت فوائد از دگر و بدین در نام غسل بپوشد صدقه  
 در پیشانی او برای او بلند میکند بشرط آنکه اگر عصبی در بدن بپوشد میشود بیکه نکود که  
 این جهان است و اجزای صایع میشود و خداوند او را در دنیا و آخرت رسوا میکند **مطلب** در فوائد  
 در مغسول است بدانکه غسل میت واجب است و صحیح است بشرط اول آنکه مرد شده باشد و ثانی آنکه  
 هر چند اقوی جواز غسل است پیش از مردن و دوم آنکه مسلمان باشد غسل کافر و غالی و صاحب خا  
 لازم نیست بلکه باید مؤمن باشد و بجهت مسلم و حکم مسلم است که هر احدی یون او کافر باشد بجهت کشتن  
 که در بدنه مسلمانان او را جسته باشند نیز در حکم مسلم است هم چنین بجهت آنکه در طرا و الکفر پیدا شود  
 در حکم مسلم بشرط آنکه در طرا و الکفر مسلم هم باشد احوال قول آنرا مسلم نیز بود و کافر هم  
 ادعا کنند که این طفل از فرزندان من است طفل صغیر که اسیر شود از کفار مانع اسیر کننده است و اسلام او  
 اسیر کنند مسلمان باشد طفل نیز بیک و مادر و باکره بجهت اسیر شده باشد و اما اگر زن

آورند

ما میت

در فوائد غسل میت

















# مطلب در کفر متباین است

۵۵

بله و خصوصاً در مورد آید که هر که ذکرش کو چکتی فشر نماید مطلب هر  
در کفر متباین است بدانکه کفر که در واجب است بر هر مکلفی و اگر یکی بجز او و از دیگران قضا باشد  
مثل عمل متباین واجب کفری و صله است لکن حدان از افاضت از آن طرف و بطرف دیگر  
که سینه هر دو را یکله هر دو یا با بنو شاد و واجب است که صدق داشته باشد که این دو شاد  
اند و زاده و بر فرض عدم وصیت نافذ نماید و در کار با او و در کار و طلب کاران از آن گرفته و در  
پیراهن و فلان واجب است که صدق است لکن این را پیشتر از حد شانه نافذ نماید که هر دو یا با بنو  
از هر طرف و فلان طرف و در طبعی فرض عدم وصیت نافذ نماید و فلان طرف و فلان طرف و فلان طرف  
و طلب کاران سینه هر دو را یکله که با بدیهه است پس بودن از طول و عرض و لوط و اینست  
با شاد که از طرف هر دو یا با بنو شاد که در عرض است و با شاد که در عرض است و با شاد که در عرض است  
پوشانید که این دو را یکله که با بدیهه است پس بودن از طول و عرض و لوط و اینست  
مقدم بداد و اگر کتابی نمیکند مکمل با پیراهن یا پیراهن مقدم است هر چند مقدم است که از قوه  
نیست که در وقت تمام عود بین یافت شود و در مقدم است بر و در این سه بار چه چندین بار است  
اولاً اینکه فلان باشد که بدیهه است که اگر با چه کلفت یافت شود یا چه باز کار و در سوره کنند  
ثانیاً از یک شود و اگر کتابی حاصل از مجموع خالی از قوه نیست و در این سه بار چه چندین بار است  
سیم اینکه هر دو را یکله که با بدیهه است پس بودن از طول و عرض و لوط و اینست  
چهارم اینکه با ک باشد که بدیهه است که اگر با چه کلفت یافت شود یا چه باز کار و در سوره کنند  
پنجم اینکه فلان باشد که بدیهه است که اگر با چه کلفت یافت شود یا چه باز کار و در سوره کنند  
ششم اینکه فلان باشد که بدیهه است که اگر با چه کلفت یافت شود یا چه باز کار و در سوره کنند  
هفتم اینکه فلان باشد که بدیهه است که اگر با چه کلفت یافت شود یا چه باز کار و در سوره کنند  
هشتم اینکه فلان باشد که بدیهه است که اگر با چه کلفت یافت شود یا چه باز کار و در سوره کنند  
نهم اینکه فلان باشد که بدیهه است که اگر با چه کلفت یافت شود یا چه باز کار و در سوره کنند  
دهم اینکه فلان باشد که بدیهه است که اگر با چه کلفت یافت شود یا چه باز کار و در سوره کنند

ستم



و قد علم ان كل من غفر له  
 و غفر له ان غفر له  
 و غفر له ان غفر له

# مطلب کفر و کفر

هفت

هفت

کفر و کفر

کفر و کفر

کفر و کفر

دفع باشد هر چند احیاء در کفر و دوباره و سه باره است هر چه حاجت شود بلکه خالی از قوه نیست  
 کفر اگر بکفر نرسد و بکفر نرسد و بواسطه سهل و بخوان از بیرون و با بد و بار و نیز در کفر است  
 انکه اگر کفر نیست و بکفر نرسد و بکفر نرسد و بواسطه سهل و بخوان از بیرون و با بد و بار و نیز در کفر است  
 شود یا امکان از کفر نرسد و بکفر نرسد و بواسطه سهل و بخوان از بیرون و با بد و بار و نیز در کفر است  
 کردن از کفر نرسد و بکفر نرسد و بواسطه سهل و بخوان از بیرون و با بد و بار و نیز در کفر است  
 مثل تکفیر و بکفر نرسد و بکفر نرسد و بواسطه سهل و بخوان از بیرون و با بد و بار و نیز در کفر است  
 و موسی جعفر و حلال الله از کفر نرسد و بکفر نرسد و بواسطه سهل و بخوان از بیرون و با بد و بار و نیز در کفر است  
 فرار و نرسد و بکفر نرسد و بکفر نرسد و بواسطه سهل و بخوان از بیرون و با بد و بار و نیز در کفر است  
 صفت شهراد بن و فرار با نرسد و بکفر نرسد و بواسطه سهل و بخوان از بیرون و با بد و بار و نیز در کفر است  
 و عقیاب و جنه و نرسد و بکفر نرسد و بواسطه سهل و بخوان از بیرون و با بد و بار و نیز در کفر است  
 بنشاند و بخواند و نرسد و بکفر نرسد و بواسطه سهل و بخوان از بیرون و با بد و بار و نیز در کفر است  
 که حضرت امیر کفر و کفر نرسد و بکفر نرسد و بواسطه سهل و بخوان از بیرون و با بد و بار و نیز در کفر است  
 بر کفر و کفر نرسد و بکفر نرسد و بواسطه سهل و بخوان از بیرون و با بد و بار و نیز در کفر است  
 کفر و کفر نرسد و بکفر نرسد و بواسطه سهل و بخوان از بیرون و با بد و بار و نیز در کفر است  
 بنا شد هشتاد و کفر نرسد و بکفر نرسد و بواسطه سهل و بخوان از بیرون و با بد و بار و نیز در کفر است  
 بنشاند و کفر نرسد و بکفر نرسد و بواسطه سهل و بخوان از بیرون و با بد و بار و نیز در کفر است  
 باشد کفر نرسد و بکفر نرسد و بواسطه سهل و بخوان از بیرون و با بد و بار و نیز در کفر است  
 بر یک کفر نرسد و بکفر نرسد و بواسطه سهل و بخوان از بیرون و با بد و بار و نیز در کفر است  
 است و کفر نرسد و بکفر نرسد و بواسطه سهل و بخوان از بیرون و با بد و بار و نیز در کفر است  
 و است و کفر نرسد و بکفر نرسد و بواسطه سهل و بخوان از بیرون و با بد و بار و نیز در کفر است  
 نوشتن کفر نرسد و بکفر نرسد و بواسطه سهل و بخوان از بیرون و با بد و بار و نیز در کفر است  
 بجزر و خلوط بفر کفر نرسد و بکفر نرسد و بواسطه سهل و بخوان از بیرون و با بد و بار و نیز در کفر است  
 نمودن عکس پارچه از ان مقدار یک و اجابا مسیح است و کفر نرسد و بکفر نرسد و بواسطه سهل و بخوان از بیرون و با بد و بار و نیز در کفر است  
 در از برای ان چه نام عمامه را بنام کفر نرسد و بکفر نرسد و بواسطه سهل و بخوان از بیرون و با بد و بار و نیز در کفر است  
 عمامه را بنام کفر نرسد و بکفر نرسد و بواسطه سهل و بخوان از بیرون و با بد و بار و نیز در کفر است











# در بیان کیفیت نماز شب

خویش کند بعد از نماز اجازه را بلند کند هر آنکه در عتبه و تکبیرات بلند بخواند هر آنکه  
 مامور در پیش هر امام بایستد باز در هر آنکه نماز را در رو بگذارد اگر ممانعت نباشد باز در هر آنکه  
 از فراغ از نماز بگذرد و در خود بگذرد و تکبیر سیزدهم آنکه نماز شب را بجا آورد در هر  
 که محل اجتماع مردم باشد چهارده آنکه بعد از تکبیر چهارم و قیام عاقلان از خواب بیدار  
 دارد بعد از نماز هر آنکه حدیثی که در عاقلان و ضعیفان کند شانزدهم آنکه منع کند کافران  
 منافقان از حضور صفه هر آنکه در مسجد نماز کند هجده آنکه قبل از نماز سر بر بالا بکشد  
 و بداند که از آن قافله و حمد سوره و قنوت رکوع سجده و تشهد سلام و شش تکبیر افتتاح دعای توبه  
 بقصد طوبی و در این نماز بدعت حرام است **فصل بیستم** در بیان نماز مصلوب است بدانکه  
 کسی را که شریعت او را برادر کشیده اند چو بعد از سر و زانو را از زانو بر آورده و نماز کند مگر آنکه  
 از زانو بر آورده و شش پا بر او نباشد یعنی سر و زانو که برادر است بر آن نماز نکند اگر چه حکم شرع او را برادر  
 کشیده اند و اسوقت طم بر او نماز نگذارد تا او را بر آورده و مگر بعد از این همه بعد از آنکه **فصل**  
 ششم بدانکه اگر در آشنای نماز برین صفت یک حاضر کنند بخیر است نماز کنند نماز آنکه نماز برین  
 اول تمام کنند بعد از آن نماز برین صفت و نیم کند اینک نماز برین صفت را با قطع کند بر هر دو یکجا بگذرد  
 در جای که قطع نماز و جبهه بخیر یک مستلزم فسخ اجزاء اول باشد شود و اینک نماز برین صفت اول قطع  
 نکند بلکه شریعت بگذرد و نیم را در تکبیرات یافته و لکن از برای هر صفتی دعا مخصوص تکبیر و الجوا  
 پس اگر پیش از تکبیر سیزدهم اجزاء اول اجازه دویم را حاضر نمودند تکبیر سیزدهم را بقصد تکبیر سیزدهم اجازه  
 اول و تکبیر اول اجازه دویم بگوید دعای اللهم اغفر للمؤمنین و المؤمنات و لیسلمة و لیسلمة  
 میت و نیم بخواند هم چنین دو تکبیر چهارم دعا هر یک بقصد هر یک جدا جدا بخواند و یک سجده  
 بقصد تکبیر هر صفت اول و بقصد سیزدهم صفت و نیم بخواند بعد از آن دعا مخصوص صفت و نیم را می  
 خواند بعد از تکبیر چهارم مختصر میت و نیم را با دعا بخواند بعد از تکبیر پنجم مختصر میت و نیم را می  
 گوید اجازها و برسد و فکر در آشنای نماز امام که بخواند افتد کند با امام تکبیر بگوید و هات  
 تکبیر را تکبیر اول خود حتما کند دعا مخصوص تکبیر اول بخواند هم چنین دو تکبیر باقیه نماز امام  
 کند دعا مخصوص تکبیر خوش را بخواند و بعد از فراغ امام باقی تکبیرات خود را با دعا های  
 مختصر و خفیف بخواند بعد از اختلال شرط و عدم حضور مشاء و با اختلال شرط مثل بر داشتن  
 خناه یا در دست زانو یا در وجود مصلحت از آن تکبیرات باقیه را به دعا بگذرد در هر آن مکانی که باشد

در بیان کیفیت نماز شب

در بیان کیفیت نماز شب

در بیان کیفیت نماز شب

مطلبہ میں ہر مہینہ ہفت

است بگوید بدانکه مکرر هست باز نماز که در شخص نیست بر ادای یا بجا نماند مکرر اینک منتهی است  
 شرف عاریت و قوی باشد که یک نماز مکرر است که اینست و در کمال بجا نماند و ادای نماز کند اگر یکشنبه  
 روز از دلت گذشت باشد بهتر اینست که دوباره بر نفس نماز نکنند بدانکه راجع نماز نیست علی الجاهل  
 نماز یکدیگر شود بلکه باید نماز کند پیش از در وقت نماز پیش از در وقت نماز پیش از در وقت نماز باید بعد  
 از در وقت نماز پیش از در وقت نماز پیش از در وقت نماز پیش از در وقت نماز باید بعد  
 نماز نیست در هیچ فنی که احوال ندارد بلکه بر فرض چه عیبت مقدم است اگر چه در فرض مضیق باشد  
 خوف و شایسته نماز بوقت مقدم بدانند و منتهی در وقت نماز پیش از در وقت نماز باید بعد  
 در وقت نماز پیش از در وقت نماز پیش از در وقت نماز پیش از در وقت نماز باید بعد  
 و مقدم بدانند و در وقت نماز پیش از در وقت نماز پیش از در وقت نماز باید بعد  
 بجا آورد و بعد از در وقت نماز پیش از در وقت نماز پیش از در وقت نماز باید بعد  
 نیست نماز بجا آورد و در وقت نماز پیش از در وقت نماز پیش از در وقت نماز باید بعد  
 تیمم را نماز بجا آورد و در وقت نماز پیش از در وقت نماز پیش از در وقت نماز باید بعد  
 بدانکه منتهی است که نماز پیش از در وقت نماز پیش از در وقت نماز باید بعد  
 تیمم نکند چنانچه باید و در وقت نماز پیش از در وقت نماز پیش از در وقت نماز باید بعد  
**فصل اول** در کیفیت سجده و قیام و ایستادن بدانکه منتهی است که نماز پیش از در وقت نماز باید بعد  
 ذکر است و در وقت نماز پیش از در وقت نماز پیش از در وقت نماز باید بعد  
 ناظر باشد که در وقت نماز پیش از در وقت نماز پیش از در وقت نماز باید بعد  
 منتهی است که در وقت نماز پیش از در وقت نماز پیش از در وقت نماز باید بعد  
 در وقت نماز پیش از در وقت نماز پیش از در وقت نماز باید بعد  
 بطریق شرع و باید بدانکه بجا نیست است و بطریق احتیاط و باید بدانکه در وقت نماز باید بعد  
 شود و در وقت نماز پیش از در وقت نماز پیش از در وقت نماز باید بعد  
 فساد و بجا نیست است و در وقت نماز پیش از در وقت نماز پیش از در وقت نماز باید بعد  
 منتهی است که در وقت نماز پیش از در وقت نماز پیش از در وقت نماز باید بعد  
 بسبب که نماز در وقت نماز پیش از در وقت نماز پیش از در وقت نماز باید بعد  
 در وقت نماز پیش از در وقت نماز پیش از در وقت نماز باید بعد

五、





در بیان کیفیت سفر منجلی

[illegible]









# در بیان کیفیت شرف و منزلت

کتاب تفسیر  
در بیان شرف و منزلت

هر چند طفل و دیوانه باشد لکن چون به نفس و غیر غایب باشد شرط پیچید شرط است اول آنکه منبت خال  
نشده باشد بالمره پس اگر خاک شده باشد جایز است که نفس نماید بلکه جمعی از علما انصاف کرده اند  
که اگر در زمین و فضا مثل مغیره و مسلمانان شده باشد منبت خال شده باشد واجب است که فخر  
خواهند کردند و در این بابی نگذارند باز منبت شایسته کنند آنکه هر کس که خواهد منبت خود را در این  
دفعه کند و جوابی را که در مصوّه فی ربانی نگذاشتن هر چند ضعیف است خصوص در وقتیکه حاجه  
بافیه معلوم نباشد لکن جوازش عین ندارد و در مضافه است در غیر علم او صلی او شهد او اولاد  
احمد و اما اگر حیدر خاک شده باشد استخوانی نباشد پس اگر استخوان چنان سست شده باشد  
که مانند لصدقه و غیره خاک شود پس این جایز است و اما اگر سخت صلب باشد خلاف قتل قوی جوانان  
و احوط تر آنست حتی آنکه اگر با اعتقاد خاک کشیدن منبتش بر نموده و بعد معلوم شود که خاک نشده و استخوان  
یا منبت است که دوباره برگردد و او بداند که شرط جواز منبت در این صورت آنست که منبت خال  
شد حاصل شود و اما اگر منبت خال شد حاصل باشد پس اقوی عدم جواز است و اما بظن است و بدان  
این شرط در حق خود را بنیاد و اعتدال معصوم بلکه علما کاملین محقق نیست و نخواهند زیرا که بنیاد این معصوم  
و زمین هوا و ارض و غیره و بدان آنست که منبت عقل و نقل بر نموده و بنیاد این معصوم چنانچه شهدا و  
اعلی الله مقامه رد کردی نقل بنیاد از طرف عامه خاصه از پیغمبر صلی الله علیه و آله که اگر از بر کوه و درود و غیره  
نزد کسی من خواستید شما و مردن من نه خورید و ای شما عرض کردند رسول الله این چگونه میشود و فرمود  
اما جوده من خورید پس من است که خداوند عالم فرمود در قرآن چه که بنیاد خداوند متعالی که خداوند  
ایشان و حال آنکه فرمود پس این است باشد و اما مقارن من از شما پس بدانست که اعمال شما عرض میشود  
و من در هر روز پس این خود بنیاد خداوند متعالی باد و منبکم و اینچنین بداند خداوند متعالی  
منبکم عرض کرد که چگونه میشود و حال آنکه شما خال شده اید و خداوند متعالی فرمودند عا شوا و کلا یدرخی  
که خداوند جل و علی حرام نموده است کوشش شما و این را بر زمین آنکه بخورد از او خیر را و جسد صدق  
و ادب را بخورد پس بداند که منبکم و منبکم اگر کسی غسل جمعه و امدا و منبکم بد نشیند و منبکم و منبکم  
جسد منبت بر و ز او بداند آنکه ظاهر کنند که این منبت محرم نیست اگر منبت ظاهر شود اصل منبت آنکه  
منبت با صندق یا با نابود پیرو او و در خبر ندارد و منبت آنکه منبت آنرا بخوان نباشد که در منبت  
و بخوان پیرو او و منبت حرام است آنکه سر و پا را باز کنند که منبت بگردانند و بگذارند که این منبت  
نیش محرم نیست حرام آنکه بفصد منبت باشد پس اگر او باز بگذارند و زمین میجا باز منبت غیر از آن

نصف منبت را از اهل حق بدارند

# در بیان کیفیت در فتنه

۹۰۹

مالک با اجاره بقصد امانت یا بکلاه و بخون یا آنکه نقل کنند جایز است بطریق مستند و در این وقت  
طوری که دارند که صدق در حق نکند یعنی آنکه زمین تمام آن یا بعضی از آن عصبه نباشد پس اگر در این بین غیر  
شود و یا با جهل جایز است نیز هر چند به غیر طریقی که در وقت و واجب نیست صلاحیت بین  
قبول اجاره باقی ماندن یا نیست و حق هر چند در این باشد علی طریقی برای هم نیست بلکه برای هر مؤمن  
قبول اجاره و قیمت شبیه و اگر در رد فروخته شده باشد هنوز صحت دارد و غیر نکند باشند یا آنکه نکند  
و در این باره نکند و آن شخص رجوع از آن خود نموده یا آنکه مرده است بوارش او منتقل شده است  
یا آنکه بد دیگری در حق است پس اگر با اجمال یا از آن جدیدی فروخته و در جایز است نیز و اگر بعد از  
بر نمودن بتر رجوع نموده یا آنکه بهوش شده یا آنکه مرده بد دیگری منتقل شده در این وقت جایز نیست و  
هیچ کس نفی لازم است که صحت را بکارن باقی باشند یا آنکه حاکم شود ششما آنکه بکس عصبه یا غیر  
جایز نشد و علی الاقوی در فتنه باشد که در این وقت جایز است نفی واجب نیست قبول قیمت خوب  
چنانچه کند شش هفت آنکه در فتنه صحت است یا آنکه در فتنه صحت بود یا در فتنه صحت بود و صحت  
عقب نیست فتنه شود یا آنکه در فتنه صحت است یا آنکه در فتنه صحت است یا آنکه با او در فتنه  
درین خدادی شود یا باز آن جنبه فتنه شود یا آنکه در فتنه صحت است یا آنکه در فتنه صحت است  
جایز است شش آنکه خوف نباشد و بدل نیست از و درین صحت است و یا بجوای که در این وقت  
جایز است نفی نیست و واجب نیست و آنکه بجهل نقل بشود و در فتنه صحت است یا آنکه در فتنه صحت است  
علما و هر یک آنکه رجوع و یا بیشتر و این از عذاب را و زیاد نباشد یا شش آنکه جایز است بلکه  
بعضی گفته اند که جایز است هر چند هنگام فتنه شود بلکه بعضی گفته اند هر چند مستلزم یا و  
یا در شش نیست و در این هر یک خالی از فتنه نیست حق در شهید هر چند و شهید بلکه مطلقا الحوط  
نکند هر آنکه در فتنه یا در شش او مال قیمتی نباشد یا شش او خود را یا شش او از غیر علی الاقوی  
خبر مثل کوشان و آنکه شش قیمتی که در صحت است یا او نکرده باشد که در این وقت جایز است نفی  
باز هر آنکه بجهل اثبات خوف شهادت و عین او نباشد پس اگر نفی کنند بجهل و شهادت یا بجهل عین او یا  
بجهل جان او که بر صحت است یا از صحت است جایز است نفی بشرط رجوع خوف بر نفی پس اگر رجوع نباشد  
بجهل بغیر خوف نیست که شش شناخت جایز نیست نفی و از هر آنکه در فتنه شش نباشد پس اگر  
در کوفی که بعد از فتنه شش شده یا آنکه در فتنه شش شده یا آنکه از شش چپ و بجهل در فتنه  
شده یا آنکه بجهل که فتنه رجوع یا در غیر مکان که در صحت خود و از آن و یا در آن خود و فتنه

اندر این وقت

در این وقت  
مسئله نافذ  
شود که ضرر  
ماده شود یا آنکه

# در بیان کیفیت نفسیت

نموده باین وقت جایز است نفس علی الاقوی و هم چنین اگر فرض شود که نفس در بدن نمودند هنوز بوسیله  
 نشانه آنکه نفس قبل از اجبار نشده با احوال نفس قرار نمودند و منت میگردانند و در نفس نمودند حال اگر  
 بنحویند که این قبل از این کنند بجهت نفس ثابت ثانی شد پس باید در جوانی نفس ملاحظه اول را نمایند نه  
 دومیم بلکه اگر استخوان جسد اول با این نفس نفس مرقوم حرام است هر چند فرض شود که استخوان جسد  
 مثبت و تم خاکشده باشد اگر استخوان جسد مثبت اول خاکشده جان بر است علی الاقوی نفس مرقوم هر  
 استخوان جسد مثبت و تم نفس خاکشده باشد با شدلی الحوط ملاحظه مثبت و تم نیز متیلا بجهت آنکه هر  
 حرکت نفس در حال مجزئ بوده و لکن بقا و بر وجه حرام نبوده بد فرض مرقوم و شاید این قبل باشد  
 و فی موانع متعدده در مشاهده مشرق که غالبا مسئلیم نفس است علما متفق نیستند بجهت این احوال  
 با این جهت احتمال وجود عمل صحیح دیگر از جهت آنکه علم بر نفس و در این بعضی مکان را برگردان  
 میکند از آن جهت که مانند شریک محصوره معارضه با عمل نفس مسلم بر وجهی نمیکند با این جهت آنکه فادور  
 نیستند بلکه جوانی نفس بر روی تن که خوف نشاء میت با پاره شدگان با هتک بر منعت بسیار شود  
 و نداد اصل عقل است با این جهت اصل کفر با اتمام کفر با اوضا کفر بلکه برای سایر احوال و نفس بلکه بر  
 ندادن احوال از قوه نفس هر چند برای ندادن همان خالبا حلیه و نفس نیست بجهت امکان نماز کردن و بر  
 نفس نیز هم آنکه بجهت احوال بعضی افراد آن میت بسیار است پس اگر سر مثبت با بعد از نفس بدن ملحق بدانش کنند  
 ضرورت دارد هر چند مسئلیم نفس و غیر ظاهر هر جسد مثبت شود علی الاقوی و اگر این است که در بدن  
 مثبت بخوبی نفی نمائید که مسئلیم نفس و جسد مثبت است با این جهت آنکه حفظه زنده شدن مثبت بر نفس نیست  
 پس اگر احوال عقلی بر نفس که مثبت زنده شده در نفس و این نفس جان بر است با این جهت آنکه احوال  
 نباشند از آن جهت که نفس شامز که نفس بر وجهی اصلاح مشاء است که این میت را در ایجاد نفس کرده اند  
 نباشند الا جان بر است که بعضی که کفر و اندک حلیه است نفس اگر چه بجهت اصلاح عقل و نفس مقبره باشد  
 بلکه گفته اند جان بر است نفس اگر در خانه نفس شود و بعد از آن خوف نباشد بر نفس مثل آنکه از جهت اضطراب  
 باید عمل فی راه و در دهان آنکه نبیان و پوائی قرار دهند و بدانکه لازم نیست بر فرض نفس  
 چه حرام نباشد و چه نباشد آنکه مثبت و باره در همان قبل از نفس کرده اند و نفس کنند بلکه اولیا  
 مثبت باید بکری با این اولیا هر چه خواهند نفس کنند و بعضی نیز در کواران و کسیکه عدا مثبت  
 از غیر بر پا آورده است بوجهی مشرق در نفس و بعضی من مرد بکری از فرموده اند که ممکن است  
 در نفس و حکم بوجوب غایه و این در صورتی معتبر میباشد که این شخص در اندازن و لب را

و از آن جهت که نفس در بدن نمودند و منت میگردانند و در نفس نمودند حال اگر بنحویند که این قبل از این کنند بجهت نفس ثابت ثانی شد پس باید در جوانی نفس ملاحظه اول را نمایند نه دومیم بلکه اگر استخوان جسد اول با این نفس نفس مرقوم حرام است هر چند فرض شود که استخوان جسد مثبت و تم خاکشده باشد اگر استخوان جسد مثبت اول خاکشده جان بر است علی الاقوی نفس مرقوم هر استخوان جسد مثبت و تم نفس خاکشده باشد با شدلی الحوط ملاحظه مثبت و تم نیز متیلا بجهت آنکه هر حرکت نفس در حال مجزئ بوده و لکن بقا و بر وجه حرام نبوده بد فرض مرقوم و شاید این قبل باشد و فی موانع متعدده در مشاهده مشرق که غالبا مسئلیم نفس است علما متفق نیستند بجهت این احوال با این جهت احتمال وجود عمل صحیح دیگر از جهت آنکه علم بر نفس و در این بعضی مکان را برگردان میکند از آن جهت که مانند شریک محصوره معارضه با عمل نفس مسلم بر وجهی نمیکند با این جهت آنکه فادور نیستند بلکه جوانی نفس بر روی تن که خوف نشاء میت با پاره شدگان با هتک بر منعت بسیار شود و نداد اصل عقل است با این جهت اصل کفر با اتمام کفر با اوضا کفر بلکه برای سایر احوال و نفس بلکه بر ندادن احوال از قوه نفس هر چند برای ندادن همان خالبا حلیه و نفس نیست بجهت امکان نماز کردن و بر نفس نیز هم آنکه بجهت احوال بعضی افراد آن میت بسیار است پس اگر سر مثبت با بعد از نفس بدن ملحق بدانش کنند ضرورت دارد هر چند مسئلیم نفس و غیر ظاهر هر جسد مثبت شود علی الاقوی و اگر این است که در بدن مثبت بخوبی نفی نمائید که مسئلیم نفس و جسد مثبت است با این جهت آنکه حفظه زنده شدن مثبت بر نفس نیست پس اگر احوال عقلی بر نفس که مثبت زنده شده در نفس و این نفس جان بر است با این جهت آنکه احوال نباشند از آن جهت که نفس شامز که نفس بر وجهی اصلاح مشاء است که این میت را در ایجاد نفس کرده اند نباشند الا جان بر است که بعضی که کفر و اندک حلیه است نفس اگر چه بجهت اصلاح عقل و نفس مقبره باشد بلکه گفته اند جان بر است نفس اگر در خانه نفس شود و بعد از آن خوف نباشد بر نفس مثل آنکه از جهت اضطراب باید عمل فی راه و در دهان آنکه نبیان و پوائی قرار دهند و بدانکه لازم نیست بر فرض نفس چه حرام نباشد و چه نباشد آنکه مثبت و باره در همان قبل از نفس کرده اند و نفس کنند بلکه اولیا مثبت باید بکری با این اولیا هر چه خواهند نفس کنند و بعضی نیز در کواران و کسیکه عدا مثبت از غیر بر پا آورده است بوجهی مشرق در نفس و بعضی من مرد بکری از فرموده اند که ممکن است در نفس و حکم بوجوب غایه و این در صورتی معتبر میباشد که این شخص در اندازن و لب را

نفس در بدن نمودند و منت میگردانند و در نفس نمودند حال اگر بنحویند که این قبل از این کنند بجهت نفس ثابت ثانی شد پس باید در جوانی نفس ملاحظه اول را نمایند نه دومیم بلکه اگر استخوان جسد اول با این نفس نفس مرقوم حرام است هر چند فرض شود که استخوان جسد مثبت و تم خاکشده باشد اگر استخوان جسد مثبت اول خاکشده جان بر است علی الاقوی نفس مرقوم هر استخوان جسد مثبت و تم نفس خاکشده باشد با شدلی الحوط ملاحظه مثبت و تم نیز متیلا بجهت آنکه هر حرکت نفس در حال مجزئ بوده و لکن بقا و بر وجه حرام نبوده بد فرض مرقوم و شاید این قبل باشد و فی موانع متعدده در مشاهده مشرق که غالبا مسئلیم نفس است علما متفق نیستند بجهت این احوال با این جهت احتمال وجود عمل صحیح دیگر از جهت آنکه علم بر نفس و در این بعضی مکان را برگردان میکند از آن جهت که مانند شریک محصوره معارضه با عمل نفس مسلم بر وجهی نمیکند با این جهت آنکه فادور نیستند بلکه جوانی نفس بر روی تن که خوف نشاء میت با پاره شدگان با هتک بر منعت بسیار شود و نداد اصل عقل است با این جهت اصل کفر با اتمام کفر با اوضا کفر بلکه برای سایر احوال و نفس بلکه بر ندادن احوال از قوه نفس هر چند برای ندادن همان خالبا حلیه و نفس نیست بجهت امکان نماز کردن و بر نفس نیز هم آنکه بجهت احوال بعضی افراد آن میت بسیار است پس اگر سر مثبت با بعد از نفس بدن ملحق بدانش کنند ضرورت دارد هر چند مسئلیم نفس و غیر ظاهر هر جسد مثبت شود علی الاقوی و اگر این است که در بدن مثبت بخوبی نفی نمائید که مسئلیم نفس و جسد مثبت است با این جهت آنکه حفظه زنده شدن مثبت بر نفس نیست پس اگر احوال عقلی بر نفس که مثبت زنده شده در نفس و این نفس جان بر است با این جهت آنکه احوال نباشند از آن جهت که نفس شامز که نفس بر وجهی اصلاح مشاء است که این میت را در ایجاد نفس کرده اند نباشند الا جان بر است که بعضی که کفر و اندک حلیه است نفس اگر چه بجهت اصلاح عقل و نفس مقبره باشد بلکه گفته اند جان بر است نفس اگر در خانه نفس شود و بعد از آن خوف نباشد بر نفس مثل آنکه از جهت اضطراب باید عمل فی راه و در دهان آنکه نبیان و پوائی قرار دهند و بدانکه لازم نیست بر فرض نفس چه حرام نباشد و چه نباشد آنکه مثبت و باره در همان قبل از نفس کرده اند و نفس کنند بلکه اولیا مثبت باید بکری با این اولیا هر چه خواهند نفس کنند و بعضی نیز در کواران و کسیکه عدا مثبت از غیر بر پا آورده است بوجهی مشرق در نفس و بعضی من مرد بکری از فرموده اند که ممکن است در نفس و حکم بوجوب غایه و این در صورتی معتبر میباشد که این شخص در اندازن و لب را





[illegible]



خانم بی بی خانم بی بی

در روز جمعه هر چند بعضی اعاده و امشروع نماز است بلکه اگر در روز جمعه اعاده نشود و قضا نماید  
بلی اگر تمکن از آن داشته قضا ساقط است پس شرط اعاده و قضا با تقدیم غسل در پنجشنبه تمکن از آن  
میشاید و اگر تمکن از قضا باشد نماز را اعاده بخوف قضا مشروع نیست لکن مع ذلک مضایقه از قضا در روز  
شنبه نداریم بجز احتمال مطلوب و تنبیه و الله اعلم و آخر وقت از افضل است تا اول وقت و اول وقت  
قضا و بجز روز یکشنبه با مشیت افضل است از آخر وقت قضا و از خصوص امام جعفر صادق و روحی که  
منقول است که هر که غسل جمعه بکند بگوید یا شهادت لا اله الا الله و حده لا شریک له و اقامه  
ان یحیی عباده و رسوله الکلم صلی علی محمد و آل محمد و اجمعین من المؤمنین و اجمعین من المنظرین  
پس این غسل و دعا را بکند و در آن جمعه بگوید یا شهادت لا اله الا الله و حده لا شریک له و اقامه  
ان یحیی عباده و رسوله الکلم صلی علی محمد و آل محمد و اجمعین من المؤمنین و اجمعین من المنظرین  
که در این احوال با جمیع غسل مستحب و در غسل و شستن جمیع غسل مستحب است چنانچه در حدیث است  
که حضرت رسول صلی الله علیه و آله و هر شب ده بار خرماء میان و قضا میان مشاء مغرب غسل  
میکردند در شب شنبه بیستم بخصوصه و غسل مستحب یک بار و اول شنبه یک بار و در شب جمعه نماز  
تا وقت از لغو شب که در آن نماز شب میباشد چنان است که از قضا نماید غسل اول شب چنانچه جایز است  
که از قضا نماید غسل آخر شب بلکه جایز است که بلا حظه غسل مطلق شب قدر یا طایف یا مطلق شب  
و قضا المبدأ اگر غسل اول شربا نموده بگسل در وسط شب بگسل و آخر شب نماید پس غسل  
وسط شب بیست و مشروعه غسل آخر شب پیش از چنانچه مشروعه غسل مخصوص اول شب بیست و  
مشروعه مطلق غسل بخواند بلی اگر غسل مخصوص اول شربا او داده نماند غسل مطلق  
شربا بجز نموده احتمال داخل فوری هر چند بعضی ازین را و ان فوری اند که اگر نیمه شب غسل نموده نماند  
نماند غسل را در شربا احتمال داخل فوری در شب اول غسل در هر جای مستحب و مشروعه است که می گفت آب  
بر سر بنزد که باعث دفع خارش از بدن میشود و ظاهر غسل در هر است که در او غسل کند چنانچه در آن چه  
ببریزد بلی لکن بعضی ازین را و ان فوری کرده اند که اگر آب بر بدن نریزد بجا بگوید یا شهادت لا اله الا الله و حده لا شریک له و اقامه  
ان یحیی عباده و رسوله الکلم صلی علی محمد و آل محمد و اجمعین من المؤمنین و اجمعین من المنظرین  
فوری ایشان کافیست و بخواند که این سوره کافرا بعد از غسل بر سر نریزد تا قبل از آن و ظاهر اینست که این سوره  
که عمل مستحب میباشد و غسل مستحب و شرط آن بلکه ظاهر اینست که در اول هر شب بخواند یا شهادت لا اله الا الله و حده لا شریک له و اقامه  
ان یحیی عباده و رسوله الکلم صلی علی محمد و آل محمد و اجمعین من المؤمنین و اجمعین من المنظرین

رضی اللہ عنہما

# خانم در بیان غسل منجبت

بسم الله الرحمن الرحیم  
 این پنجشنبه که در و اول سال است بلکه علیه اعلی الله تعالی و زاد الحامیه من اینست که در جمیع شهر  
 ماه میال در صفا غسل منجبت و لکن در این جمیع که ظاهر الدلالة باشد و بخوردیم بلکه بر فرض  
 دلالت استحبنا غسل جمیع لباسی که میباید و مضان بدلیل ظاهر الدلالة غسل در  
 جمیع اجزای غیر منجبت و بلکه در خصوص بن عشاءین وارد شده است لکن بخوردیم و ما این بن بر کوار  
 کافیه و استحبنا غسل منجبت در هر جزئی از اجزای که ما در صفا که باشد بنا برین حد غسل لباس  
 شهریه صفا المیال که بجز این دو غسل خواهد بود و چنانکه غسل شهریه ماه میال  
 در حال سقوط فرض شمس مال عرفان بجا آورد چنانچه در حد است غسل شهریه و غیره  
 که در جمیع اجزای دو شطرا میباید که غسل منجبت باشد و در آن شب که باشد لکن در بعضی از  
 است که غسل بن شهر بعد از عرفان یا بعد چنانچه بعضی از علما نقل کرده اند که رواست که غسل  
 عبد قبل از عرفان بجا آورد و ما که معلوم شود که شب چهارم غسل روز بعد و بعد از  
 بلکه بعضی از روز غسل واجب است و آنکه در حد است که اگر غسل عین را فراموش نموده و در وقت  
 متذکر شده باشد و وقت بگذرد غسل کند تا از آن اعاده کند بلکه در بعضی از روایات است که  
 غسل بعد از آن واجب است و معنی محمول است بر عدم ناکذا استحبنا ایمنه که ایضا بنویسند و وقت  
 دو غسل از طلوع فجر بجا آورد ناظر و اگر از ظهر گذشت غسل کند غسل روز بعد و لکن بجا آورد  
 در بعضی از فضا و نه بعضی از آن ضروری ندارد و منجبت که غسل روز بعد و بعد از آن باید  
 و هرگاه طهر جاری نباشد خود بنفشه از جاه و محوان محض لباس بدان روی خشوع و فروتنی و باید  
 غسل از غیر سقف باید بپوشد و میباید که در شستن نماید در وقت زوده در روز بعد و بعد بگوید  
 اللهم اغفر لی یا ایاک و صلیت یا یحیی یا ایاک و استغفر ربک پس از آن بسم الله بگوید و غسل کند  
 و بعد از غسل بگوید اللهم اجعله کفاره الذنوب و طهر من ذنوبی اللهم اذهب عني الذنوب حیاتی  
 بوم عبد و طهر او است و در بوم عبد اخیری نیز اگر باین طریق عمل نماید شاید بدین باشد و بعد غسل  
 در روز و روزی که هفتم شهر می باشد و بعد از آن روز عرفه قبل از زوال تا به وقت که بخوابد  
 هفت روز غسل در روز بعد غد که بچند هم شهر می باشد پیش از زوال به نیم ساعت با هر وضو  
 که بخوابد لکن پیش از نماز روز بعد بجا آورد که طهر است و شستن و بعد از آن که بنابر مشهور  
 بیست و چهار روزی که پیش از آنکه اگر غسل منجبت را در بیست و یکم یا بیست و بیست و هفتم  
 بلکه در هر این بام نیز بجا آید باجمالی آنکه روز منجبت باشد تا بدین باشد و بعضی گفته اند

در جمیع شهر

در هر جزئی

در هر جزئی

در هر جزئی

در هر جزئی





[illegible]

کتابخانه

١٢٠









# خاتمه بیان غسل واجب

مخصوص که باحوال مطهر باشد هر چند او طهر فضا نود نیت و غیر غسل جمعه در عین  
 غسل و شستن با وجه آنکه بعضی تقدیم غسل بر آب و بعضی ظاهر است که با احتیاط شروع نیت است  
 الا در غسل جمعه برای کسی که خوف بود بر او داشته باشد محتمل است که این حکم را جاری بدانیم در شستن  
 اغتسال و نیت بر خوف بودن آب یا غدا استعمال بر او را نیتان بخوبی تقدیم بدانیم و غسل او در نیت  
 مرفوع باحوال مشروع غتبه تقدیم میشود که مشروع بدانیم بچشم آنکه از بعضی از علماء ظاهر میشود که غسل با  
 قطع نظر از استقامت و غایت غتبه ظاهر و غیره میباشد مثلاً از و زده و این جوانی مثل همیشه هر چند برای  
 این قول ضرر ندارد و شستن آنکه اغتسال فعلیه کن شدن که برود و فهمند بکنند آنکه غسل با امری سبب  
 غسل شده که استحباباً غسل بعد از وضو از امری سبباً مثلاً در نماز کسوف یا خسوف یا سحر  
 یا جمعه بکند بر او واجب است یا نه کشتن چپا سحر و غیره بکند آنکه عرض و غایت اغتسال فعلی باشد اما اغتسال  
 فعلی سبب شستن و عمدتاً شود و غسل او مؤخر میدانند مانند استفتان یا مانند امر دیگر آنکه مؤخر  
 بودن واجب باشد هر چند قوی و سبباً چنانچه بعضی مضمحل کرده اند اما غتسال که غایتان فعلی باشد  
 مقدم میدانند غسل او لکن با فاصله زیاد مثل دو روز و سه روز تا آخر بقدر زبان عملی که برای او  
 غسل کرده هر چند بچند روز یا سه روز شرط نیست هفتما آنکه اغتسال استحبابی مکانیست نه زمانیه و فعلیه هیچ  
 یک از آن غتسال نیست چنانچه در دفع حد اصغر و وضو چه قبل از آن و چه بعد از آن و چه را شستن  
 هفتما آنکه اگر اغتسال واجب سبب بود این محفوظ نشود مثل دخول وقت نماز یا داشتن نماز وضو یا بجز  
 آن و لکن نباید شستن و وضو شده باشد مستحباً بجا آوردن با استحباباً نفسیه چنانچه در شستن و وضو که مستحب  
 میشود یا استحباباً اعتباری برای شستن یا وضو و خواندن دعا و تلاوة قرآن طهر آنکه اغتسال نیتاً با احتیاط  
 جایز نیست که مقدم بدانند و از نماز مکرر غسل لبالی قبل از آنکه مطلق غسل شستن تمام باشد و وضو  
 واجباً پیش از شستن بلکه غسل شستن بعد از نماز یا بجز آن چنانچه بعضی از علماء روایت کرده اند چنانچه کن شدن  
 و احوط با احتیاط عدم تقدیم اغتسال بر وضو است و اما غسل مکانی پس باید که پیش از دخول در آنجا  
 یا شده هر چند جوان غسل بعد از دخول در آنجا یا بجز آن چنانچه بعضی از علماء روایت کرده اند چنانچه کن شدن  
 حلیه غسل مستحبی بود و نماز هر چند التماس غسل مستحبی نیتاً شستن باشد یا آنکه التماس داشته  
 وضو آنکه اگر وضو بعد از نماز بکند یا بجز آن غسل واجب است و بجز آن غسل مستحبی نیتاً شستن یا بجز آن غسل مستحبی نیتاً شستن  
 قوی است اما اگر وضو بعد از نماز بکند یا بجز آن غسل واجب است و بجز آن غسل مستحبی نیتاً شستن یا بجز آن غسل مستحبی نیتاً شستن  
 جمعه شستن واجباً با حاکم غسل از برای او واجب جمعه شستن واجباً با حاکم غسل از برای او واجب جمعه شستن واجباً با حاکم غسل از برای او واجب

نقصی





منقذ کائنات

ضرورت او بختان شود بفلک ضرورت و بطبع بفلک ضرورت و بانان بخت بفلک ضرورت و لا چنان ضرورت  
 بالفعل باشد یا ابدال با خوف تشکی اگر وضو باشد با غسل کند افوی غیر وضو و غسل است  
 هفت آنکه از استعمال آب در شدت عارض شود که بحسب عاده نتوان میخیزان شد یا آنکه کوی  
 صفر یا ستر و صفر باشد که چار بعد از آن باشد که معطل شود یا آنکه خائف باشد یا آن سر و دیگر  
 زاده از حد از عرض مرض و حکم مرض یا مجرب در شدت بالفعل که خوف سوء عاقبت در او و غما  
 تحمل او ممکن باشد باعث بیم نمیشود چنانچه مجرب سر و دیگر غیر چنین است که باعث بیم نمیشود  
 مگر با خوف سوء عاقبت یا عدم تحمل او عاده و هم چنین لازم است بیم اگر استیفا اب سبب ترکیدن  
 پوست است خارج شکم خون شود یا سبب تشنگی آن شود بخوبی که دفع المظهر شود در بدن یا بدن  
 را از بدن آن هضم آنکه پیدا کردن با محتاج باشد بدن که خوری که مناسب حال شخص نباشد  
 پس بیا می شود که خواستن آب بقول بدن یا بهر آن یا وضو یا بهر وضو من و مفاد غرض غسل  
 آب از کسما و دل و بخوان بجا ریزه و غیر آن واجب نمیشود بلکه قبول امور و موقوفه ملک من غیر محل امل  
 است هر چند احوط قبول است مطلقا اما باید که در خوری مؤمن و قبول نباشد علاوه بر این  
 نفس قبول بلکه احتیاطا است اما باید که با غیر آن با مفاد غسل آن و وجوب باشد بیم نماید  
 خیر در وضو است اتم قبول آب که خوار یا بلکه صبر نماید یا آنکه وقت مضبوط شود از استعمال آب  
 طهر آنکه وقت بخواهد وضو یا غسل را انداخته باشد هر چند مقدار بزرگ باشد از وقت و در نباید  
 خواه عدا تا خیر نماید غسل را با آن وقت با اضطرار و هم چنین اگر آب موجود باشد لکن وقت و وقت  
 وضو یا غسل را انداخته باشد مثل اینکه از خواب بیدار شود و وقت که او وضو بگیرد یا غسل بگیرد  
 اقتاب طلوع و بکند یا آنکه خوف طلوع داشته باشد که در آن وقت بیم میکند علی افوی نیز آنکه غسل  
 کند نماز را اضا کند یا احوط جمع است مابین آن با بیم وضو یا وضو یا غسل یا اگر آن بیم نماید  
 و مرتب که وضو و غسل شود بهر بین همین نماز یا غیر آن از غایبان دیگر احوط حکم بطلان مشایخ خصوص  
 در وقت که از برای همین نماز وضو یا غسل بعمل آورد هر چند محض وضو و غسل حال از قوه نیست  
 خصوص اگر وضو یا غسل را برای غیر نماز از غایبان دیگر بعمل آورد و اگر کسی برای نماز جمعه حاضر باشد  
 باشد حد از وضو شود و از وضو خام ناس برای جمعه نیاید باشد که اگر پیش از وضو وضو نماید  
 نماز جمعه از قوه مضبوط بیم کند نماز جمعه را بجا آورد و احوط اینست که نماز ظهر را نیز بکند یا وضو  
 چهار آنکه بدن با جامه نجس شود بخیاسی که معفو نیست بکف از غسل یا وضو یا از راه نجاس است



فصل ۱۷



۶۵

بسم الله الرحمن الرحيم  
الحمد لله رب العالمين  
والصلاة والسلام على  
سيدنا محمد وآله الطيبين  
الطاهرين





# مقصد بیست و ششم

۱۵

بیش از وقت باید از وقت تلف نکند یا بخشد بیکری یا صرف و در مشورت دیگر کند تا آنکه بداند که  
 دو وقت نماز با نیت باشد تا آنکه ظاهر آن بوده و بعد از آن خود را باطل کند یا آنکه با نیت  
 و عمل وضو بنشیند و از آب یا باس از تحصیل آب را خروفت بقیصر بعد از آب و جمع است و چندین  
 صورتها بهر آن معصیت کرده باشد اگر با طهاره باشد بدانکه اگر وضو را نیت کند و نماز را از وضو  
 برای نماز در وقت بخواند شد البته نشکند وضوی خود را اما در مسکه ممکن است وضو را در وضو  
 بولد و غایب باشد بلکه غذای نادی یا چیزی بخورد که محتاج بشود به وضو و بداند که اگر وضو  
 و غسل هر دو واجب شود بر مکه فایده کفایت وضو و غسل با نیت یا بعد از آن واجب است  
 و عوض بکری تمام نماید و اگر بقتل یکی از آنها باشد که با وضو بکشد یا غسل بکشد یا یکی از  
 مایه وضو یا غسل کردن هر یک یا غسل اولی است خصوصاً بالنسبه بجزیه که محتاج  
 بغسل نه باشد چون مکه در مجتهد و فراتر شوره غایم و اگر از برای هیچکدام این باشد اصل با  
 بقدر کفایت یکی از این دو و بقیه کند علی الاصول و آنچه پیش از اینست که بلیت بقیه برای وضو و غسل  
 یا برای غسل معتدله کافیه است اما کفایت بلیت بقیه برای چیزی که محتاج بوضو و غسل هر دو میباشد  
 اشکالست هر چند کفایت بکفر بضمند و داخل بلیت وضو و غسل خالی از قوه نیست بدانکه  
 اگر کسی با نیت باشد تا آنکه علم داشته باشد بدانکه در فلان مکان ایستاده و برون رود و  
 بوزار در بشرط بقاء و قنای و عدم خوف و عدم ضرر بستان و عدم مشقة بستان اگر چه مسافت بسیار باشد  
 تا موضع این زیاده بر مقدار مسافت قنای بهتر است یا نیت اگر بدانکه این زمان موضع است  
 احتمال بدست و هر چه است که اگر شخص کذاب بدست میاید با بقاء و قنای در زمین هوارد  
 به بلند نیست و با اشتیاق از جهت جان بقدر مسافت و بقیه نیت غایت از جهت نیت و بقیه هوارد  
 سایر جهتها که مدخلیت و نیت از برای او و بقیه نیت بر نیت و بقیه نیت از جهت نیت و بقیه هوارد  
 و بقیه نیت و با اشتیاق طلب آب نماید اگر محل بقیه خود را مثل گز داوه قرار دهد از جهتهاست مثل  
 داوه و محض نماید ضرر ندارد بلکه شاید بهتر باشد اگر بعضی از بکفر هوارد و بعضی از نیت  
 احتیاطاً ملحوظ نماید و از بقیه هوارد و از بقیه نیت مثل قلعه شهر نیست بلکه در مثل بیابان میباشد  
 و اندازه برای طلب آب و بقیه بیابان نیست بلکه هر جا که احتمال دهد جواب او را و باید بقیه نماید  
 هر چند در مسافت و فاصله و جاعله باشد چنانچه از برای طلب خاک و حکم خاک برای قنای اندازه نیست  
 بلکه باید با بقاء و قنای و عدم خوف و نقصان وقت این قدر طلب کند تا آنکه ماوس شود یا آنکه خوف

نکته در وضو و غسل با نیت است که اگر وضو را نیت کند و نماز را از وضو  
 برای نماز در وقت بخواند شد البته نشکند وضوی خود را اما در مسکه ممکن است وضو را در وضو  
 بولد و غایب باشد بلکه غذای نادی یا چیزی بخورد که محتاج بشود به وضو و بداند که اگر وضو  
 و غسل هر دو واجب شود بر مکه فایده کفایت وضو و غسل با نیت یا بعد از آن واجب است  
 و عوض بکری تمام نماید و اگر بقتل یکی از آنها باشد که با وضو بکشد یا غسل بکشد یا یکی از  
 مایه وضو یا غسل کردن هر یک یا غسل اولی است خصوصاً بالنسبه بجزیه که محتاج  
 بغسل نه باشد چون مکه در مجتهد و فراتر شوره غایم و اگر از برای هیچکدام این باشد اصل با  
 بقدر کفایت یکی از این دو و بقیه کند علی الاصول و آنچه پیش از اینست که بلیت بقیه برای وضو و غسل  
 یا برای غسل معتدله کافیه است اما کفایت بلیت بقیه برای چیزی که محتاج بوضو و غسل هر دو میباشد  
 اشکالست هر چند کفایت بکفر بضمند و داخل بلیت وضو و غسل خالی از قوه نیست بدانکه  
 اگر کسی با نیت باشد تا آنکه علم داشته باشد بدانکه در فلان مکان ایستاده و برون رود و  
 بوزار در بشرط بقاء و قنای و عدم خوف و عدم ضرر بستان و عدم مشقة بستان اگر چه مسافت بسیار باشد  
 تا موضع این زیاده بر مقدار مسافت قنای بهتر است یا نیت اگر بدانکه این زمان موضع است  
 احتمال بدست و هر چه است که اگر شخص کذاب بدست میاید با بقاء و قنای در زمین هوارد  
 به بلند نیست و با اشتیاق از جهت جان بقدر مسافت و بقیه نیت غایت از جهت نیت و بقیه هوارد  
 سایر جهتها که مدخلیت و نیت از برای او و بقیه نیت بر نیت و بقیه نیت از جهت نیت و بقیه هوارد  
 و بقیه نیت و با اشتیاق طلب آب نماید اگر محل بقیه خود را مثل گز داوه قرار دهد از جهتهاست مثل  
 داوه و محض نماید ضرر ندارد بلکه شاید بهتر باشد اگر بعضی از بکفر هوارد و بعضی از نیت  
 احتیاطاً ملحوظ نماید و از بقیه هوارد و از بقیه نیت مثل قلعه شهر نیست بلکه در مثل بیابان میباشد  
 و اندازه برای طلب آب و بقیه بیابان نیست بلکه هر جا که احتمال دهد جواب او را و باید بقیه نماید  
 هر چند در مسافت و فاصله و جاعله باشد چنانچه از برای طلب خاک و حکم خاک برای قنای اندازه نیست  
 بلکه باید با بقاء و قنای و عدم خوف و نقصان وقت این قدر طلب کند تا آنکه ماوس شود یا آنکه خوف

یا چه









# مقتضی سیر الی جلاله

و اگر اهی از ظاهر باشد ضرر نیز مالک نرسد از بیم بر او بجنبه آنکه خالص باشد عرق از بیم  
 بیم بر آن چنانکه هر چند که باشد علی الاحوط ما دامیکه مسهلک نباشد شستن آنکه باطن هر دو دست  
 و اعضا آنیم قنداق شدن و مسح کردن هم ظاهر باشد بجنبه شستن آنکه شستن معفو و در نماز قبل  
 از بیم و نجاست سایر اعضا ضرر ندارد و حال اضطرار و احتیاط و لکن بطن آنکه هرگاه آب و  
 نباشد بگذرد از آن نجاست و از آن نجاست و بگذرد بطن آنکه اگر باطن دست و مواضع تمام  
 بجز باشد ممکن نباشد از آنکه با بعضی آنیم کند یا نجاست بطن آنکه تعدد بجا نکند یا آنکه بگذرد  
 که بعدی کند اگر چنانچه تعدد نماید و ممکن نباشد منع آنیم نماید شستن است و اگر آنیم ممکن باشد  
 احوط آنستکه بیم باطن دست نماید با همان نجاست منع بجا آنکه بگذرد بطن آنکه بگذرد بطن آنکه  
 و ظاهر باطن هر دو دست نجاست منع باشد یا آنکه در موضع مسوحه نجاست منع باشد ممکن  
 نباشد نظیر باختکایتک سافط است بیم هفتی بنبه غیره و فغان بود بنبه بزدن و گفت است که  
 نذر است بجا آنکه اول افعال بیم است و مسح اگر چنانکه بگذرد بطن آنکه بگذرد بطن آنکه بگذرد  
 بیم پس لازم است معارف بنبه بزدن یا بنبه بزدن یا بوضو وضو بعد بلکه مسح علی الاحوط  
 و بنبه دفع حد نکند بلکه بنبه با وضو وضو و بخوان نماید اگر بیم کند بدل وضو یا غسل و معلو  
 شود بگذرد بیم خلاف آن عاده نماید بیم بدل وضو یا غسل عاده نماید بیم بدل غسل مثل اینکه بیم  
 نموده بدل غسل چنانچه بعد معلوم شود که جنب نموده بلکه غسل مس میت یا عذر داشته هر چند  
 عدم عاده و بیم بدل غسل نیز فواید چنانچه هرگاه بیم کند برای عتباتی غیر عم و جوان و بعد  
 خلاف آن معلوم شود لکن شغول الله بود بعباده دیگر که بیم را جایز بوده عدم عاده و بیم  
 فوری است احوط عاده است هرگاه بیم نموده برای وضو یا متعلقه یا اعتکاف متعلقه و بعد معلو  
 شود که بعضی از آنها نبوده بیم صحیح است هرگاه بدانند که بکنیم در وضو دارد و لکن بدانند که بدل وضو  
 نباشد یا بدل غسل چنانچه بکنیم بگذرد وضو و اگر احتمال بگذرد بیم بدل همان چنانکه غسل غیر  
 در وضو داشته باشد یا بوضو و بیم نماید اگر مضطر شود و بیم غیر مشروع از جهت ترس و بخوان و  
 آن بیم مشتمل باشد بر مشروع و نماید بر آن واجب نیست تخصیص دادن خصوص شرعیه و غیره  
 خارج نموده نماید و مقام بنبه هر چند احوط است شستن و در کردن چیزی که مانع باشد وضو  
 بیم مثل آنکه ترس و بخوان علی الاقوی و اگر چنانچه غیر از جبهه یا مسح کننده و خالص مسح باشد ممکن  
 نباشد رفع آن احوط آنستکه بیم نماید با آن مانع و نماز کند وضو بکند و جبهه و موی و موی

بیم

اضطرار

شستن

اضطرار

# مقصد در بیان تکیه

مع مانع نیست بلکه از صبح بجهت با موی چهار پایش است مانند عدلشای هم چهره بر داشته شود  
 یا اینکه موی تراشیده شود و بر تنش نهد و هر چند احوط اعاده است چنانچه اگر احتیاط نماید و بر تن  
 مملک خصوص بتم بدیل غسل با اینکه باطن موی لمسه نماید شاید بطنش باشد و هر چند سانس بتم کنند  
 بنفسه هر دو سن خود را بر حال بشتن بخوبی که اسم از زدن متوان باشد عرفانه آنکه استمره هر دو  
 بکار د که اسم زدن متوان نباشد با آنکه عمل شست با شستن از آنکه موی القه و اغراف زدن نماید  
 و اگر زدن بر دو سن جمعاً علاج معین شود لازم است اخذ معین بتبع بابا جزو بخوبی که در شست  
 سانس بکند شستن اگر زدن هر دو سن جمعاً ممکن نباشد حقیقی معین افضا کند بزدن یکی دیگر  
 را بر زمین بکار د و اگر فایده بزدن بطبع بداند است شستن که خود بزدن و لکن فایده بزدن هر دو  
 در سن بر حال باشد احتیاطاً نماید خود گذار شستن و اندر آنکه مایه هر دو سن بر بفرایند اگر از زدن  
 دو سن حقیقی را عاده هم چنین آنکه شستن و دو سن با و بر شستن را بفرایند و دو سن خود را بر حال  
 بزدن بتم مبدل در بفرایند و ظاهر اینست که اگر تعارض شود مابین شستن و بزدن از واجب بکن نهیم با شستن  
 و استغسال و بر شستن بعد از آن لکن از خود بتم کنند و یا استغسال و بر شستن بعد از آن است لکن اگر احوط  
 جمع است مملک و بکفر بیک نیست در مملک بتم چهره بدل وضو نباشد چهره بدل غسل و احوط دو مرتبه است  
 خیر در یک وضو و احوط از آن سه مرتبه است لکن برای چهره دیگری بر شستن فایده دیگری برای شستن  
 و احوط بتم خوف فوف و الاله الشکر سه مرتبه نماید حقیقی در بدل وضو یکی بکفر و دیگری بکفر و دیگری  
 و دیگری بکفر و شستن حاجت بر زمین خوب برای وضو خاص شستن هر مملک نام چهره بلکه فایده زیاده  
 تر از هر چنانچه مریایان المقتضی باطن هر دو سن یکی بکفر و دیگری بکفر و شستن نه بطور و شستن متغایب هم  
 از شستن که موی با لای و مانع از شستن و بلکه نام حاجت بر شستن با احتیاط و ابتدا با علی نماید  
 در شستن با موی با لای و مانع از شستن و بلکه نام حاجت بر شستن با احتیاط و ابتدا با علی نماید  
 اجزاء چهره مریایان شستن با علی در شستن و کفر با لای و مانع از شستن و بلکه نام حاجت بر شستن با احتیاط و ابتدا با علی نماید  
 کندن شستن و کندن شستن با لای و مانع از شستن و بلکه نام حاجت بر شستن با احتیاط و ابتدا با علی نماید  
 و کندن شستن که لازم نیست جمع کردن موی با لای و مانع از شستن و بلکه نام حاجت بر شستن با احتیاط و ابتدا با علی نماید  
 بتم بدل غسل نباشد اگر از حلقه خطر از بتم بتم و بتم بتم شستن با لای و مانع از شستن و بلکه نام حاجت بر شستن با احتیاط و ابتدا با علی نماید  
 اعضا اندر غسل و موی با لای و مانع از شستن و بلکه نام حاجت بر شستن با احتیاط و ابتدا با علی نماید  
 بانه در موی با لای و مانع از شستن و بلکه نام حاجت بر شستن با احتیاط و ابتدا با علی نماید

نعم

عنه  
 مرتبه اول بوی سرد و در وقت  
 صبح بوی سرد و در وقت  
 بوی و لکن فایده بزدن هر دو  
 در سن بر حال باشد

نعم

بکفر

# مقصد مندرجہ بالا

چیت مسیح ظاهر عام است چنانکه بنده است بطریق بالاروس مع مابین انکشان و اطراف ناخورد و درون  
 و نباد و درون خود و درون بنده است چنانکه اگر استیضاح جفتی در مسیح حاصل نشود که مفید است  
 کجی باشد که مسیح شود و درون خود و درون بنده است چنانکه اگر استیضاح جفتی در مسیح حاصل نشود که مفید است  
 سیکند فاعدم جبر و امکان و اگر درون باطن ممکن نشود اصلا اکفا کند درون ظاهر که بین باطن و  
 باطن باطن و بیرون و اگر درون تمام باطن در ضرب یک است با هر دو در سن ممکن نشود و لکن در بعضی  
 با بعضی هر دو در سن ممکن نشود جمع احوط است پس نسبت به محل امکان ضرب و بر نماید نسبت به محل عدد  
 وضع نماید لکن اکفا وضع ضوی است که اگر درون و درون باطن در سن نسبت به گذاشتن باطن و  
 بنوع جمع احوط است هر چند در اول اول و نسبت که درون در سن یا جبر و یا شد اتوی تمیز است و در  
 ثانی ثانی اتوی است که گذاشتن باطن در سن باشد پس اگر درون باطن ممکن نشود اکفا نماید گذاشتن  
 باطن و اگر اهرم ممکن نشود اکفا نماید درون به نسبت است که اگر اهرم ممکن نشود اکفا نماید گذاشتن  
 نماید باید مسیح بخیر نشود که ضرب و یا شده پس اگر به نسبت است ضرب و یا شود بهمان مسیح نماید که  
 مسیح باطن نماید اگر در سن یا هر دو در سن باشد از فوق و فصل مسیح است با ساط است و در ذراع خود  
 را برین بنزد وجه و یا مسیح کند یا امکان الا نماید بکرم بلکه احوط است که که خود بنزد یا  
 بحال باید و یا عیال اکفا نماید یا بیکند چنانکه اگر نایب ممکن نشود نسبت را با عیال باید و یا عیال  
 الاعلی فالاعلی نه اگر بنزد و اگر یک ستر از بالا ای فصل بریدند دیدت بکرم نماید که بنزد است  
 و در ذراع هر حال وجه و یا بیکند نسبت با بعضی ذراع علی الاحوط مسیح نماید نسبت بکرم یا ذراع  
 مسیح نماید بنزد و یا بیکند خود و یا عیال بنزد یا عیال بنزد یا عیال بنزد یا عیال بنزد یا عیال بنزد  
 یا عیال بنزد لکن بنزد و یا عیال بنزد یا عیال بنزد یا عیال بنزد یا عیال بنزد یا عیال بنزد  
 و بعد مسیح جبر نماید بعد مسیح نسبت است و بعد مسیح نسبت است چنانکه اگر خلاف نسبت  
 نماید عیال یا جبر نماید یا عیال بنزد یا عیال بنزد یا عیال بنزد یا عیال بنزد یا عیال بنزد  
 بنزد نماید بنزد یا عیال بنزد یا عیال بنزد یا عیال بنزد یا عیال بنزد یا عیال بنزد  
 را به هم یا عیال بنزد یا عیال بنزد یا عیال بنزد یا عیال بنزد یا عیال بنزد یا عیال بنزد  
 بنزد نماید عیال بنزد یا عیال بنزد یا عیال بنزد یا عیال بنزد یا عیال بنزد یا عیال بنزد  
 یا عیال بنزد یا عیال بنزد یا عیال بنزد یا عیال بنزد یا عیال بنزد یا عیال بنزد  
 شد هفتاد و نه که در سن یا عیال بنزد یا عیال بنزد یا عیال بنزد یا عیال بنزد یا عیال بنزد

مسیح

بنا بر این نسبت  
 بنوع جبر و یا عیال  
 بنوع جبر و یا عیال  
 احوط است بنوع جبر  
 اگر در سن یا عیال  
 مابین بن ۵۵

مسیح

مسیح

سید محمد علی

[illegible]

200

مجلس العلماء

[illegible]

۱۱

کتابخانه

پیشتر از هر کس و گفتند بعد از شریع بنام  
عبدکبریا شریع است و خود را باطل بدو در  
پنجم و نهم و کسر

செவ்வாய்

# مقصد در بیان اشکال

لا غسل هم اگر در این بهم نکند بر ضرر ندارد و ملازم بعضی از احکام است و این بهم افضل از وضو  
 میباشد و بدانکه مکروه است بر حال نماز بلکه استنشاق که بهم کند برخاک بلندها و کنار راهها و هم  
 چنین مکروه است بر زمین نشویند و در پیشگاه آنکه نمک بر روی زمین نباشد الا جایز نیست هم چیز  
 مکروه است مطلقا بلکه بایم مخصوص باین است بدانکه اگر کسی در مسجد الحرام یا مسجد صلا  
 الله علیه و آله و سلم باشد واجب است که بعد از سجدان شدن فوراً بنشیند و بپوشد و اگر در خارج  
 و خروج از مسجد و مرد نکند که بعد از تمام بهم و این حکم مخصوص مسجد میباشد نه سایر مساجد  
 و الحاق مطلق نیست بر این دو مسجد بحدیث بعد نیست مثل الحاق زن بر مرد و مثل الحاق حاضر و غایب  
 بعد از آنکه شدن و احوط است آنکه در این بهم وضو کند مباح بود و خروج از این را بانه بهم فرار دهد  
 و احوط است آنکه احتیاطاً بپوشد و اگر نه بپوشد و رفتن باشد بلکه بعضی بپوشد و بعضی بپوشد و این کوه  
 اند چنانچه احوط است آنکه در احوط بهم مسأله نماید بلکه بهتر است که مستحباً بهم بپوشد و کذا کو  
 موجب باد بپوشد بعضی گفته اند که اگر نراد و این دو مسجد حضرات بقا عرض شود خارج  
 نشود و این بهم و این حکم خالی از اشکال نیست اگر چه در بعضی فرجه که مسأله مکروه است باشد بهم نماید  
 بهر خروج ضرر ندارد بلکه احوط است ظاهر است که خروج و رفتن لازم است بدانکه در بیرون  
 از مسجد ممکن است آنکه از این باشد الا حکم بود و خروج مشکل است بلکه جایز است که بهم نماید  
 با حاکم مکروه خارج نشود و بی احوط خروج است **مقصد چهارم** در بیان اشکال است و این در قسم است  
 اولاً بر جایز و این عیناً است و این که از زمین بجوشد و روان شود اگر چه در زمین نباشد مثل فناء و این  
 میشود و این عیناً است هر چند که از آنکه باشد بنا بر فواید بخش میشود به تقیید بدانکه بعد از زوال تقیید  
 میشود و در حکم جاری است و اگر چه حاکم که متصل بخیمه نباشد هم چنین جوشه اگر چه یکبار  
 تمام از ساقه را و در نیمه شود و هم چنین آب باران برود و حکم جاریست چنانچه میباید هم چنین چشمه آب  
 اگر چه جاری شود و در کوزه که باشد عیناً است بخاشه بخش میشود بلکه اگر بخش شود بسبب تقیید یا به مشورت  
 به غیر واجب است که در آب مثل چاه و جوش خود آب ناز و امن را آب از یاب و آب و چشمه هر چند  
 احوط است بلکه احوط ملا حظة اشراط گرفته است و چشمه و چشمه را آب است اگر چه آب باشد بخش  
 میشود و مکروه نیست باین با طعم بشرط آنکه بعضی نجاست نباشد و منجنق مگر آنکه بعد از حلول منجنق  
 تقیید از اوصاف نجاست نباشد مثل آب جوی که در آب ریخته شود و بمشال آب ریخته که سفید شود و بشرط  
 آنکه تقیید را افعال باشد نه به غیر و این بخاطر آنکه از نجاست و طعم پیدا است بدانکه این آب که

در این مقصد  
 در بیان اشکال  
 در بیان اشکال

فصل در بیان اشکال  
 در بیان اشکال  
 در بیان اشکال

کوار

در بیان اشکال  
 در بیان اشکال  
 در بیان اشکال







نظیر باریه پیشا و انضبا بالذات ظاهر است مگر آنکه اصلش بخیر باشد که او نیز بخیر است مگر این که بطور  
عرفی گفته باشند لیکن جمیع اقسامش مطهر است و خبیث نیست در حال اختیار و نود و حال اضطرار  
و اگر شکی کند و اطال او را و اضاف رجوع به ارباب استیفا کند و اگر حالت سابقه معلوم نباشد پس در قیاس به  
ماده حکم مضایق او جاری کند و او را نیز از دفع خد بدانند و با دفع خبیث است که اگر با قیاس فی الماده باشد  
او را بملافات بخانه بخیر ندانند مگر مع ذلک او را نیز از دفع خد و خبیث بدانند و مظنه باطلان با اضاف  
و اعتنا نکند هر چند در نظریه باشد که اماده برای ارباب مطلقا ارباب مضایق باشد مگر آنکه علم و عاد و احکام  
حاصل شود بقیه ارباب سنجما و حکم آن گذشت ششما بیکه استعمال انداز الیه بخانه شود پس اگر عسالة غلب  
مربط باشد از مظهور که نظیر بار بمحصل شود بخیر است مثل این که از الیه عین بخانه بران شود و پس از آن  
حاصل شود بجهت عدم شرط نظیر از او در ششما بخانه بران بیک شرط باشد و چنانچه میباید یا بجهت که بوده  
ابن خوان و اگر عسالة غلبه مظهر باشد که طهارت میان حاصل شود پس اگر از اب که با جاری یا با بران  
باشد چون عین بخانه که در اب نهاد و مرثیه ششما نیز در بند پس اینها غلبه اندازند و غلبه که در رنگ  
مثلا باقیه همانند از اب که و چنان و با بران پیشا و ان پاکست اگر از اب قیاس باشد نظیر حاصل شود  
لیکن عین بخانه در او باشد و در عین فرائد گفته باشند بخانه ششما باشد و باشد بخیر است اگر نظیر حاصل  
شود و متغیر نشده باشد عین بخانه هم در او نباشد حکم بخانه عینکم بلکه قول بطهاره قوی است  
خصوصا در مثل جایی که بر فرض عین بخانه عسالة نظیر آن مگر نشود مگر جاری یا با یا با قیاس باشد  
و اطاف و پیغم و آنچه که فرست کرده اند غالباً عسالة است لیکن احتیاط شد بد و احتیاط غلبه است  
خصوصا در مثل جایی که در عین خوان از خبیثها باشد غالباً احتیاط است اما در عین بخانه هم چنین احتیاط است  
از عسالة بخانه که در رنگ است باشد که پیش از غسل بیند انکار کنند هم چنین عسالة غلبه است خصوص  
عسالة و غسل اول و اگر بخیر باشد که در نظیر بخانه است و از عسالة مطم احتیاط کند با بران بخیر عمل کنند که در  
مطلق بخانه بیک دفعه گفتا نکنند و در فقر اول فطر آنکه بخیل چسبیده که بیک کان دادن ذایل بشود  
جدانما باشد لیکن از جمیع طو بابت انوضع احتیاطانما باشد که ملائی از طو تیره و ملائی از فطر اند و حال طو تیره  
بخیر بدانند چه طو تیره جدا شده یا باقی مانده باشد و در فقر دوم اگر بیک که و چنان و خبیثه با بران نظیر  
نمانند حاجه بغیر آنکه فتن ندارد و اگر با قیاس نظیر بخانه که در مرثیه دوم نیز احتیاط کنند از این که بغیر  
یا خود بخیر جدا شده و هم چنین از فطر آنکه بخیل چسبیده که بیک کان دادن ذایل بشود و از نداد  
بران احتیاط لازم نیست که مگر در مکان بد اند که هم طو تیره نماند که از طو تیره نماند یا بیکت و افروغ

۱۰۰

است  
اتفاق باللفظ ترك  
بمعنی خانه و خیم و کای  
توافق نفس مع جسم نترانه  
سرایع

روزن سینه در ماه رمضان  
در سینه در ماه رمضان



# در مظهرات

۹۹

در مظهرات

و اما علی الاحوط خفی و قطعی باب باران که چنان نمایند که باران و بخوان باب بخیر و بر  
 شود و در چند نفی عدم اشتراط از غیره میباشد بلکه بخیر باریدن باران با اتصال بکری و جاری و چشمه  
 و غیر این پال میشود چنانچه گذشت و انضمام اب و قمر افتاب که پاک میکنند زمین خاک و زمین و دیوار  
 و عمارات و در و پنجره و پیچ چاه که مثل در و پنجره و پیچ چاه که در زمین فرو می نمایند از غیره  
 اجزای سنگ عمارت که از زمین جدا شده باشد یا آنکه جدا شده باشد لکن از توابع زمین محسوب  
 شود مثل خاک زمین و ریزش باران و هم چنین درخت و برک متصل به خاک و پیوه متصل به درخت  
 و کاهها و ذراتی که در زمین و جمع چیزهای غیر منقول مثل بک شتر و غیره و امثال آنها که در  
 نصب باشند پاک میکنند از منقول خصوص بوی پاک که حصیر و لوح حصیر نیز تابع است کشته  
 و طایفه و ظرف بسیار زیاد داخل در غیر منقول میباشد اما خوان و بخوان پس احوط عدم الحاق  
 است بغير منقول و در غیر بسیار و در الحاق از غلای از قوه نیست شرط مظهرات افتاب چند  
 چیز است اول آنکه عین جسم نجاسه زایل شده باشد و ثانی آنکه انحلال و طویلی است که صفت  
 خشک است حاصل شود و اگر طویلی نداشته باشد باید و باره نیز باید هر چند باب بخیر و باره  
 باشد در غیر عین و حال اعتبار سهیم آنکه بنا بر افتاب شعاع باشد بکری هوا و نه بوزن  
 باد و اگر باد و هوای الجمله عین افتاب باشد ضربه دارد و اگر لا شعاع شمس الجمله و طویلی  
 کم شود بعد از آن باد بکری افتاب بدون شعاع تمام خشکی حاصل شود پاک نمیشود بخلاف  
 عکس و اگر بنا بر نجاسه تنه سبده مثل زمین پس مشروط است طهارت باطن و وصول جفاف به  
 پس اگر بعد از تابش افتاب جفاف باطن رسیده همان ظاهر نه با کت باطن بنجات خود باقیست  
 و اگر رسیده و پاکت بلکه باید که جفاف ظاهر و باطن باشد و واحد باشد پس اگر جفاف ظاهر  
 شد بعد از آن با شرا و بکری با شرا و جفاف باطن حاصل شود طهارت حاصل نمیشود علی الا  
 حوط و در چند نفی که باطن و وصول جفاف باطن مظهر چنانچه احوط در مثل پیوه و حصیر و دیوار و غیره  
 و وجهین با وجوه اشتراط اشراق بمرور و میباشد اگر چیزی واحد است نمیشود چنانچه اگر دیوار باشد  
 بر دیوار باشد و بخش شوند پاک شدن فوانی محلی پاک نمیشود دیوار اگر بکل بخش شده باشد  
 بنا بر ظاهر باطن هر دو پاک نمیشود و در بکری با شرا و نشده علی الاحوط و اگر باطن دیوار  
 بخش شود بنا بر برون که بخش شده و خشک شده اند و پاک نمیشود چنانچه اگر دیوار و غیره  
 با وجوه هر طرفان بنجاسته مسند که بخش شود و نجاسته نفوذ نکرده باشد از طرف بطرف بکری با

در مظهرات

# در مظهرات

منصل نشد باشد پس پاک شدن بکطرف یا جفت پاک شدن طرف دیگر می شود و هرگاه چیزی منقول بخین  
 شود بعد از اطمینان بجای منقول می آید که داخل در غیر منقول شود مثل اینکه قخته بخین یا باهان  
 بنجاست و بدینا منصل می آیند و با آنکه خردی و توان نمایند بواسطه نایش اقسام پاک میشوند پس اگر کل  
 بخش پاکه و بخوان پاک بخین بر زمین یا بخوان اندود نمایند یا آنکه بعد از اندود بخین شود  
 پاک میشوند باقی اقسام بلکه اگر کاغذ یا ماهوت یا چوب یا خوار یا بدو یا زین یا پیل و بخوان  
 پیشینا که خزان شود و در نیست که بنایش اقسام پاک شود چنانچه اگر بخین منقول منقول شود پاک  
 میشود بتایش اقسام هرگاه شک حاصل جفتان بود سبب جفتان نماید که این جفتان بواسطه نایش  
 اقسام شده یا بخین محکوم بنجاست است شش زمین پاک میکند قدم و نه کفش و نعلین پاک  
 پسند شرط اول آنکه عین نجاسته زایل شود و هر چند نعل عین بر او رفتن حاصل شود پس اگر نجاسته عین  
 بول باشد بر او رفتن زمین یا مالیدن بان هرگاه رطوبتانی نماید پاک میشود و اگر آنکه این عین پاک  
 باشد نه بخین علی الاحوط ستم آنکه از زمین خشک باشد یا آنکه رطوبت منقلبه نداشت باشد چنانچه  
 آنکه موضع بخین بر زمین یا سنگ یا خاک یا آلهه یا آنکه سنگ یا آلهه یا زغال یا موضع بخین یا آلهه  
 الاحوط بخین آنکه مسج و حال رطوبت یا مسج از نعلین قدم و امثال آن باشد علی الاحوط هر چند  
 افوی عدم اشراط است شش آنکه وصول موضع بخین زمین از جهه راه رفتن یا مسج بخوان یا باشد  
 پس کف یا بخین مسج نماید علی الاحوط هر چند قوی کف یا بخین مسج نماید و اگر چنانچه نجاسته را  
 شده یا باشد یا بعد از راه رود که اگر نجاسته باقی می شود هر چند زایل می شود بلکه بعضی در زمین پاک  
 بجای نقد بر کرده اند که اگر نه کفش که بخین شده مثل بول هرگاه خواهند زمین را راه و دندان پاک  
 شود مثل اوقات نابین و بخوان پس باید که نقد راه برود که اگر نه زمین خشک راه میرفت تر کفش  
 خشکده بود و این حکم خالی از اشکال نیست مثل آب یا نعلین جفتان و رطوبت بر زمین و بخین آید  
 که بقدر او یا نیزه و زغال را در دایره نجاسته بکشد از این قابل شده باشد ظاهر است که ظاهر است که  
 قدم که نوزد یک باطل است و حکم باطن پیشینا بل می آید بنکشان و جواهرات که بر زمین می رسد غالباً  
 پاک نمیشود مگر با آب چنانچه ظاهر است که نه عصا العرج و قطع زانوی زمین که پراکند و نه عصا  
 و نیزه و عماره بقا پاک میشود هر چند الاحوط عدم نقد از شعار و پیشینا و الاحوط از این نشانها  
 و نه نعلین و نه کفش پیشینا و باطن طبعان نعل پاک که طبعان کل نه کفش و خف اگر سرانیزه کند نجاسته  
 ظاهر یا بنی ظاهر ظاهر است ظاهر شود نیزه زوال رطوبت باطن ظاهر نماید یا پیشینا و نه باطن

در مظهرات

از ظاهر و باطن

# در مظهرات

و در چیزی که در مظهر باب محتاج بعد در غسل میباشد بول در طهر جمع بر زمین محتاج  
 بنکر نیست و ضرورت ندارد بانی مانند آن برای آبپاشی و در بر خفت نعل مثل بانی مانند آن  
 صحت دارد و استیجاب با اجار و در مثل جوی آب سایر چیزهایی که متعارف نیست یا کردن و در آن  
 بان احتیاط اولی است و اما نعل یا تیر پس آن تابع بدن حیوان است و خصوصاً طهارت بر طالعین هر چند  
 بغیر زمین باشد نعل کفش و مخموزه که در مخموزه واقع شده است تابع نه مخموزه میباشد و ظاهر آن  
 است که ریلک بر زمین سنگین و فرش آبرو و کج و مضار و ج و میخوان در حکم زمین میباشد و احوط آنست که  
 اقتضا کنند در زمین بر زمین که اسم زمین بر او مشتاق باشد بکن احتیاج بقصد پس زمین بعد  
 که بواسطه اشتغال بر خاصیت آنکه از اسم زمین بیرون زمین باشد مثل طلا و نقره و غیره و بر کبریت  
 و غیره و عقیقه و مرجان مظهر نخواهد بود چنانچه طایع زمین که از اسم زمین خارج باشد مثل  
 علف کبابه و زمین و چوبی تخمه که بر زمین فرش باشد بر مظهر نخواهد بود هر چند که ظاهر آنها  
 خالی از وجه نیست چهارم پیچ و ششم استخوانه و انقلاب است و مرجع همه الحقیقه باین  
 که حقیقه بخیر العین تبدیل شود و حقیقه طاهر العین مثل نطفه که حیوان شود و نجاست که خاکستر  
 باد و در شود بشرط آنکه علم بخلط اجزای هفت عشره با او نباشد بخیر العین که در غلظت با او  
 و نمک شود یا آنکه نجاسته گرم با خال شود و آب نجسی که حیوان را کول الله بخورد و بول شود یا آنکه  
 چیزی نجسی را بخورد که بشیر یا سپر کن او شود و هم چنین است نجار و عرف حاصل از نجس یا نجس هر که علم  
 بضاعت عین نجس را نجس در نجار و عرف حاصل نشود و هم چنین اگر شراب یا عصبه نجس منقلب  
 بسیر که شود هر چند عصبه آن کور نش باشد بعد از آنکه علم حاصل شود با شری سابقی او یا اینکه منقلب  
 بسیر که شده و بعضی گفته اند که اگر عصبه نجس قبل از ذهاب تلشش شیره شود منزه میشود و خصوصاً  
 انفال باین قسم مشکل است مثل اینکه خون دمی و غیره بشکم پشته یا پیشش یا غیر از دود بسیر که  
 انجوان خون جهنده نداشته باشد و احوط آنست که در مثل خون پشته و ذلول و اول مکیدن از  
 اجتناب نمایند و اگر سفعل عصبه عین را بعد از جوش و فوام و قبل از ذهاب تلشش بظرف دیگر بریزند  
 و بماند آنکه شراب شود و بعد از آن سیر که شود یا آنکه ابتدا سیر که شود یا که بسفعل عصبه را انفال  
 و سفعل عصبه نیز بشیر و لکن بنا بر احتیاط شرط خصوصاً طهارت با استخوانه و انقلاب است که نجاسته  
 دیگر عارض نشده باشد که در صورتیکه منجس یا نجس یا حکم آن نجس منقلب یا نجس یا حکم  
 نجس شود و بعد منقلب بظاهر شود مثل آنکه آن کور نجس بشیر یا عصبه عین قبل از ذهاب تلشش

در مظهرات  
 در مظهرات  
 در مظهرات

# در مطهرات

شراب بشو و بعد از آن سرکه شود یا آب منقوع آن شراب یا نقاله یا سفید انکور و نیز بر بقیه با اینکه  
 انکور و بجن شراب یا بعضی عنبر یا قبل از نه هاب تلشن بپشوند و عصر شراب بپوشانند قبل از  
 تلشن سرکه شود یا آب منقوع بخلاف آنکه اگر نه هاب تلشن شود که در این صورت پاک نمیشود و نه  
 تلشن از نادر بخلاف آنکه انکور و بجن شراب یا بعضی عنبر یا قبل از نه هاب تلشن ابتدا سرکه شود  
 یا آنکه انکور و بجن بپول یا خون شراب شود و بعد سرکه شود یا آنکه عصر شراب و نه هاب تلشن  
 نشسته سرکه شود یا نه هاب تلشن شود یا آب منقوع و بپاشد و عصر بپاشد محل بجن از همان بجن مانع طهاره  
 با سخا له نیست و لا سکت در نمک و که نمک میشود و شل بیک سرکه میشود باید پاک نشود بجز بپاشد  
 محل و اما هرگاه بجز بپاشد از غل غل شود و شراب بجن ماست شود و کندم بجن ارد شود یا بجن بجن  
 نان شود پس اینها استعماله نخواهد بود و بپاشد خود باقی پیشانی مانند بول یا آب بجن که میخ شود و  
 فرقی نیست در طهاره با سخا له یا بجن بجن و منقوع مگر این که استعماله در منقوع یا آب منقوع میشود  
 اگر خوب بجن غل غل شود استعماله از شراب محل نام است بخلاف آنکه خاکستر شود چنانچه فرقی نیست و اما  
 شراب بیکر و طاهر شدن آن ماست آنکه بپاشد و منقوع بیکر که شود یا بپاشد مثل نمک و غیر آن و  
 بپاشد که با و علاج کرده اند باقی مانده باشد بعد از علاج با آنکه منقوع شده باشد بعضی اقوال  
 مطهر و نیستند و خواهی که مطهر نیستند و اما بیکه استعماله حاصل شده باشد بعد از استعماله فرقی  
 نیست ماست آنکه از اقسام حاصل شده باشد یا آن هوا یا یون یا بن یا نمک بخوان پس هرگاه کل بجن  
 اجر یا سفال نماید یا بجن بجن یا بیکر یا آنکه در حال بجن بجن شود یا آنکه بجن بجن یا مان نماید یا  
 آنکه نوز بجن یا باقی سرخ کنند پاک نمیشود و هفتی اسلام و از پاک میکنند کافرا و اصل را و بپاشد  
 و هم چنین کفر حاصل یا زنده را هر چند فطری باشد علی الاقوی بپاشد که بر تداق و بپاشد و مسلمان شود  
 یا آب منقوع بدن او و حال او فطری هر چند فطری احکام نسبت به باقی است مثل لزوم قتل در مورد فطری  
 و بپاشد و در جوار و عده و ذات که در فتنه و عمار و قسمت مال او بین و در شر او پس بنا فطری میشود  
 او و مال او با و بر سر بپاشد و هر چند جان است که زنده مسلم و بیکر بیکر یا باها و از اسد از عمار  
 نماید هشتی نقص و آن که در فتنه زنده انکور یا بپاشد و بپاشد و فوام کفری که بیکر شدن  
 و فتنه آن طهاره باقی حاصل میشود هر چند باقی بخوان باشد مطهر است که در هاب و فتنه  
 بیکر و زنده در فتنه نماید هر چند فتنه بیکر یا باها و از اسد از عمار یا باها و از اسد از عمار  
 یا انکور و بپاشد و نه هاب تلشن هر چند فتنه بیکر یا باها و از اسد از عمار یا باها و از اسد از عمار

فصل در طهاره  
 و در طهاره  
 و در طهاره

# در مظهر الحالت

است بر طهاره و حلیت چنانچه اگر شک در ذرات ثلثین نماید یا بختی حرمه و نجاسته که شایع نماید  
که این عصب را نکور میباشد یا از غوره یا از عینان حکوم است بطارنه و حلیت آن و محض هر کدام  
بغیر بلکه مظهر هر کافی نیست که مینا شراخینا کند چو شراخینا با بانه که این عصب را از عینان شایع نماید  
ذرات ثلثین شده اجناسی که است یکبار او و مینا شراخینا او در مشروط به طهاره و حلیت و نیز اهل طهاره  
و حلیت او میباشد و اگر نیز شک در ذرات ثلثین نفع شود یا بسود و معالجات از جانب  
کند بعد از آن بد ذرات ثلثین یا غشوی مشکلسه من باب نکور یا موز را شش من باب داخل کنند بعد از  
آن اگر شش من لبوز را پاکست که فطره از عصب بر شراخینا ذرات ثلثین بجای یکدیگر خشک شود باز  
ثلثین از آن فطره شود یا به مشق و هر چند را بطس غیر مینا شراخینا هر چند هنوز ذرات ثلثین از  
آنچه در در یک نشسته باشد و اگر فطره همان خود باقی باشد خشک شده باشد ذرات ثلثین  
افطره نیز نشسته باشد پس اگر در لبس با هم بیک مینا شراخینا باشد ذرات ثلثین اصل نیز نشود  
فطره نیز پاک میشود یعنی شک در لبس غیر مینا شراخینا آنکه در لبس مینا شراخینا کن هنوز  
ذرات ثلثین از اصل نشسته افطره مینا شراخینا خود یا غشوی که بعد از جوش آمدن قبل از ذرات ثلثین  
چیزی را و بر نیز پاک میشود یعنی شک در لبس مینا شراخینا آنکه در لبس مینا شراخینا کن هنوز  
ذرات ثلثین نشود و اما اگر نشود پاک میشود مگر آنکه قبل از جوش مینا شراخینا نشسته شود و غیر  
آن را و بر نیز پاکست که اسم عصب بر وزن برود هر چند اسم با سلف احوالی بکری اوصاف بنا بداند که  
شرط نیست در حرمه یا نجاسته عصب عینی که جوش و غلبه از آن باشد علی الاحوط هر چند در حرمه  
حرمه و نجاسته باقی نماند چنانچه احوط است آنکه در و ثلثین نیز باقی نشود و غیر آن و بدانکه اگر در  
ابا نکور بجوشد سه من ناقص شود و شش من باقی ماند و بعد از آن سه من بکری بختی شود باید از جوش  
باقی و لایق که پانزده من باشد و ثلث او که من باشد برود و پنج من بماند آنکه هلاله پاک شود و آنکه  
دوازده من که ثلثین دونه من سالون و لایق است و دوشش من از این پانزده من بماند و هم چنین اگر در  
این شش من لبوز و سه من باقی ماند بعد از سه من بکری داخل کنند باید از مجموع دوازده من هشت  
من لبوز و دو چهار من بماند آنکه شش من از این دوازده من لبوز و شش من بماند طهاره آلات استنها  
از پنبه و سله مثال آنکه مظهر عجز غایب اند یعنی بیک ذکر شد هر دو را عین نجاسته و نجاسته  
آن از یک حیوان و نواع آن مثالی مثل حیوان از مثل جام و رکاب حیوان هر چند احتمال طهاره باقی بود  
و باطن دهن چشم و بینی و امثال آن از انسان مسلم پس در مثل کورت و کورت و کورت اسب و حیوان حاجه

در مظهر الحالت  
عینان شایع  
بکری اوصاف





# در مظهر شش

۱۵

چیزهایی که در مظهر شش با مکتور برینند مثل پیرپوشند و نه و غیر آن که بعد از آن در مظهر  
 اینها نیز بنوعی است یا که میشود و یا چیزی نیست یا که عصبی داخل اینها میشود مثل از مظهر شش  
 مثل که در و بادام و پسته یا آنکه از مظهر شش عصبی داخل آن نشود بلکه در عصبی بنوعی شده  
 و یکسب طویر بر آن نشود مثل خود که اندام و آن بعضی ظاهر میشود که شش است و طهاره و آن  
 است که باید علم حاصل شود که دو ثلث عصبی که داخل آن شده نیز کم شده و که شش در ثلث عصبی  
 که در یکسب طویر بنوعی است و طهاره آن بخلاف مظهر ثانی و قسمی که ندانیم که بنوعی طویر  
 نموده یا آنکه عصبی را و داخل شده که در این دو قسم اکفا میشود و طهاره آن یک شش و ثلث  
 عصبی که در یکسب طویر بنوعی است و این مظهر شش یک نام قطره چکانه و بلبلان مظهر شش عصبی  
 و بخوان بعد از آنکه باک شود و بنوعی است یا که شش اینها مظهر شش و طهاره آن یک شش و ثلث  
 او را است هم چنین ظرف شرب باک میشود اگر شرب این ظرف هر که شود هر چند ظرف شرب در  
 سر که شش بر آن شرب یا شش عاجز و سوراخ کردن ظرف یا شش کنان بنوعی است یا که طهاره  
 که فشار بخون شده نیز باک میشود مثل بخاشه یک شرب نیز که تمام آن باک میشود هر چند شرب  
 باقی مانده در مظهر شش و دو ثلث و در مظهر شش هم چنین خون چنین نام طهاره که اکفا میشود  
 در مظهر شش و این حیوان که در شش او است نیز باک میشود بنوعی است اینها در مظهر شش و طهاره  
 در شش و کوشش عروا و باک شود هر چند احوط اجتناب است بخاطر آنکه بعضی رابع ندانند  
 و هم چنین در مظهر شش که مظهر شش بان غسل دهند که بعد از غسل بنوعی است یا که مظهر شش که  
 بر عروا باک میشود که در آن هم چنین جامه که مظهر شش در آن غسل دهند بلکه غسل این عروا و جامه نیز  
 پاک است هم چنین برون و زو است و بخوان از لوازم عاده که در مظهر شش مظهر شش و برون باک میشود  
 باقی مانده هم چنین دست لباس غسل هر چند غسل باشند بنوعی است یا که مظهر شش احوط افضا  
 در طهاره بنوعی است و مظهر شش باک میشود غسل دست بنوعی است یا که مظهر شش غسل است  
 چنانچه باک میشود در دندان و از مظهر شش عین نجاست از مظهر شش بنوعی است یا که دندان بنوعی  
 باک میشود بنوعی است و از مظهر شش مظهر شش و مظهر شش و مظهر شش و مظهر شش  
 بلکه طهاره چرخ ناخار در طهاره دست نیز مظهر شش هم چنین باک میشود و طهاره  
 و اطراف جامه و دست بکش و لباس آن هر چند نجاست بنوعی است یا که احوط عدم اکفا بنوعی  
 است و طهاره مظهر شش که لباس خالی از منافیست و از مظهر شش مظهر شش

در مظهر شش  
 در مظهر شش  
 در مظهر شش

در مظهر شش  
 در مظهر شش  
 در مظهر شش

محکم دلائل سے مزین متنوع و منفرد موضوعات پر مشتمل مفت آن لائن مکتبہ

مسلم و طفل غیر از که اهل بیت است که واداشته باشند هم چنین بخت و ظرف و شرف و سبب انواع او را با علم  
او بخاسته و انقضای زمانیکه احوال طهاره باطنیه از آن ممکن باشد هر چند احوال ظاهره از غیر او باشد  
و احوط است که علم حاصل شود که مسلم اینچنین منجز است استعمال عمده و چنین بکه مشروط بظاهره  
مشابه و احوط از آن است که علم حاصل باشد که مسلم بدین استعمال ساهی و عاقل و مجبور بوده  
بلکه استعمال بدان روش اختیار و اقامت بوده که ظاهر حال مسلم بدان حال است که استعمال  
ممکن است اینچنین که بعد از پاک شدن در این نوع الحقیقه مطهر نیست بلکه مقصود اینست که در این نوع پاک  
مرفوعه نجاسته است و اعتنا نکنند احکام طهاره را جاری کنند ظاهر است که محقر عینت با علم نجاسته  
و احوال طهاره کافی میباشد در حکم بطهاره سه روز و نایل شد که نجاسته نجاسته از آبیکه با ماده باشد  
مثل آب جاری و آب چاه و آب جوهرها که چون حمام که متصل است بوضو نیز با متصل است بخرانه  
حمام بسا فیه غیر آن هر چند اعتنا امتزاج بناده بعد از ذوال فتر در غیره را احوط است چه اگر  
استیم کردن بعد از نوب که مطهر و طوبی مشبه است که بعد از نوب میاید یا آخر هر مسلمانی چوای  
که نجاسته خوان باشد که این استیم را پاک میکند بول و سیمین اگر فی الواقع استیم بول نجاسته و استیم  
عباده از آن است که اینخوان و اصف پاک بدهند تا از این اسم و حال سه روز و در مثل است که شش روز  
روز حبس کنند از نجاسته خوردن و کاذب بپوش و ذکو سفید بپوش و روز و مرغ ای و در کاذب نجاسته  
و مرغ خانگی با سه روز و ماهی را یک شش روز و شش روز غسل میکند که مطهر بدن و مرغ غیره و اما  
مشابه و مطهر بودن فیم بدل اعتنا در وقت نبودن بیدن مبتدیان احوالی و وجه نیست بلکه فوسیت  
مثل غسل با آب خالص حال شود و کافور که این غسل هم مطهر است لکن ظاهر است که نیم مسج  
دفن و کفن نماز باشد و مطهر هفت روز و مفسد چاه اگر چاه را بجز در ماه فائده نجاسته یا ناکند و معتبر  
بچیزیکه از برای او مفسد نباشد و ذوال فتر را بدین استیم مفسد کافی ندانیم همچو سجده است غسل  
که پاک میشود بسبب طوبی یا فیه در مغسول و هم چنین پاک میشود بکدر در مغسول میاید بعد از فتر  
از مغسول نجو منغاره که اگر در بانه بنفسه با جمیع و بخوان آب منغسل شود پاک است هم چنین پاک  
میشود از برای طاهر مغسول بعد از نجاسته آن بپوش و آب غسلان بپوش و او را که لازم حاد غسل  
است خصوص آب فیل با نفصا غسلان و بعد از آن اگر چه بکبر نباشد هر چند آن نجاسته مثل بول  
یا ولوع محتاج بعت باشد هم چنین پاک میشود از برای مغسول بعد از غروب غساله یا بجز مغسول  
و انقضای آن بجز بپوشد بکبر هر چند غساله از تمام مغسول جدا شود و انقضای آن بجز طاهر

سید محمد رفیع

۱۰۰

مقامه

# مفصل در نجاسات

ملاقی بین دو جنس طهری یا نجاسه غسل مطهر آن جزو طهارت است که به نجاسته طهارت  
 انحراف از نجاسته و عقیده یا عقیده عاده به نجاسته غسل و یا نجاسته غسل و یا نجاسته غسل  
 مثل اصابع یا غیر از آنکه غسل فراردهد که مرد نماید غسل نجس بهنجس و این هنگام نجاسته  
 غسل از مجموع باغی طهارت و مجموع نجاسته در مثل انگشتان یا سایر اجزای نجاسته اعضا انسان هرگاه یکی  
 از اعضا یا یکی از انگشتان نجس شود پس اگر هر دو باغی غسل فراردهد که نجس نماید انگشت نجس را پس  
 انگشتان باغی با آنکه سر نجس شده و باغی سفوفه نظیر نماید غسل را بهنجس که نجس را باغی و دیگر خود  
 است اعضا طاهره غسل جدا کند ندارد بخلاف آنکه اگر انگشت نجس باغی و باغی باغی با آنکه سر باغی  
 کند در جنس شستن اگر غسل او بجا دیگر ملاقات نماید موضع را جدا کند تا نجس شود و الله العالم و غیره  
 بیرون آمدن خون از محل زخم یا محل تحریک لیب یا محل نشو و خون مختلفه در مایع و یا مایع و یا مایع و یا مایع  
 دم منقاع بشرط عدم دخول مایع منقوع تا با نجاسته نجس یا آنکه در زمین سر نشین نجس  
 شود و سرش در بلیت که باشد بشرط آنکه ماکول اللحم باشد بشرط آنکه خون باغی مانده و اعضا ماکول  
 باشد مثل سیرز و امثال آن که در این وقت خون مختلفه در کوشش شکم و عروق پاکست و نوعی  
 عدم اثر طرد و بشرط اجتناب از نجاسته یا از آن بعد از صفا اسم عرفا و نفی و لا اذ انسان و هر جنس  
 از نوا و دان یا بر آن زخمی بخوان بشرط عدم قطع ناوان که باغی میباید نجس را بدن عورت بدو و نجاسته  
 بنشیند بلکه آب فاسل را با میباید ناوان بر او میباید نجاسته نجس نشود و در حکم ناوان است بلکه  
 اگر ناوان بر زمین نجس بر خورد و بر خشت یا چیزی دیگر نشیند یا باغی پاکست بلکه اگر باغی نجس بر خورد و بر خشت  
 نماید بجای دیگر نیز پاکست بشرط عدم نجس و بشرط نجس در مایع یا در ناوان یا در ناوان یا در ناوان  
 است که با ناوان نجس باشد که اگر رسک بخوان یا در نجاسته شود **مفصل در نجاسته**  
 نجاسته انسان ده چیز است اول و دوم و بول و عذایر حیوان حرام کوشش و لذات که صاحب نجاسته  
 باشد که آن خون از زک برود یا در چیز زنده باشد مثل شنبیره و غیر آن یا چیزی زنده باشد یا حرام که  
 بالعرض مثل حیوان حلال کوشش که موطو است اسود و مثل حیوان حلال کوشش که عالم باغی و او  
 باغی است آن تشوخی که در عفا و یا نجاسته خوار گویند کوشش حرام میشود و بول و عذایر  
 نجس است مگر آنکه استنشاق شود چنانچه کشتن می خورند که صاحب نجس چندان باشد که  
 حلال کوشش باشد مثل کوشش در غایتی که چنانچه خون جوار که صاحب کوشش باشد که خون  
 چندان از او ظاهر شود خواه حلال کوشش و خواه حرام کوشش و تشوخی و تشوخی و تشوخی

در نجاسته نجس

در نجاسته نجس

در نجاسته نجس

# در نجاست

و مگر در مجرای خون چنانچه ندارد لایحه ایست از خون مادر و طفل اما خون و طفل  
 امر و حیوان الفدا پس بعضی خبیث نیست بلکه غیر لایقها باید نمود و لکن باید سست اینجمله  
 ایشان و امثال اینها را بشناسانند که بیک پیغمبر و امام را باید غسل داد و بعد از نماز از حیض و قضا  
 ایشان را بیکه بشناسانند ظاهر بدان میباشد که بعد از قوف پیغمبر و ائمه ظاهرند که بیک پیغمبر و ائمه  
 ندهند که حاجت غسل ندارد و حضرت امیر قشش بود بعد از این ندا فرمود که ای شیطان دور شو که خود  
 انحضرت صلی الله علیه و آله که او را غسل دهیم پس لازم است شستن بجهت اینکه خود ایشان میباشند امر  
 بشستن میباشند و باید اظهار اینکه حاجت شستن نیست کرده اند و حیوان بیکه از این مصلحت که بی چشم بود  
 منقول است که در داخل شدم بر روی خود امام محمد باقر و من و آن بزرگوار مشغول نماز بوده پس عصا  
 کش بکن گفتم که در جامه حضرت خون میباشد پس چون آن بزرگوار از نماز فارغ شد عرض کردیم که عصا کثر  
 من بزرگوار که جامه شما خون را زده است حضرت در جواب نفرمودند که خون ما اهل بیت پاک است و حاجت  
 بشستن ندارد و باینکه مانع محظوظ نموده بلکه عند رکعت که من مانع یاد دارم و نمیشود جامه را  
 تا اینکه خوب شود و چون دریم که از زخم ظاهر میشود بعضی نیست هر چند اصلش خون بوده مگر آنکه با خون  
 مخلوط باشد اما خون بیکه ظاهر میشود از درخت یا خونی که ظاهر میشود در زیر سنگ و کلونج برای  
 مصیبتش ظاهر است و امثال اینها پاک است و خود که در تیمم مرغ ظاهر میشود که قطع کند که این خون  
 علفه است یعنی خون یا ریحان است که ابتدای خلقت است چون ظفره را از خلقت خون پاچه میشود  
 در این وقت بعضی است احباط اما ما بیکه باقیست بجهت علفه بلکه اگر مضغه شود نیز احباط نماید  
 چنانچه بر آید از آن مطلق و ضعیف از آن است از حیوان و اولی است اگر ندانیم که علفه است بن  
 احباط اولی است اما خون و علفه چنانچه بعضی اجناس است که حضرت وضو نموده بکشتن خون سفید  
 ظاهر شد پس اگر در این امر معلوم شد که خوست و مع لک علفه است چنانچه باید تیمم و شستن پاک و خونی  
 صحرا که در چرخه خون و علفه باشد اما اسک خوک در بانی پس پاک است هفت مرتبه حیوان که صاحب  
 جهنده باشد مگر در امام و شهید معصوم غیر امام نبود و حکم امام است پس حیوانی که خون جهنده  
 ندارد مانند مکر و ماله و غیره و مار و خوک و سگ پشت مرده اش پاک است هر چند پیش از آنکه  
 از مرده متعلق باشد و هم چنین از مرده و سگ و اما اجزای پنهان مرده پس نجس است اگر از آن ناپدید  
 که در تیمم را و معلوم کرده باشد اگر از آن ناپدید باشد که در تیمم را و معلوم کرده باشد مثل مو و استخوان  
 و شاخ و سیم دندان پس پاک است و نمیکند در شک مرده باشد پاک است و شک مرده بپوشیدن و کلفت

در نجاست  
 خون و علفه  
 حیوان و مرده

# در نجاست

۱۹

و اما اگر در نجاست  
بسیار باشد که در نجاست

در نجاست

در نجاست

جسد باشد اجنباط نماید تا به کاف که در نجاست و غیره عاده میرون مباد و بدینسان آنکه عادت می شود  
یا کتب یا بجز شهر و شهر نیز پاکست علی الاقوی هر چند اجنباط شهر و بدینسان پاکست بلکه بعضی کتب اند  
که شیر یک از بدینان مرده طاهر العین میرون مباد بدین پاکست اگر چه حرام گوشت باشد حدیثی است  
شده است و بجز و صحن لکن اجنباط اولی است نافر مشک نیز پاکست و صحن اولی که در نجاست  
میشک شده نیز پاکست اگر از مسلانان خورده شود یا از کافری خورده باشد که بدانیم که آن کافر نافر و این  
مسلم کافر بلکه افوی اند که مطمئن پاکست هر چند اند سنگ کافر کفرند باشد که نافر از بدینان مرده هر چه  
و حاکم بنده که در هر چند اجنباط نافر است مطمئن حاکم بنده که نافر از بدینان مرده و بجز خلاف  
فاصل است که مکرر در صورتیکه ثابت شود شعا که از اهووی بدینان نافر بریده شده با از مسلان بریده  
شده و اگر از بدینان مرده جدا کنند اجنباط شکر است نه خلاف حاله که فرق گذاشتن مابین جدا شده  
از اهووی مرده که بخش دانست جدا شده از اهووی زنده که بالان است هر چند افوی طهاره است مطمئن  
چنانچه کد ششم از نجاست نافر و هم از نجاست خورند و کد ششم شده تفصیل طبایع اصدان دارد و بهر اثر  
ممکنند نجاست مرده جدا شود و بجز غیر این مکرر بطور بدینان نجاستی که شکر است و نافر می کنند و بهر اثر  
که از بدینان مرده جدا می شود که بکندن آن است که شود ظاهر طهاره است و بجز از بدینان مرده و بجز از  
افسان و بجز از نجاست شکر طهاره است که جوهره و در حلال کرده باشد و بهر اثر که جدا شود و بهر  
آنکه متصل باشد به پوست و نخ و هر چند از بدینان باشد اما ضعیف است و شکر است و بهر اثر که از  
فصل پوست یا شکر یا و بجز از نجاست که از اهووی مرده شود و بهر اثر که بسیار از نجاست شکر است و بهر  
و بدینان که از قطع خارج باشد بجز آنکه مغنا الانقضای باشد چنانچه نافر اهووی نقل شده و بهر اثر  
پوست و هر چند مرده ما و بجز بدینان شکر است که بقطع و انقضای مرده شود و بدینان حال است و بجز  
شده و مرده بود و بعد از آن منفصل شد بجز آنکه خالی از اجبار است خالی از اشکال نیست  
بلکه طهاره آن خالی از نجاست و طفل سقط شده که مرده و زنده و بهر اثر که چنانچه مرده و زنده  
روح مابینا منعکس نشده باشد نقاب بیکر برده نازک است که بر روی چهره کشیده شده و گوشه های آن که  
بایچه خارج میشود و بهر اثر که از منفصل اجنباط کنند شکر است که با و بجز از نجاست شکر است و بهر اثر که از  
بیش از بلوغ در حکم بالبدن خود و بهر اثر که از نجاست شکر است که با و بجز از نجاست شکر است و بهر اثر که از  
باشد بجز نافع آن باشد چنانچه کد ششم و لیست و فرزند و ظاهر که با و بجز از نجاست شکر است و بهر اثر که از  
بر طوطی حاصل نشود پس چنانچه شکر است و بهر اثر که از نجاست شکر است و بهر اثر که از نجاست شکر است و بهر اثر که از

# در نجاسة

که علم بمباشه حاصل شود باین چیز که نجاسه بدن که بمباشه است که شست بیه جلد مثل پوشیدن و کفش  
و کوبیدن جلد ساعه و بخوان منتهی ان که ان گرفت شمع مادامیکه علم حاصل نشود که ان پیه میباشد که ان  
ان از کفار و نذارد و هفت شارب هر صکر که بالاحتمار وان باشد ابلانک و علی الاحوط در حکم است  
اکثره بوشه فوام ابدن هاب ثلثین نشود و اما آب و عوز و کثرت و قوی و کثرت در میان خوردن و طعام  
پس ناله و علامت است هر چند که مایه احتیاط اولی است پس حش و بلکه نجاسه نیز علی الاحوط مخصوص  
ابانک و اولی است هرگاه بپوشد فوام بمباشه هر چند نجاستش دلیل واضح ندارد و این ظاهر است که عیون  
عینه است قبل از نه هاب ثلثین بعد از آنکه بپوشد هر چند فوام بنا بد و هر قناع است و ان از جو عمل و ابد  
و اما عیون جنبه عیون عیون شارب نجاسه خوار پس عیون عیون هاب است هر چند لحوط احتیاط خصوص  
در عیون جنبه فوام که احتیاط در او شده است بدانکه شرط نجاستش اینست که علم بمباشه است و ظاهر  
حاصل شود پس اگر شارب در ملاقات شده باشد ضرر ندارد و اگر شود بیدن و فرو و دیا چاه و بید و  
خون و بید و سوراخ و دم و انچه فواکست و نجاستش صکر آنکه انوزن و چاه و خون اوده شود و  
ملافاه نجاستش و باطن ضرر ندارد پس ابلانک و بید که در کربا نجاستش بمباشه است و الا پاکست  
بجانبه آنکه او که علم بملافاه نجاستش حاصل نیست ثابا آنکه در عیون علم بملافاه باطن نجاستش  
شود باینکه اگر خارج چیزی ملافاه نجاستش باطن را باطن من و مثل باطن در هاب باطن خیم و باطن بی باطن  
احتیاط نماید هر چند بعد از بیرون آوردن ان عین نجاستش و او بنا شد هر چند شرط است که نجاستش  
در ملافاه علم بنا به حاصل شود پس ملافاه نجاستش باطن نجاستش باطن نجاستش باطن نجاستش باطن  
و باطن را نشاند باشد شرط آنکه علم بنا به حاصل نشود پس چاه و قلع و قمع و قلع و قمع و قلع و قمع  
در بیرون نجاستش و باطن نجاستش و باطن نجاستش و باطن نجاستش و باطن نجاستش و باطن نجاستش  
هر چند در عیون و عیون و عیون و عیون و عیون و عیون و عیون و عیون و عیون و عیون و عیون و عیون  
باختیار که نجاستش چیزی که در شارب باشد حقیقت باطن نجاستش باطن نجاستش باطن نجاستش باطن  
فاسق خون که در بدن و عیون و عیون و عیون و عیون و عیون و عیون و عیون و عیون و عیون و عیون  
از و کربن نشود و باطن را باطن را باطن را باطن را باطن را باطن را باطن را باطن را باطن را باطن  
باید و وقت و وقت و وقت و وقت و وقت و وقت و وقت و وقت و وقت و وقت و وقت و وقت و وقت  
صلوات و صلوات است چه واحد چه صنف و چه صنف و چه صنف و چه صنف و چه صنف و چه صنف و چه صنف  
صنایع و صنایع و صنایع و صنایع و صنایع و صنایع و صنایع و صنایع و صنایع و صنایع و صنایع

بجانبه

در نجاستش

در نجاستش

در نجاستش

در نجاستش

# فصل در بیان کینه و بغض

چهل و سهم باشد از اول نماز الزمان و جاهل نیما باشد و بحکم نجاست از طهارت نماز و دیگران از آن  
 معذور نیست چنانچه نامی اصل نجاست و ناسی جو یا زله آن معدوم نیست چه مندر کثرت و این بعد از نماز  
 نادر است ای نماز و حرام است بخین کردن محترما اسلامه که در دین اسلام محرم میباشد مثل مسجد نماز و کلام  
 خدا و کسبه و روضه حضرت محمد و آل الله علیه و آله و هم چنین محترمانا باشد مثل شاهد شرف و صمیمیت  
 سجاد و شرف و محبت و هم چنین است که اگر در نجاست از اینها و لکن از حال نجاست باقی  
 که خنک باشد سبزه مسجد یا بفران و بخوان کند ضرر ندارد مگر آنکه موجب هتک و تشویش  
 گذاشتن نجاست خنک بالای قرآن و اگر کسی نزل از آنجا ساز و میسازد یا بر محترمان عفو و با القیاس  
 نجاست و قدره بر آنکه نماز با سباعت یا از اینجا آورد افوی عتق است و هم چنین است که اگر واجب  
 خودی مثل امری در حق از منکر و بغیر جاهل و ادا حق و زکوة و در مظالم علی الاحوط و هم چنین  
 ادا دین با قنات براد و وظایف صاحب بر هر چند احوط نزل نماز و سایر عبادت است که در وضو و  
 خصوص نزل ادا دین و بدانکه جایز نیست متغیر شدن با عتق یا نجاست مگر در بعضی از موارد و مثل  
 کرم کردن با تمام بسوزاند آن و در بعضی از در بر بوی خیزه و بخوان هم چنین جایز نیست استغاث  
 بنجیل اگر قابل نظهر نباشد مگر و غیر نجاست بجهت سوزاند آن و زبیر اسمان علی الاحوط بلکه وظایف  
 علی الاقوی و مگر بیل صبا عین اگر نجاست شود که جایز است استغاث با و هم چنین سایر چیزها است که  
 سبزه و سبزه و جواز استغاث با و نباشد **فصل در بیان کینه و بغض** در بیان کینه و بغض  
 اگر کسی ستم را بچند بکران قبیل رخت غیر نجاست شود در میان ظرف یا بیل مجزاهند بگویند که در  
 و در ستم سال هر ستمی که شود بیل نجاست و اول آنکه جانی نجاست را در ظرف بگذارد و بعد از آن آب بر  
 او بریزد و بگویند فشار دهند اگر بول باشد بدمر شود و لکن در ستم خود را قبل از دو مرتبه بجای بکر  
 نرساند و اگر غیر بول باشد بکر شیشویند فشار دهند علی الاقوی دو مرتبه شیشویند فشار دهند  
 علی الاحوط دو مرتبه بکر آب بریزد و ظرف و بعد از آن رخت نجاست را در آن بگذارد و بگویند غسلا  
 را بریزد و در ستم بول و بکر شیشویند و علی الاقوی و نجاست را در ستم ثانی و اول است  
 ظرف بنزد بیل نجاست در ظرف یک دفعه باده و دفعه بایست و هر چند در ظرف سه مرتبه شیشویند  
 لازم بدانیم پس اگر کوشش نجاست بکر بول یا بکر نجاست بول را در ظرف آب بکشند و یک دفعه کفیا  
 کنند در بول بدو مرتبه کفیا کنند چنانچه در حد احوط سه مرتبه است بلکه اگر مرتبه نجاست را بگویند  
 نجاست را در کسب یا در ستمال بکر کنند و چنانچه در ستم از آن کسبه در ستمال نیست بلکه آنکس در ستمال

در بیان کینه و بغض



# در کیفیت نظهر بنده

۱۱۲

نظر بنده چنانچه باشد اما کیفیت نظهر بنده در ولوغ کلب پس بدانکه اگر ظفر راست و اولاب خورده  
 باشد بخوانند بایب قلیل طهاره دهند تا بدان در بنده در نظرف خال پالایر ساند تا باها بلند  
 و بطرف راست که خال مزوج باب بنده شوند بعد از آن دو نویب بایب شوند و بطرف راست که اگر خول  
 نیز در نظرف اب خورده باشد همین عمل را نمایند بلکه بطرف راست که اگر ظفر محض شود بایب سست با  
 بر سست با هم خورده سست همین عمل را نمایند هر چند که قلاب بر سر شش بدون خال قویست و  
 در خول و شراب بلکه هر مست کنند که در آن باشد مثل شراب اگر هفت مرتبه در نظرف ششتر شود  
 بطرف راست هر چند افوی بیدر سر است و در خانه سرده موش در شش بزرگ مخصوص نزد نظرف هفت  
 و غیره است و غیره بطرف راست که بایب قلیل بنشیند اما در اب کثیر پس بگر بنده و بگر کافیش بر چانه  
 که محض شود حی از بول و ولوغ سست خول هر چند احباط شد بدانکه خال مالی را اول نکند  
 در ولوغ کلب هر چند که در جگر و باران باشد و کافیش در مظهر حوض و ظفر که مضرب باشد  
 و همین مثل خم رنگریزی بخوان با آنکه مضرب باشد باشد این که در اطراف نظرف بایب بر بند و آب که در  
 نر انجم شده است از خوف و پند و مال و امثال آن بردارند و سر شش و بر سر بنده چنان کنند که در  
 ابو فشان نظرف پالایر میشود لکن بان کنند و پند که اب جمع شده در نظرف دیار و شش در سر شش و بر  
 و بر بنده اند مگر آنکه آنکه پند و پند و در هر سر شش و بر بنده ثلث پالایر کنند در هر سر شش و بر  
 عود و غسل ثلث که در مظهر بنده ماحض بنشیند هر چند حوط است و فر بنشیند و مظهر بنده کور  
 بایب قلیل که ابتدا با لای ظرف با حوض نمایند ختم کنند بایب بنانه همان بایب بایب بیکریکه اگر  
 اب که بر بنده در نظرف بنشیند مثل آن حرکت و در دهند تا اب اگر هر جای ظرف برسد  
 و آن اب بر بنده در نظرف پالایر میشود اگر سر و قلاب بر بنده و این عمل را نمایند چنانچه چانه است  
 مظهر که سر و قلاب بنشیند اب بر کنند بر بنده بلکه افوی که قلاب یکد و غیره شب بیکر افوی است که  
 زمین محض غرض سستی را حوی بخوان اگر محض شود و بنشیند از اینجا بیکصد شش شود که اب  
 غسل را بخورد و اب غسل را در جاک بیکر که از لوازم عادی غسل است که انکان باشد جمع شود و آن اب غسل  
 و ایضا بیکصد بایب بنده در نظرف بیکر بنده و محض غشاه در پالایر میشود مثل حوض و ظرف و مظهر  
 چنانچه کنند شش و مظهر بایب قلیل و انعام ابها بلکه افوی است که اگر غشاه از زمین محض کور که بجا  
 دیگر نرود و غسل را بخورد و بایب خورد و لکن بخوی باشد که صد شش کند و غشاه از پالایر کنند  
 چند بار و آن از زمین باشد باید شش کنند و در انداز زمین بنده پالایر میشود و محض غشاه

بایب سست  
 و الکفاح

نظر بنده چنانچه باشد  
 مظهر بنده چنانچه باشد  
 مظهر بنده چنانچه باشد

# در کیفیت نظریات

نظریه نظریه ششتر که در میان بخت باشد بلکه نانی و جمالی و جمعی دیگر گفته اند که در پیش از این  
 شود باینکه بشود ظاهران بجاری ساختن با قلیل بران ازا الزام بجاست شود و غنا الزام نیز باینکه  
 بلکه افوی اینست که در هر هم در حکم نظریه است که اگر چیزی در او بخت شده باشد باینکه باینکه  
 کنند آنچه بخت که در در هر است باینکه بشود بشرط آنکه بجاسته باطن او نیز پیدا باشد بلی خود و  
 هم چنین است که بخت ظاهران بجاسته باطن او نیز پیدا باشد بلی خود و  
 باطن ظاهران پیدا باشد ظاهران بجاسته باطن او نیز پیدا باشد بلی خود و  
 هم باینکه شود باینکه بخت که در در اب که بجاری بکنان زان اب که بجاری بخت که در در  
 باینکه شود باینکه بخت که در در اب که بجاری بکنان زان اب که بجاری بخت که در در  
 بجاسته باطن او نیز پیدا باشد بلی خود و  
 خود باطن او نیز پیدا باشد بلی خود و  
 خروج و انقضای بیان که در هر که بخت که در در اب که بجاری بکنان زان اب که بجاری بخت که در در  
 با انقضای بیان که در هر که بخت که در در اب که بجاری بکنان زان اب که بجاری بخت که در در  
 نفوذ و وصول باینکه بخت که در در اب که بجاری بکنان زان اب که بجاری بخت که در در  
 اگر ان منجر باینکه بخت که در در اب که بجاری بکنان زان اب که بجاری بخت که در در  
 و گفته اند که بخت که در در اب که بجاری بکنان زان اب که بجاری بخت که در در  
 اب موجود و آنچه بخت که در در اب که بجاری بکنان زان اب که بجاری بخت که در در  
 حاجت با انقضای بیان که در هر که بخت که در در اب که بجاری بکنان زان اب که بجاری بخت که در در  
 بکنان زان اب که بجاری بخت که در در اب که بجاری بکنان زان اب که بجاری بخت که در در  
 اب بخت که در در اب که بجاری بکنان زان اب که بجاری بخت که در در  
 مثل بخت که در در اب که بجاری بکنان زان اب که بجاری بخت که در در  
 بر بخت که در در اب که بجاری بکنان زان اب که بجاری بخت که در در  
 ششتر بخت که در در اب که بجاری بکنان زان اب که بجاری بخت که در در  
 بلکه اگر بخت که در در اب که بجاری بکنان زان اب که بجاری بخت که در در  
 من بود باینکه بخت که در در اب که بجاری بکنان زان اب که بجاری بخت که در در  
 اجتناب از جمیع چیز بخت که در در اب که بجاری بکنان زان اب که بجاری بخت که در در

در نظریات  
 افکند



# در کیفیت نظایر

۱۱۵

باعتبار خصیصه رنگ کرده باشند با آنکه رنگ داشته باشند بخس شود و نیز بود باب که بیشتر باشد و اما اگر  
 در باب قلیل بخواهند تطهیر کنند پس اگر غلبه باغی برین نیاید و لب نیز مضاعف نشود یا که بیشتر و اما  
 اگر بعد از انقضای این مضاعف ضرورت دارد و اگر بعضی بختی لب با در حال فقر و فقر لب با در حال  
 فشار و در آن لب مضاعف شود مثل لبه فلان و بخوان پاک میشود و اگر غلبه در حال فقر برین  
 رود و لکن لب بجزر و در در حال اسهال با در حال فشار مضاعف شود با حوط اجتناب از آن جامه  
 مخصوص اگر غیر بجزر یعنی بختی باشد نه منجس و لکن انوی اینست که اطباء مضاعف نشدگان نیست  
 در تطهیر و غرض غلبه مضاعف در حال انقضای ضرورت دارد و جامه پاک میشود و اگر لب بجزر و در  
 با در حال فقر و فقر لب با در حال فقر منجس شود و بختی مضاعف لبی اگر لب بختی در منجس  
 شود ضرورت ندارد و اگر شک کند اصل اضافی و هم چنین است لب بیشتر در اعتبار هر دو شرط و اگر  
 رنگ با در بختی و در لب که بخوان بخواهند تطهیر کنند بخواهند نشاند دهند بختی است که در فقر لب  
 فشار دهند که مانع شک و اضافی و تغییر میشود غالباً بدانکه استعماظ و فطال و فقره خالص  
 نه مخلوط و جام است نگاه داشتن و ساختن و مورد دادن و در فقر لب و فقره استغمال نیز جام است  
 هر چند مثل تراب و در فقره دان و شمع دان و در فقره قحان و چلو و صفا و سپر و پوش و سما و در و کشکول  
 و سر شطی و فاب استعماظ باشد بشرط آنکه فاب ساخته جدا باشد نه متصل و هم چنین فلان و قاشق  
 فلان و در واه مرکب بخوان از بختی که طرف بران صاف اند بدفعه علی الاحوط مگر لوله فقره بختی و در  
 جواد با بجهت مطلق و با فرائین چنانچه بعضی ظاهر میشود و حالی از وجهه نیست و اگر طرف و این صفت  
 نمیکند هر چند بدقت باشد بلکه احوط اجتناب است از مثل کجاوه و کهواری و کشتی و حوض فقره و اما  
 احتیاط و فطال و فقره برای مجرب نگاه داشتن با بجهت مجرب نیست نه استعمال آن پس محل خلافت  
 و احتیاط اول است چنانچه از بیع و شری و اخذ اجره در ساختن برای مجرب نگاه داشتن با بجهت مجرب نیست  
 نیز احتیاط اول است هر چند با مشق که اینها جان میشود و فقره و با معالج و با بر و اگر ندانیم  
 که چه مضاعف باشد یا بجزر ممکن است عمل بختی پس در شکستن آن بختی و در آن مالک و بعضی  
 از موارد احتیاط اول است اگر ظرفی مشببه باشد که از فقره باطلان با غیر از مشببه اجتناب از آن لازم نیست  
 مگر با احتیاط عدلین با احتیاط مالک با احتیاط عدل واحد با احتیاط اهل جنه و عدل بلکه غیر عدل و عدل  
 علی الاحوط و از ظرف مرکب احتیاط و فقره احتیاط نمائند بخلاف مرکب از فقره باطلان و وس که بعضی  
 از ظرف فقره باطلان باشد بعضی دیگر با احتیاط و اگر ظرف فقره و بخوان اصل پس کنند اما با فقره

کتاب فی الطب

باب فی نظایر  
 در اصل این کتاب و بجهت  
 احتیاط و فطال و فقره  
 و جامه پاک و باطل

# کتاب الصلوة

۱۱۶

مستحب  
که

خالص باطلای خالص بخوبی بکلیت مستحق و نداد علی الاصول هر چند خطا اول است  
بجهت خلاف بعضی از اعظم خصوص اگر نجوی باشد که آن لباس طرف بعد از آنکه خطا طرف مستقل  
حسنا شود و استعمال بجز در آن وقت و خالص از مال با مستحب با خبر کردن آن در مجلس و سوزاندن  
بوی خوش و آن حرام است هم چنین شمعها و آنچه سوز و سباده و عوری و مندکن و بخران  
و اما اصل مجلس پس با امکان بهتر اجتناب نمایند بجهت آنکه مجلس معصیت شرعی با آنکه در حق الهانین  
استعمال حسنه است و بجهت آنکه استعمال هر چه مجسبات است هم چنین اجتناب نماید از نین لحام  
اسب و بخوان طلاق و نفقه و دو حد و حتی از دیگران دارد است اگر نجوی باشد که مذمت بر کنند  
از داشتن و باشد فلان اگر سرش طلاق با نفقه خالص باشد تا اما بجهت آنکه جای آن در دنیا کوه طلاق  
با نفقه خالص باشد اجتناب کنند هم چنین آب کبر فلان اگر با طلاق با نفقه باشد بهتر اجتناب  
کنند و اما اگر بر فلان و در فلان طلاق و نفقه باشد ضرر ندارد و هم چنین آب کبر و اگر طلاق و  
نفقه مزوج باشد بجهت خود شرع ضرر ندارد و هر چند تشخص مزوج بنظر اهل جنه باشد مثل حوب  
مزوج حاد و مکرر است نه مال نباشد اگر مسلمی فلان نفقه با با نفقه نماید داشته باشد و در مجلس  
آورده باشد منعقد و محل بر حجه نماید مگر آنکه بفرمایند که از نفقه خالص است هر چند و  
زود طلاق و نفقه خالص نماید اما نفقه کوب طلاق کوب پس حسب ندارد و هم چنین معضض و  
مکرر آنکه اسوطا است که یک موضوع نفقه بلکه طلاق نیز ساند و اما فرشت طلاق و انکشاف طلاق  
برای جنایات و این طلاق با نفقه و حلقه طلاق و نفقه و این طلاق و نفقه و این طلاق و  
نفقه خلاف و تمیز و نیدن و هم چنین نیز پس سفقت طلاق و نفقه و نیز نیز و مشاهد مشرقه  
و مساجد طلاق و نفقه و سفقت طلاق و نفقه پس ضرر ندارد و این حرام است نیز پس و دانسته و  
لباس پایدن باطلای خالص نه نفقه خالص و نه نطفه و نه خنثی و نه نیز پس ضرر ندارد و بجهت  
باطلای خالص مثل بجهت طلاق برای سابع نیز لباس ضرر ندارد و مثل کوب طلاق و نفقه طلاق  
نماید نفقه ضرر ندارد و بجهت طلاق با نفقه که در دنیا و این طلاق با نفقه عیوب  
از دنیا و این طلاق با نفقه که در دنیا و این طلاق با نفقه که در دنیا و این طلاق با نفقه که در دنیا  
و در آن بجهت هر چند مفصدا **مقدم** در حد نمازها واجب است بدانکه نماز واجب پیش  
منم است و این نمازها و بجهت آنکه از جمله نماز جمعه است و نیز نماز عید است و نیز نماز ایات چهارم نماز طواف  
بجهت آنکه واجب شود و اسرار خارج مثل آنکه و عید است و نیز نماز ایات چهارم نماز طواف

کتاب الصلوة  
مقدم

ششم

# کتاب الصلوة

نماز

۱۱۷

بسم الله الرحمن الرحيم  
الحمد لله رب العالمين  
والصلاة والسلام  
على سيدنا محمد  
وآله الطيبين الطاهرين  
الطاهرين

ششم نماز نیست بدانکه بوقت رکعت در حضور بوقت ظهر و عصر و عشاء هر یک چهار رکعت و مغرب سه رکعت و صبح و رکعت در سفر و در حال خوف از هر چهار رکعت در رکعت اول باشد و مقصد اول در اوقات نماز بوقت است بدانکه ابتدا وقت نماز ظهر و الا فتابت از دبر و نصف النهار و وقتش منتهی است تا اینکه باقی ماند بمغرب بعد از آن که در نماز عصر از اول وقت تا بمقدار ادای نماز ظهر بحال خود مختص بظاهر است هم چنانکه از آخر وقت بمقدار ادای نماز عصر بحال خود مختص بنماز عصر است باقی اوقات مشترک بین نماز ظهر و عصر پس اگر از آخر وقت باقی مانده باشد مگر مقدار نماز عصر پس نماز عصر را ادا میکند نماز ظهر هم آن است مگر اگر بکف از آخر وقت در اول وقت او را کند آن نماز را پیش از آنکه اگر البتة شخص آخر از آخر وقت بمقدار ادای نماز رکعت باقی مانده باشد هر دو نماز را بفساد ادای او و اگر مختص مسافر هم باشد سه رکعت از آخر وقت و باید هر دو نماز را بجا آورد بمقدار هر که با اعتقاد بقیاض رکعت از وقت هر دو نماز از ظهر و عصر یا مغرب عشا کرد و بعد معلوم شد که وقت در سفر یا در حال خوف از هر دو نماز را باید فضا کند علی الاحوط و هر که با اعتقاد بقیاض وقت نماز و کمر کرده و در اثنای نماز معلوم شد که وقت مختص نیست عمل کند نماز سابق و اگر بعد از آن معلوم شد عدم اختصاص وقت تا اینکه هنوز وقت هست نماز اول از ظهر یا مغرب یا در وقت مختص بکف مختص را و فضا شود هر چند ادای او در حالی از قوه نداشت اگر با اعتقاد دخول وقت شروع بنماز نموده و در اثنای نماز معلوم شد که در اول شروع بنماز وقت داخل شده بود و اگر بعد از شروع وقت داخل شده نمازش صحیح است هم چنین نمازش صحیح است اگر بعد از فراغ آن نماز معلوم شد که وقت داخل شده بود در نماز هر چند دخول وقت نماز در حین سلام واجب باشد ابتدا ای وقت نماز مغرب بعد از غروب افغی افتاب است شناختن غروب افغی بزوال حره از سمت مشرق و لحدا بالای هر و بعد شد حره و سمت شود که در این بین بقیاض بقیاض حاصل میشود و اگر پیش از این هم بقیاض بقیاض افغی حاصل شد که اینست بقیاض طلوع افتاب که مدبران بر حقیقت بقیاض است آخر آنست که باقی مانده نصف شب بمقدار گذشت نماز عشاء و وقت نماز عشاء بمقدار ادای نماز مغرب میباشد عشاء نصف شب چنانچه مضطر بمجه خواب یا فراموشی یا غله دیگر پس اگر نصف شب گذشت و بوقت مضطر نیز نهضت است لکن بقیاض است مختص را و عشاء بعد از نصف شب شود و اگر قبل از صبح بجا آورد و ابتدا وقت نماز

در شروع نماز  
دوم رکعت







# کتاب الصلوة

بیا مقدم زن هر چند مکروه است احتیاط شده بدین روش پیشانی و محارم بلکه احوط اجتناب  
از عجمان است طمعه و دلتای نماز پس هر دو را حاده نمایند هر چند عجمان را نشای نماز حاصل شود بیا  
زن و حال نماز مؤخر شود از موضع نماز مؤخر شود بیک موضع سجود زن نیز عجمانی و موضع قیام مرد نباید  
بلی خصوصاً نشی که از هر بابی که هر دو مشغول نماز باشند پس اگر مرد نماز کند زن نماز نکند بالعکس  
پس مقدم زن با عجمان زن ضرر ندارد چنانچه افوی انشکه که از هر احتیاط مخصوص عجمان با  
مؤخر است اما مقدم پس نماز او صحیح است چه مرد باشد چه زن پس اگر مرد و زن نام شروع  
بنماز کنند آنکه یکبار از دو سر تمام شده است نماز او صحیح است که از هر احتیاطی و در نماز آخر است  
و بدانکه که از هر احتیاط رفع میشود و محال مثل مرد و مرد و دو و بدو و ذراع و با خلاق زن  
و مرد و عجمان است بلیت و نشی که مرد و مثلاً در پیش تمام نماز گذارد و زن در زمین یا بعکس هر چند  
یکبار از ذراع باشد و بی خالی بودن مکان مصلی است از نجاسه که بعد نماید بلیت یا بلیت  
در طمعه آنکه عفو از آن نشده باشد مکروه موضع سجده که طهارت آن لازم است پس عجمی نیست سجده  
بر مکان نجس هر چند نجاسه غیر منقذیه باشد هر چند نجاسه معفو باشد علی الاحوط و کما فی  
در طهارت موضع سجود مصلی بیکرستی سجده یا حاصل شود پس اگر سجده کند بر چیز بیکرستی  
او نجس باشد بعضی اوطا هر سجده کرد و بیا و بیا از آن هر چند محل سجده ظاهر منقذیه باشد بلیت  
ان نجاسه تعجبی بیکرستی لکن در سجده ظاهر منقذیه نجاسه معلوم شد که نجاسه چه هر  
چهار قسم است از نجاسه که عفو از آن نشده باشد و این قسم با نجاسه و اما کان پاک کردن نماز  
جایان نیست چه سرائر بیکرستی بیکرستی و بیکرستی نجاسه که عفو از آن شده باشد  
و بلیت سرائر موضع سجده از قبیل هر غیره بیکرستی این قسم از نجاسه ضرر ندارد و نماز او جائز است  
سجده است که هر نجاسه معفو سرائر بیکرستی بیکرستی بیکرستی بیکرستی بیکرستی بیکرستی بیکرستی  
منقذیه باشد این قسم نیز مثل قسم اول جایان نیست علی الاحوط چهارم آنکه هر نجاسه معفو سرائر  
بیکرستی بیکرستی بیکرستی بیکرستی بیکرستی بیکرستی بیکرستی بیکرستی بیکرستی بیکرستی بیکرستی بیکرستی  
موضع سجود پس نجاسه ضرر ندارد بشرط علم سرائر با عفو و منقذیه نماز بخواند حتی آنکه اگر با  
هر نجاسه بیکرستی بیکرستی بیکرستی بیکرستی بیکرستی بیکرستی بیکرستی بیکرستی بیکرستی بیکرستی بیکرستی بیکرستی  
جایان است نماز بیکرستی بیکرستی بیکرستی بیکرستی بیکرستی بیکرستی بیکرستی بیکرستی بیکرستی بیکرستی بیکرستی بیکرستی  
بیکرستی بیکرستی بیکرستی بیکرستی بیکرستی بیکرستی بیکرستی بیکرستی بیکرستی بیکرستی بیکرستی بیکرستی بیکرستی بیکرستی بیکرستی

ع

و

اینکه

# کتاب الصلوة

۱۲۱

آنکه غیر معصومه مسلم نه کشته باشد این قسم از دارالما موضع پیش او محل سجده نیست  
 دارد مگر بشرط عدم بقا مسمی و یا باجا آوردن نماز واجب و کشته و بخواند آنچه را که بر وی واجب  
 است مثل طهاره و کبریا و غیره که مصلی بجز او یا بالمرض و غیره پیش از اضطراب و غلبه بجا آورد  
 نماز و زین و عدم امکان خروج هر چند بجهت تنگی رفت باشد جایز است و تمام آنچه کشته باشد  
 باشد باز و نه مضطر باشد و لکن اگر ممکن است واجب است بجا آوردن استقبالات و جمیع احوال  
 و افعال و اگر ممکن نباشد استقبالات و جمیع احوال و افعال بکند بکند بکند بکند بکند بکند  
 باشد اما در حال احتیاط و امکان خروج و عدم اضطراب و حرکات فاحشه امکان استقبالات  
 و مثل بطر و باعث حرکت مصلی مستغنی از نماز باشد با جملة نماز واجب کشته بطوری که عرض شود که  
 و در نماز اگر با عت حرکت بجهت مصلی شود پس احوط ترک کشته لکن احوط نماز است بیک حرکت  
 استخوان نماز حتی در صورت حرکت فاحشه داشته باشد بلی واجب است بر او رعایت شرائط نماز از  
 استقبال و قیام و طمأنینه یا امکان رعایت پس هر وقت که مستغنی از قبله بر کشته نشانی نماز او هم  
 بر کشته هر وقت حرکت فاحشه نماید بکند اگر صبر باعث محصوره صلوة نشود و اگر  
 صبر کردن باعث محصوره نماز شود بهمان حالت نماز کند و اگر صبر نماید بکند بکند  
 و در هر کشتی است مستغنی از و چیزها بکند و در وقت نماز و غیره بکند بکند بکند  
 مستغنی باشد است اما باجا آوردن نماز واجب را با ای چنان که راه رود و نتواند که شرائط صلوة  
 و ادب را ای آن بجا آورد پس جایز نیست در حال احتیاط باجا آوردن نماز در حال اضطراب و عدم امکان  
 بجا آوردن نماز و زین یا بجهت آنکه نتواند که از اسب فریاد یا بجهت خوف بخواند چه حیوان و نه با  
 نا آنکه احتیاط و مضطر باشد لکن واجب است استقبالات قبله بکند امکان هر چند در کشته الا  
 باشد احوط آنکه نماز را در این حالت تأخیر نماید از تا آخر وقت خصوص اگر بداند که نماز در آن  
 تا آخر وقت ممکن نشود و هم چنین اگر مایل مکان را داشته باشد اما باجا آوردن نماز واجب و با  
 حیوان که احتیاط باشد و اطمینان بوقوف آن بهتر باشد یا بجهت آنکه انسان جامل آن شود و هم چنین  
 ماهی چیز که میباید در خفا یا در خفا بجا آورد پس بایز است با اطمینان بعد از حرکت چنانچه  
 جایز است تا قبله در جمیع اینها حتی با ای حیوانی که راه میرود **مقصد چهارم** در بیان  
 مصلی است بدانکه واجب است بر هر مرد در حال احتیاط بکند بکند بکند بکند بکند  
 بنحویکه در عین پوشانند بر او و نماز را بکند و جمیع نمازها واجب بر او میسر و غیره و این را

فرض

هر چند

مستغنی از نماز است

# کتاب الصلوة

۱۲۲

که فضا میکنند هم چنین نافله و تمامیت علی الاحوط هر چند در ظلمت تاریکی باشد یا آنکه ناظر  
 حجتی نباشد بلکه لحوط پوشانیدن حجم عورتین نیز میباشد و عورت زن در حال صلوٰه جمیع  
 بدن او میباشد و همچنین سر و صوی خوش مکرر بعد از آن و قد بین آن و بین ساقین چپ و راست هر دو  
 باطن آنها هر چند لحوط سر باطن قد بین است چنانچه لحوط از آن سر جمیع بدن است غیر از موضع  
 سجود و خصوص در حال سجود و بدانکه کبیر با از اند فرزند کند مکرر بدانکه کبیر را لازم نیست  
 سرخس را ناکردن و پوشاندن هم چنین در خضر بالغ و اگر در رشتگی مانع بالغ شود نماز از سر کرده و  
 اگر کبیر در رشتگی نماز از سر گرفته شود و اگر سر را پوشاند و کبیر بیک بعضی از دست و حکم از دست و کبیر  
 نیست زن پوشانیدن آنچه از باطن خستامه شود مثل زیان و دندان و هم چنین از زینت و دست  
 و این در سر خستامه و حتی موی عاری بیکه موی خستامه و وصل کند هر چند نا محرم و موجب باشد آنکه اگر  
 مصیبت اخلاک بشر عوده نماید بعد از آن جهت چهل حکم نماز باطل است و اگر بختی از جهت باد یا از جهت  
 غفلت یا از جهت جهل بموضوع که اعتقاد نموده که سر عوده یا اینکه این اساس سائر است و بطلان  
 ظاهر شد نماز باطل نیست و اگر در رشتگی نماز کشف عورت شد و سر عوده ضرر نداشت  
 و اگر ضرر داشت عوده سر کرد و نماز از سر گرفته و اگر لحوط اعاده است بدانکه در باطن  
 بیخ امر واجب شاقول که عصبه نباشد بطریق دیگر در مکان مصلی مذکور شد و چهل غصه اگر  
 بسبب ایجاد افعال و افعال صلوٰه نصرت و بگری و دان نشود ضرر نداشت و اگر نشود مثل اینکه  
 بسبب غم شدن بجز رکوع یا سجود یا در حال دفع راس از رکوع یا سجود یا راست شدن برای رکعت  
 تا این شد انشی عصبه نیز مثل سر شود هر چند بلباس و دوشنه شده باشد و این وقت اجتناب اولی است  
 بلکه بعضی حکم بطلان نماز کرد و حال از فوره نیست جاهل بجز عصبه بطل بود نماز معتد  
 نیست چنانچه ناسی حکم عصبه نیز معتد نیست مگر اینکه در این جهل یا این ناسی بالمره نقصان کرده باشد  
 و معتد نباشد بل جاهل باصل عصبه ناسی باصل عصبه هر دو معتد و نداشت و هر آنکه در محضر  
 نباشد بری شود و حال اجتناب و اما در حال ضرر و نه مثل سر یا اجتناب نماز و او مطمئن و حال  
 اجتناب یا با فوری جاهل بجز محضر و ناسی بجز محضر معتد نیستند مگر جاهل باصل و کسی که در  
 نیت احکام آن معتد نباشد جاهل بجز محضر بودن و ناسی بجز محضر بودن و معتد و سبب یا با فوری  
 و لحوط اعاده است مگر خصوصاً اگر بجز سر عوده کند و غیر محضر پوشیده باشد بدانکه سبب  
 هر یک از این احوال در جای نیست مگر در حال ضرر و دفع شکر در حال محضر و این احوال معتد است

در سجده و رکوع و قیام

پوشیدن لباس



# کتاب الصلوة

کرده باشد یا نه هر چند بعد بجای نماند که متعارف باشد صواب باشد یا نه و عرفی منقبض از آن  
 نیزه و متواست علی الاقوی بلکه مطلق منقبض از آن و بدانکه عضو از خون و روح و جود منقبض و متعاقب  
 و روح و جود و حسی منقبض و غیره معقوب نیست مگر آنکه که از آن در هم باشد و نیزه باشد که بعد از آن  
 منقبض شد بدین صورت و جرح باشد هم چنین نجاسه لباسی که که از آن باغش از پستان سر او و امثال  
 آن باشد پستان بول و لباس و ریش و طفل چه پس باشد چه پیش از شرط آنکه شبانه روئی بکس نیزه  
 کند و لباس بکس نداشتن باشد و غیره و غسل و بویان و روز و شب لکن نشستن را وقت  
 نماز قرار دهد و اگر احوال بغسل بویان نموده همه نمازها را اعادة نماید خصوصاً آن نماز که غسل  
 در آن واجب است و چهار چیز که از در هم چارز و چارز و غیره خود حق انسان علی الاقوی چار  
 ما کول اللہ و چارز غیر ما کول اللہ هر چند و غیر ما کول اللہ غیر انسان اجنباط اولی است آن متحد  
 شده است و بگوید یا حی و یا قیوم و بگوید یا ایا که کشش از او بگوید کوی گفتند و گفتا طریک  
 خود است لکن خود را بخیر و اول است شرط آنکه از بخل العین که ساد و خوک کافراست نباشد هم چنین  
 از مردن نیزه با بر احوط مگر خون مرده ادی بعد از غسل و بشرط آنکه از خون حیض و نفاس و استغاضه  
 نباشد و چنانچه که از در هم از خون و معقوبات منقبض خون که که از در هم نباشد نیزه معقوبات علی  
 الاقوی هیچ محل بغسل با وضو هر چند سائور و نباشد یا نباشد و لکن احوط اجنباط است و حلی  
 بغسل مخصوص نیزه و هم چنین از حلی منقبض ما من غیر الصلوة ششم نجاسه هر لباسی که سائور و نیزه  
 هر چند و غیره باشد مثل سئال کوی و جوی و بخت و غیره اما مگر جلد مرده و ساد و خوک  
 که باقی مانده هر چند لا ینبذ الصلوة نباشد اما عمامه و سئال که که بلطه شکل و دیگر مستح  
 عورتین نیستند پس باقیها مانده که که منقبض نباشند مگر آنکه بنفسه هم سائور و نیزه نباشند و غیره  
 آنکه بوسه و چارز غیر ما کول اللہ و سئال الخ و آن نباشد چه خنوده و را و حلال کرده باشد چه نکرد  
 نباشد چه سائور و نیزه نباشد چه نباشد هم چنین بوسه منقبض نباشد و دموی از جان است و طریک  
 حلال کوشش باشد هم چنین جایز است نماز در بوسه و سنجاب لباس و نیزه مجهول الحال بشرطیکه  
 دست مسلم بکشد یا آنکه خود مسلم نماز بکند و دان و یا آنکه ذوالبدن مسلم از آن در نماز بدد یا آنکه  
 بگوید نماز و دان یا آنکه بگوید که از ما کول اللہ و سئال و اجزای انسان ضرر ندارد بشرطیکه  
 نباشد مثل و دندان و استخوان و عرو و شیر زن و هم چنین ضرر ندارد موم غسل و فتوح غسل و  
 خون و اشک و کبر و اشک از او بعضی شرک از او بعضی ضرر ندارد و اگر از اجزای کوشش مثل و

و بویان است

ص ۲ خصوص

نیک









# کتاب الصلوة

شهاده داد باشد بعنوان جز نبش بدعت حرام است و اذا نزل کل ما طل است بلکه بعضی حکم بطلان  
اذان نمودند و روشکه فصلی جز نبش نماید هر چند فصلی جز نبش و وقت که نزل ان باطل اذان نماید  
در اول اذان و باکی نبش است و نماز صبح بکفایت الصلوة خبر من النوم و لکن نیز بقصد جز نبش و مخصوص  
استحباب اذان و اقامه بوسیله جمعی برای غیر یومیه و جمعه مشروع نبش چه واجب باشد و چه مستحب  
و لکن نمی آید در سایر نمازهای که جماعت شود با مطلق نماز حتی بفرازی و خصوص نماز عشاء  
و ایات و طلب نماز و نماز است آنکه سه روزه قبل از شروع نماز بگوید الصلوة و رفع هر سه را بنصب  
هر سه را بوقف هر سه را بخلاف یا با خطه اسقاط هر سه و صل و رطل و با احتراز از وقف هر سه  
و وقف باین سه بداند که اذان در الحقیقه بر دو قسم است اول اذان اعلامیه مخصوص نماز و مجری اعلام  
بدخول وقت ثانیه پیش از اذان و ثالث قضای نماز و معام است که این اذان جایز نبش قبل از دخول وقت  
مکمل آنکه در خصوص نماز صبح نبش شده نبش اذان در غیر نماز میسالت باطل نبش بداند  
شیخ حنفی کان و هم نباشد آنکه اذان برای نماز صبح لکن ایدان نبش و سجده است و باره اذان  
کفایت غیر مؤثر اول یا همان مؤذن و احتمال آنکه اذان صبح نباشد خلاف ظاهر از اخبار و فتاوی  
جستجو بعضی از اهل علم اذان عبادات محضه نمیدانند بلکه حکم کرده اند بجزا و بادی و  
بقصد نبش و فقر اذان و تبدیل فقر اذان غلط خواندن و جواز احتیاج و این حکم خالی از اذات کمال نبش  
دو بهر اذان برای نماز یومیه در مقتضای الاصل الا اذان در غیر است بکی اعلام بدخول وقت و  
دیگری برای نماز جمعه کمال این هر دو عبادات است یعنی ضم آنکه علی الاحوط الا آنکه مقتضای قسم  
اول حاصل است با اذان فاسد باطل و بخلاف قسم ثانی پس جایز نبش خدا جود با اذان علی الاحوط  
و شرط است در صحت اذان و اقامه و اگر فایان در جماعت و فرادی چند چیز اول نبش نبش و استنداده  
و بعضی در وقت و شکر بلکه بعضی نماز در جای که دو صنف نماز در ذکر داشته باشند بلکه یکی  
معین کرده و لکن عدل اذان نماز دیگر کرده با آنکه برای نمازی که نبش کرده فاسد بوده با فاسد کرده  
وارد نماز غیر اذان نماز نموده اعاده نماید علی الاحوط پس اگر در نماز اذان و اقامه نماز را معین نکرده و بعد  
اذان معین بکنند خلل فاحصا است و مقتضای احتیاج در اذان برای نماز و مسجد جماعت و بخواند سبب  
بطلان اذان است و هم چنین در اذان اعلامی علی الاحوط چنانچه جمعی نبش اذان و اقامه سکران  
و هر کسی که بقصد باشد و مقتضای او سه مرتبه و اثنای اذان و اقامه نیز با عتب بطلان پیشوایان نبش  
موجب اعاده آن پیشوایان و کفایت نمیکند اعاده همان فقره که در نماز سه مرتبه و در نماز اذان و اقامه

جاء في الخبر ان من كان في صلاة  
او

# کتاب الصلوة

۱۲۹

فصل فی طه اذان و اقامه که ضرورت دارد مبادی که فزانه اذان و اقامه را بقصد قطع تکفیر که خالی از  
اذان و اقامه نکند باشد اگر بدانشای اذان و اقامه مرند شود و بعد اذان بجوع کند بحدی که  
استیناف و لغوی عدم استیناف میباشد نوم و انما و سکوت تکلم و دانشای اذان نیز ضرورت دارد  
مکرر چنانچه فقه و الا و بخوان و هم چنین در اقامه مکرر و نوم و انما با لکبسه یا فامه که محل بطهاره معتبر  
در اقامه است شرط بودن طهاره در خصوص اقامه احوط است چنانچه میباید اقامه و نوم و بلوغ شرط  
داد اذان بلکه بهتر شرط است پس اذان بهتر صحیح است حتی برای جماعت و بر عقل و دین اذان خیر و اذان  
اعلاهی است و نوم هم شرط نبوده اسلام و اذان بجهت حصول اسلام و اذان بجهت ضعیف است  
زیرا که خیر گفتن شهادتین بدین فضیلتهاست سبب حکم باسلام میشود مثل نماز و تشهد و اذان با اینکه  
بعد از فراغ از شهادتین حکم باسلام میشود و نیز بعد از شروع چهارم ایمان خود و اذان اعلاهی علی  
پس اگر اذان بکند از جهتی که کسی که قابل اذان نیست بجهت فدا ایمان و بخوان یا اذان و اقامه را  
خود بگوید حتی آنکه اگر خوف فوت اذان و سبب آن که در نماز و اذان باشد فضا کند و در  
تکبیر و قدامت الصلوة پیغمبر و الا که فضل و ایدی ما این فزانه اذان و اقامه حاصل نشود بطوریکه  
باعث محصوره اذان یا اقامه شود ششم از رتب در میان اذان و اقامه و فضو و هر یک از اختلاف ترتیب  
نابا عدو نماید بخوبی که ترتیب حاصل شود مثل اینکه اگر اقامه را پیش از اذان گفته باشد اقامه تمام را عاده  
نماید و هم چنین در فضول اذان و اقامه مکرر یا فقه و الا که منشأ عاده هر میشود از بعضی ظاهر میشود  
که اگر کسی سهوا اخلال بر ترتیب فضول اذان نماید منکران شود و دانشای اقامه را حاکم بود  
نهی بجهت مراعاة ترتیب با تمام اقامه کفایت نماید هم چنین بعد از اقامه بطریق اولی هفت مرتبه که گویند  
اذان و اقامه مرد باشد زن و اگر مرد و ختنی بخوانند یا اذان و اقامه را کفایت کند پس اذان و اقامه زن  
باعث سقوط اذان و اقامه مرد نمیشود مگر آنکه آن مرد از محارم باشد یا اذان زن برای زن صحیح است  
اگر صورتی را در اذان و اقامه مرد نا محرم نشود بلکه اگر هم نشود و ضرورت دارد علی الاغوی خصوص  
اگر زن عالم بواجبی نداشته باشد خصوص اگر زن پسر باشد که آن طماع شود و لذت حاصل نشود  
بلکه اگر هم لذت حاصل شود و بلکه اگر بقصد شنوایان یا جنبه هم بگوید علی الاغوی بل اگر بقصد  
شنوایان باشد از اینجهت بگوید یا بنویس اذان صحیح نیست بلکه حرام است هر چند برای جماعت  
باشد لکن احوط عدم اقامه اذان و اقامه زن است و در حق غیرین هشت مرتبه برای نماز با اعلام بد  
وقت نماز باشد از برای سایر اوقات مشروط بر آنکه اذان در وقت نماز و در وقت نماز باشد و اقامه

در وقت نماز  
در وقت نماز  
در وقت نماز  
در وقت نماز  
در وقت نماز



# کتاب الصلوة

۱۳۱

ما یکدیگر

استخاص منعه از اهل جامعه خوانسته باشند که اذان بگویند برای جامعه واحد است که بطریق اجتماع نگویند و بطریق ایفای آنکه امام حاضر شود و نذر ندارد هر چند جواز بطریق اجتماع نیز فواید دعوتی و خلاف ممنوع است چنانچه احوط آنست که هرگاه شخصی واحد اذان کند است بمنزله جامعه اذان صحیح و بار همان مؤذن با عدم عرض بطلان مجزئ است و امام اجتماع اذان نگوید بلکه دیگری اذان بگوید بلکه بهتر آنست که از مؤذن ثانی یا ثالث اجتماع تضرع و اذان سابق را نگوید باشد بلکه بعضی از اهل علم و ائمه علیهم السلام فرموده اند که اذان منع از مؤذن واحد بدون عرض بطلان جایز نیست پس اذان گفتن اذان صحیحی تا بانها همان مؤذن بقی عرض اذان بطلان اذان بود یا باشد ایشان اذان نباید مثل آنکه بعد از طلع اذان اول امام حاضر نشد و همان مؤذن شروع نماید اذان بکر تا امام حاضر شود و ظاهر آنست که جایز نبوده باشد بکر هرگاه مقتضی اعاده عارض شود آنرا محکم کلام خارج خواهد بود بلکه اگر مؤذن جامعه اذان گفت و امام حاضر نشد امام جامعه اکتفا بآن اذان نکند بلکه باید خود امام بخواند و اگر مقتضی اذان بگوید یا آنکه دیگری امر کند اذان بلکه اگرین اهل جامعه اذان مؤذن و اقامان مشروط است علی الاصول که آن مؤذن را بریدند از دهان کان باشد بلکه باید برید جامعه نیز باشد بلکه مرید همان جامعه باشد نه جامعه دیگر بلکه مستثنی برای مقیم جامعه آنکه در اقامه کلمات اذان امام بکشد و خود را قاضی نگوید بلکه اذان که حاجت اذان امام ندارد و شرط آنست که مخصوص اقامه علاوه بر مذکور باشد آنکه اقامه را بعد از اذان بگوید باطل است از حدیث باشد بلکه از حدیث نیز ظاهر باشد و در اقامه و قبله باشد اینست که باشد بلکه مسند از بعضی اخبار است که هیچ شریک و مؤلف ندارد و اقامه را بخیر ندارد که وارد است که الاقامه من الصلوة و لکن در غیر اینست از شرطی که در گذشت اذان است و علم را افوی است پس اگر در اقامه را در اقامه نماید و در اقامه باطل شده باطل است و اقامه تمام میکند اقامه بعد از وضو یا غسل مگر آنکه موالیه هم خورد باشد هم چنین باطل نیست و بشکاک بلکه مکروه است تکام مگر چنانچه اصل نماز یا بعضی از اجزای آنست و در جمیع اقسام و شهرت اولی آنست که بعد از اقامه مثل تکام دانسته و حکم بکر چنانچه ظاهر است که بعد از طلع اذان و قبل اذان شروع با اقامه مکروه نیست مگر در نماز و شروع بدانکه کراهت تکام بعد از اقامه مخصوص بمقیم نیست بلکه تا قبل است بر او هر که اهل جامعه باشد بعد از تکام در اذان یا اقامه یا اعاده آن نمیشود و بخلاف اقامه که تکام در اذان یا اقامه یا اعاده آن نمیشود و در آنکه مستحب اذان در نماز است

# کتاب الصلوة

۱۳۲

کتاب الصلوة

اوله واول وقت اذان گفتن دو سحر و بعد از آن بود بلکه بعضی واجب است که بعد از آن گفتن در حق  
 واهسته و چون چهارم کشید اواز بلند کند بیکر ممکن باشد یا بان فل بیکر بگوید یا بگوید یا بگوید  
 بلند اذان گفتن که باعث دفع فقر و مرض و عطا اولاد بسیار میشود و اگر اذان را بلند گفتن و هفتاد و هشتاد  
 گفتن بلکه بعضی واجب است که بعد از آن گفتن در حق و اگر اذان را بلند گفتن و هفتاد و هشتاد  
 باز در هر حرف و هر فصل را اگر کردن در اذان هر حرف و هر فصل را اگر کردن در اذان هر حرف و هر فصل را اگر کردن  
 شناختن چهارم خوش اواز و عادل و عارف و عابد اذان بودن یا آخر هر حرف و هر حرف و هر حرف و هر حرف و هر حرف  
 شایسته هر صلوات و هر شان و هر مقام بودن و شنیدن است و بعضی واجب است که اذان را بلند گفتن و هفتاد و هشتاد  
 استیجاب است هفتاد و هشتاد اذان و هر حرف و هر حرف و هر حرف و هر حرف و هر حرف و هر حرف و هر حرف و هر حرف  
 حکایت از آن است که بلند نمودن هر حرف و هر حرف و هر حرف و هر حرف و هر حرف و هر حرف و هر حرف و هر حرف  
 الا بالله العلی العظیم هر حرف و هر حرف و هر حرف و هر حرف و هر حرف و هر حرف و هر حرف و هر حرف  
 خصوصاً نماز واجب مخصوص را شنای قرآن از بعضی ظاهر میشود چون قطع نماز و قطع قرآن مجید  
 حکایت از آن را حوط عدم از کتاب قطع است مگر مخصوص قطع نماز و ظاهر آنست که استیجاب حکایت میشود  
 است یا اینکه اذان بر وجه مشروع نباشد حرام و یا اینکه حاصله زیاد شود مابین حکایت حکایت کند  
 و اذان مؤذن گفتن آنست که بعد از آن مؤذن از فقر آن حکایت کند یا او هر چند ظاهر خواند و هر چند  
 چنانچه ظاهر است حکایت آنست که در اذان و حتی در اقامه هر چند غلط گفته شوند و هر حرف و هر حرف و هر حرف  
 صحیح چنانچه گفتن است بعد از آن فرائض از هر یک از حق علی الصلوة و حق علی الفلاح بگوید که لا حول ولا  
 قوة الا بالله بگوید بگوید بعد از آن فرائض از هر یک از حق علی الصلوة و حق علی الفلاح بگوید که لا حول ولا  
 اذان گفتن و اذان اقامه که بعد از آن فرائض از هر یک از حق علی الصلوة و حق علی الفلاح بگوید که لا حول ولا  
 مفصل و فروع اذان آنست که در کمال و کسب که بعضی مؤذن پسندیدند هر حرف و هر حرف و هر حرف و هر حرف  
 مثل عادل و عارف و عابد و عارف و عابد و عارف و عابد و عارف و عابد و عارف و عابد و عارف و عابد و عارف و عابد  
 و اکثرا بان خود و جماعت و دیگران و دیگران و دیگران و دیگران و دیگران و دیگران و دیگران و دیگران و دیگران  
 طولی نمودن یعنی که هر حرف و هر حرف و هر حرف و هر حرف و هر حرف و هر حرف و هر حرف و هر حرف  
 بلکه در وجهی که هر حرف و هر حرف و هر حرف و هر حرف و هر حرف و هر حرف و هر حرف و هر حرف  
 چنین است یا نه مؤذن یا فقر آنست که در اذان و هر حرف و هر حرف و هر حرف و هر حرف و هر حرف و هر حرف و هر حرف  
 بدانکه سنی است که مابین اذان و اقامه فاصله را در هر حرف و هر حرف و هر حرف و هر حرف و هر حرف و هر حرف و هر حرف

کتاب الصلوة

# کتاب الصلوة

۱۳۳

برداشتن بسوی قبله یا بکفنه سبحان الله یا الحمد لله یا بیده و بعضی را ناز و افامه نماز مغرب و فصل بود  
 رکعت نماز و سجده و استسقاء استسقاء یا بکفنه مخصوص به کام برداشتن و قصر کشیدن و استسقاء استسقاء  
 نشستن راست و استسقاء استسقاء که نواب نشستن منان اذان و افامه نماز مغرب مثل نواب است  
 که بخون خود غلطیده شده باشد رده خدا و بد آنکه ساقطه میشود اذان نه یا اقامه یا هر دو و حد  
 موضع اول آنکه از کسی شنیده باشد اذان یا اقامه یا هر دو یا اما آنکه حکایت کرده باشد چه اذان  
 اعلامی باشد یا آنکه اذان برای نماز باشد چنانچه امام شنیده باشد یا از مأموم یا از مغرب و چنانچه  
 چنانچه منع است چنانچه سماع باشد یا استماع و بعضی شرط کرده اند آنکه سماع اذان و اقامه عاظم نماز  
 اول باشد آنکه ناز و فصل نماز کرده باشد بلکه شرط کرده است که بهمان وصف که از اول یا برای بوده  
 بانی بوده باشد عدل کند اذان و فصل مکرر کند که عدل کند از آفوی یا ضعف که عدل کند از بیاعنه  
 بقراری نه عکس آن بلکه شرط کرده است که سماع اذان یا مأموم یا نماز فصل باشد شنیده باشد که نماز  
 اذان برای نماز ظاهر باشد و کفایت کند نماز عصر بلکه شرط کرده است که سماع اذان برای نماز  
 فضا بنوده و مراعاة این شرط احوط است سماع اذان زن محرم یا حکایت از زن یا عیث سقوط میشود  
 بلکه احتمال سقوط در سماع اذان زن یا محرم چنانچه حکایت از زن یا عیث یا فقهی خصوص زن که  
 در صورتی که زن یا محرم یا حکایت از زن یا محرم که صوتش باعث نشود یا عیث سقوط  
 نمیشود علی الاحوط چنانچه سماع و استماع و حکایت از اذان و اقامه حرام باعث سقوط نمیشود و اگر سماع بعضی  
 از وفرائین یا حکایت از آن نموده و بعضی بگوید و نحو تمام کرده ضرر ندارد و کافیست در سقوط و شرط است  
 علاوه بر صحت اذان و اقامه عدم فصل عین مابین سماع اذان و اقامه نماز مستمع چنانچه شرط است که اذان  
 مسامع بر یک نوع برای نماز باشد مثل اذان در پشت سر مسافر و در گوش مولود و بخواند و بپرازد و هر  
 دو بوم جمعه هر چند نماز جمعه در بوم جمعه نکرده و نماز ظهر را کرده باشد سماع اذان عصر در بوم عرفة  
 از برای حاج یا مأموم چنانکه اذان عشا از برای حاج در روز و فقهی بجهت اذان برای نماز اذان هر که جمع کنند یا  
 استسقاء جمع در بوم عرفة و در روز و فقهی جمع و مثل استسقاء در سلسله یا با عدم استسقاء جمع چنانچه کند در  
 وقت فضیله صلوة اول یا نه و ظاهر اینست که بعضی بجهت مثل تسبیح فاطمه زهرا منافی صحت جمع نیست  
 بخلاف نافله حتی در کفایت آنکه فساد جمع است اینقرار بلکه بعضی بجهت جمع کرده اند هر چند جمالی از نافله  
 نیست و ظاهر اینست که آنکه در اجتماع میگویند برای نماز جمع در وقت فضیله نماز اول باشد یا نه  
 و از بعضی ظاهر میشود که اگر دو وقت نماز اول باشد اذان و اقامه اول است و اگر دو وقت نماز ثان باشد اذان

و اگر از کسی شنیده باشد اذان یا اقامه یا هر دو یا اما آنکه حکایت کرده باشد چه اذان

و اگر از کسی شنیده باشد اذان یا اقامه یا هر دو یا اما آنکه حکایت کرده باشد چه اذان



# کَالصَّلَاةِ

اذان و اقامه عصر ظهر محل اهل است هر آنکه اذان و اقامه بنهاده و بخواند لازم نشده باشد الا سقوط  
 محل اهل است نه هر آنکه اهل الجماعة منفرد شده باشند با آنکه در حکم منفرد نشده باشند که نشانه  
 باشند لکن مشغول بکار دیگر باشند نه بعضی علی اگر یک نفر در صف ایستاده باشد مشغول به بعضی باشد  
 کافیست در سقوط اذان و اقامه و غیره از مکان نماز کافیست شرط نیست نفری از مسجد باز در هم بماند  
 اهل صف بخود متعاف نباشد پس اگر اهل الجماعة با بعضی از مشیتند و مکان صلاوة را بدو و متعاف و سا  
 نمیشود اذان و اقامه هر چند مشغول به بعضی باشند و لازم نیست که شروع بنماز کرده باشند هر چند نماز  
 نشده باشند بلکه لحوط است که بعد از تمام شدن اذان و اقامه هر چند شروع بجماعت نکرده باشند اذان  
 اقامه نکوبد بلکه اگر از آن نه فارغ شده باشند نه اقامه همان اذان را نکوبد علی الاحوط بهتر است که اگر  
 جماعت در بیاید نشاندن پس اگر تمام جماعت زن باشند اذان و اقامه از مردان ساقط نمیشود و هر چند برای  
 بخوانند بلکه اگر تمام جماعت مرد باشند تمام مویدین زن باشند مردی نه ملحق سقوط محل اهل است بلکه  
 سقوط الجماعة نایب اگر زن باشند رجایی که جماعت را در هم زن باشند نیز محل اهل است چنانکه هر آنکه  
 معلوم نباشد فاش اذان و اقامه همان اولی تا آخر همانکه در محل اهل است حاصل شده باشد پس اذان و اقامه  
 و جماعت بعضی که عرفا بگویند که جماعت را در یک زن اذان و اقامه واقع شده که در این وقت ساقط نمیشود  
 از بوضع سقوط اذان و اقامه مانند آن که در امامیه گفته اند جماعت پیش از آنکه در این وقت تمام اذان  
 و اقامه جماعت خجسته و غیر مسجد باشد هر دو هم مسافر و مستحب که بگفتن اذان و اقامه خوف فوات آنرا  
 داشته باشند لکن سقوط در آن دو مورد بسته بخوانند اذان که هر دو را بگویند لکن افضل آنست که جمیع  
 فضول اذان و اقامه یکی از فضول هر دو پس در این اسقوط بعضی از انواع هر دو پیش از آنکه اذان یا اقامه  
 ترک کنند اقامه را بطریق متعاف بگویند به عکس و نه و لکن در وقت طهارت اذان اول و سیم بدانکه سقوط  
 اذان و اقامه در حق کسی که دارد و جماعت نشود بشرط مرطوبه یعنی غریبه نباشد که مشروع نیست و بیا  
 اذان و اقامه گفتن و قول بجز آن قوی میباشد چنانچه سقوط در حق مسافر و مستحب از باب خصت  
 میباشد اگر اذان و اقامه بگوید حرام نیست و اما در سایر موارد پس در وقت معلوم نیست لکن احوط آنست  
 و بدانکه اگر کسی نماز را بداند اذان و اقامه را داخل نماز شده باشد مستحب آنست که نماز را قطع نماید و  
 حاجه بعد از آنکه باطل باشد بفرصه فاش ندارد و لکن قطع مشروع نیست چنانچه شرط اول آنکه ترک نماز نماید  
 نه مخصوص اذان و اقامه علی الاحوط هر چند اذان و اقامه نهانی ظاهر نیست که مثل نماز هر دو پیش از  
 دو برابر آنکه نماز با اقامه نهانی از روی صبر و یا شدت عجز است آنکه نماز را ترک کند و اگر او را باشد بعد

۱۱۰  
 هر آنکه اذان و اقامه بنهاده و بخواند لازم نشده باشد الا سقوط  
 محل اهل است نه هر آنکه اهل الجماعة منفرد شده باشند با آنکه در حکم منفرد نشده باشند که نشانه  
 باشند لکن مشغول بکار دیگر باشند نه بعضی علی اگر یک نفر در صف ایستاده باشد مشغول به بعضی باشد  
 کافیست در سقوط اذان و اقامه و غیره از مکان نماز کافیست شرط نیست نفری از مسجد باز در هم بماند  
 اهل صف بخود متعاف نباشد پس اگر اهل الجماعة با بعضی از مشیتند و مکان صلاوة را بدو و متعاف و سا  
 نمیشود اذان و اقامه هر چند مشغول به بعضی باشند و لازم نیست که شروع بنماز کرده باشند هر چند نماز  
 نشده باشند بلکه لحوط است که بعد از تمام شدن اذان و اقامه هر چند شروع بجماعت نکرده باشند اذان  
 اقامه نکوبد بلکه اگر از آن نه فارغ شده باشند نه اقامه همان اذان را نکوبد علی الاحوط بهتر است که اگر  
 جماعت در بیاید نشاندن پس اگر تمام جماعت زن باشند اذان و اقامه از مردان ساقط نمیشود و هر چند برای  
 بخوانند بلکه اگر تمام جماعت مرد باشند تمام مویدین زن باشند مردی نه ملحق سقوط محل اهل است بلکه  
 سقوط الجماعة نایب اگر زن باشند رجایی که جماعت را در هم زن باشند نیز محل اهل است چنانکه هر آنکه  
 معلوم نباشد فاش اذان و اقامه همان اولی تا آخر همانکه در محل اهل است حاصل شده باشد پس اذان و اقامه  
 و جماعت بعضی که عرفا بگویند که جماعت را در یک زن اذان و اقامه واقع شده که در این وقت ساقط نمیشود  
 از بوضع سقوط اذان و اقامه مانند آن که در امامیه گفته اند جماعت پیش از آنکه در این وقت تمام اذان  
 و اقامه جماعت خجسته و غیر مسجد باشد هر دو هم مسافر و مستحب که بگفتن اذان و اقامه خوف فوات آنرا  
 داشته باشند لکن سقوط در آن دو مورد بسته بخوانند اذان که هر دو را بگویند لکن افضل آنست که جمیع  
 فضول اذان و اقامه یکی از فضول هر دو پس در این اسقوط بعضی از انواع هر دو پیش از آنکه اذان یا اقامه  
 ترک کنند اقامه را بطریق متعاف بگویند به عکس و نه و لکن در وقت طهارت اذان اول و سیم بدانکه سقوط  
 اذان و اقامه در حق کسی که دارد و جماعت نشود بشرط مرطوبه یعنی غریبه نباشد که مشروع نیست و بیا  
 اذان و اقامه گفتن و قول بجز آن قوی میباشد چنانچه سقوط در حق مسافر و مستحب از باب خصت  
 میباشد اگر اذان و اقامه بگوید حرام نیست و اما در سایر موارد پس در وقت معلوم نیست لکن احوط آنست  
 و بدانکه اگر کسی نماز را بداند اذان و اقامه را داخل نماز شده باشد مستحب آنست که نماز را قطع نماید و  
 حاجه بعد از آنکه باطل باشد بفرصه فاش ندارد و لکن قطع مشروع نیست چنانچه شرط اول آنکه ترک نماز نماید  
 نه مخصوص اذان و اقامه علی الاحوط هر چند اذان و اقامه نهانی ظاهر نیست که مثل نماز هر دو پیش از  
 دو برابر آنکه نماز با اقامه نهانی از روی صبر و یا شدت عجز است آنکه نماز را ترک کند و اگر او را باشد بعد





[illegible]



## كتاب الصلوة

در آن بعد از آنکه سوره جان بر یک سبقت است و لکن توبه و جوبان با بنفقدار عمل کامل میباشد بلکه مشرق  
ادایا فضا بر فرض قوت غایب بقصد جوب نیز محل اشکال میباشد بل ضایقه نیست از ادایا فضا  
بقصد احتیاط چهارم مثل سیم میباشد مگر آنکه وقتانی و سبقت چهارم که با هشت کعبه و سوره  
دارد در چنین حال جایز است افضا بر بعد از احتیاط جوب و سوره سوره نیز می رود به جهت احتیاط  
در آنکه بگویند که زمان تکرار در تمام نماز میباشد چنانچه احتمال لغت سقوط قرائت سوره نیز می رود به جهت  
مال فضا اینکه اگر سوره را بخواند بعضی از اجزای نماز در خارج وقت واقع میشود و اینان بسیار اجزای در وقت  
اهم میباشد از وقوع سوره و وقت و لکن اقوی جواز تکرار قرائت سوره میباشد در حقیقت زمان و نیز جوب و سوره  
ان و هم چنین اگر بایند که وقتانی پنج رکعت باشند کعبه با هفت کعبه باشند باشد پنج رکعت که حق  
نماز مسافر شده است و لکن غفله یا بسبب عناد و وسعت وقت یا خیر نموده و اینکه ملاحظاتی  
شد بر مکلف که وسعت وقت قرائت سوره هر دو را ندارد و باید بعضی از اینها را عملی تر حکم  
از آن مثل سیم و چهارم قرار داده اند و فرموده اند که اگر کسی از وقت کعبه یا تکرار کعبه بدو سوره نماید  
اینان بنابر افضا بر بعد از جوب و سبقت است لکن در رکعت اول و اما در رکعت ثانی بر افضا بر بعد از جوب  
نیست بلکه قرائت سوره بعد از نماز لازم است اگر وقتانی کعبه یا چهار کعبه بدو سوره نماید  
ظاهر است که افضا بر بعد از تکرار سوره در هر دو رکعت جایز بوده باشد لکن بخاتم انبیاء علیهم السلام  
حکم سیم و چهارم معلوم شد که بقا و وقت سیم محل تأمل است و در چهارم حکم بجواز تکرار سوره  
و حکم قسم پنجم نیز جواز تکرار سوره است و هر دو فرض چه وقتانی و سبقت یک کعبه یا تکرار کعبه  
باشد یا زیاده بآن باشد چه تکرار سوره در رکعت اول باشد یا در رکعت ثانی یا تکرار کعبه  
تا خیر نماز نمود و بنا بر این که در این صورت همان بر تکرار قرائت سوره اند که ظاهر اینست که در خارج از  
و افضا بر بعد از تکرار سوره در رکعت اول یا تکرار سوره باشد و هیچیک از رکعتین یک نماز او در چنین صورت  
افضا بر بعد از تکرار سوره در رکعت اول یا تکرار سوره باشد و هیچیک از رکعتین یک نماز او در چنین صورت  
افضا است ظاهر آنکه با بعد از سوره در رکعتین بعد از تکرار سوره لازم است لکن چهارمینست که اگر عدا  
نماز نموده تا اینکه از وقت بعد از یک رکعت سوره را در رکعت نموده در این وقت اقوی است که نماز فضا  
شد لکن احوط آنست که بقصد سیم و سبقت در نماز افضا بنابر این که در وقت و اما اگر در  
یک رکعت یا سوره یا در رکعت دوم نماز افضا بنشیند و اگر نماز سیم یا یک کعبه کار خواهد بود بلکه  
اگر خلاف احتیاط نبود بگویند که تا خیر نماز عدا تا باین حد جایز است و در این ناخیر نماز بنشیند

# کتاب الصلوة

طه در این فرض که در رک بکر که با سوره و انموده بخواند سوره را بخواند یا نکر کند و آن سوره کار  
 نیست هفتما است که وجود نماز مسفر شده و ناخبر شده لکن یقین نداشته باشد بخارج وقت  
 و لکن خوف داشته باشد که اگر فراموش سوره نماید وقت اضطرار بکر که باشد یا وقت اجتناب  
 نماز که چنانکه گفته باشد از کسب و با این چنین که اگر در فرض اول سرور و انخواند در رک اول  
 خوف دارد که وقت نماز با اتم از دست ببرد و اگر سوره را در فرض دوم بخواند در رک اول یا در رک  
 ثانیه یا هر دو خوف از طرد که اجزاء دیگری از مثالی که در سجود و ذکر رکوع و سجود و قیام و غیره وقت  
 واقع شود و بی تردید از این قسم جواز نکرده است خوف در رک ثانیه بلکه اگر بفراموش سوره نرسد که بعضی  
 از اجزاء نماز عصر در خارج وقت واقع شود یا از جانبی باشد که نکرده سوره نماید بقیه که باعث خوف است  
 و در محلی که باعث خوف است از رک اول یا ثانیه یا هر دو ظاهر است که نکرده سوره کار یا با بعضی از این  
 صورت لازم نباشد بلکه مخصص است در نکرده سوره کار یا با بعضی از این که نکرده سوره و اجتناب از وقت  
 فراموش بعضی سوره حرام میباشد چه تمام از مواضع نکرده سوره اینست که شخص بخیال داشته باشد هر چند بجز  
 بول و غایب باشد یا بیخ از مواضع نکرده سوره است که مکلف نرسد که اگر سوره را فراموش نماید یا از  
 او یا حاجت برادر مؤمن او فوت شود چه در نماز این خوف عارض شود یا قبل از شروع نماز بشمار آنکه  
 نرسد که اگر فراموش سوره نماید یا قبل از سوره را تمام نماید اما در رفع و اتمام رکوع نماید که در این وقت جایز  
 نکرده سوره یا قطع آن هفتما از مواضع بکر نکرده سوره و جانبی است اینست که مکلف کمال باشد  
 بدانکه جایز است فراموش سوره در نماز هر سوره که سبب فراموش او فوت وقت شود یا آنکه سوره  
 عزائم یا آنکه سوره و الضحی یا الم نشرح یا الم تر کف بالایلاف باشد که اینها هر یک جزء سوره و بعضی  
 آن میباشد یا جایز است فراموش هر دو سوره اول و هر دو سوره آخر یا بسم الله وسط علی الاحوط  
 بلکه احوط نکرده خواندن است مطمئن که هیچیک را نخواند و اگر در نماز واجب بفراموش کند سوره عزائم  
 را بقصد سوره نماز بکر که فراموش کند بدون سبب نمازش باطل میشود و اگر از بیجه فراموشی است  
 نماید یا بجهت فراموشی یا بجهت نکرده سوره را و سوره دیگر بخواند اگر بعد از فراموشی  
 سجده مانند نشود نماز تمام کند بعد از فراغ نماز فوراً سجده کند احوط است که در نماز برای سجده  
 تلاوه یا تمام نماید و احوط اعاده اصل نماز است هم چنین اگر استماع آیه سجده نماید نماز که در این وقت  
 بعد از فراغ نماز سجده کند و تلاوت نماز تمام نماید و اگر هر دو فراموش نماید سوره را که تمام آن باعث  
 فوت نماز صلواته شود قطع نماید آن سوره را و بکر کند سوره که قوه وقت یا نشود هر چند از نصف

در این فرض که در رک بکر که با سوره و انموده بخواند سوره را بخواند یا نکر کند و آن سوره کار نیست هفتما است که وجود نماز مسفر شده و ناخبر شده لکن یقین نداشته باشد بخارج وقت و لکن خوف داشته باشد که اگر فراموش سوره نماید وقت اضطرار بکر که باشد یا وقت اجتناب نماز که چنانکه گفته باشد از کسب و با این چنین که اگر در فرض اول سرور و انخواند در رک اول خوف دارد که وقت نماز با اتم از دست ببرد و اگر سوره را در فرض دوم بخواند در رک اول یا در رک ثانیه یا هر دو خوف از طرد که اجزاء دیگری از مثالی که در سجود و ذکر رکوع و سجود و قیام و غیره وقت واقع شود و بی تردید از این قسم جواز نکرده است خوف در رک ثانیه بلکه اگر بفراموش سوره نرسد که بعضی از اجزاء نماز عصر در خارج وقت واقع شود یا از جانبی باشد که نکرده سوره نماید بقیه که باعث خوف است و در محلی که باعث خوف است از رک اول یا ثانیه یا هر دو ظاهر است که نکرده سوره کار یا با بعضی از این صورت لازم نباشد بلکه مخصص است در نکرده سوره کار یا با بعضی از این که نکرده سوره و اجتناب از وقت فراموش بعضی سوره حرام میباشد چه تمام از مواضع نکرده سوره اینست که شخص بخیال داشته باشد هر چند بجز بول و غایب باشد یا بیخ از مواضع نکرده سوره است که مکلف نرسد که اگر سوره را فراموش نماید یا از او یا حاجت برادر مؤمن او فوت شود چه در نماز این خوف عارض شود یا قبل از شروع نماز بشمار آنکه نرسد که اگر فراموش سوره نماید یا قبل از سوره را تمام نماید اما در رفع و اتمام رکوع نماید که در این وقت جایز نکرده سوره یا قطع آن هفتما از مواضع بکر نکرده سوره و جانبی است اینست که مکلف کمال باشد بدانکه جایز است فراموش سوره در نماز هر سوره که سبب فراموش او فوت وقت شود یا آنکه سوره عزائم یا آنکه سوره و الضحی یا الم نشرح یا الم تر کف بالایلاف باشد که اینها هر یک جزء سوره و بعضی آن میباشد یا جایز است فراموش هر دو سوره اول و هر دو سوره آخر یا بسم الله وسط علی الاحوط بلکه احوط نکرده خواندن است مطمئن که هیچیک را نخواند و اگر در نماز واجب بفراموش کند سوره عزائم را بقصد سوره نماز بکر که فراموش کند بدون سبب نمازش باطل میشود و اگر از بیجه فراموشی است نماید یا بجهت فراموشی یا بجهت نکرده سوره را و سوره دیگر بخواند اگر بعد از فراموشی سجده مانند نشود نماز تمام کند بعد از فراغ نماز فوراً سجده کند احوط است که در نماز برای سجده تلاوه یا تمام نماید و احوط اعاده اصل نماز است هم چنین اگر استماع آیه سجده نماید نماز که در این وقت بعد از فراغ نماز سجده کند و تلاوت نماز تمام نماید و اگر هر دو فراموش نماید سوره را که تمام آن باعث فوت نماز صلواته شود قطع نماید آن سوره را و بکر کند سوره که قوه وقت یا نشود هر چند از نصف

# کتاب الصلوة

۱۴۱

گذشته باشد اگر وقت و سفر سوره کو چکر داشته باشد اگر سفرند آشنه باشد بزرگ کند  
 سوره قصیره را و قطع کند سوره طویل را و نماز را تمام کند و اگر بدنافله قرآن سوره غلام نماید  
 ضرر ندارد و لکن واجب است که فوراً سجده نماید و اگر نماز بعد از فراغ و اگر نافله واجب شده  
 باشد بنزد و بخوان احوط آنست که حکم فرض را بر احوط اجتناب نمودنست از قرائت  
 دو سوره نامۀ و بعض سوره دیگر بقصد جرتۀ بقصد عدل و کاف و واجب میشود عدل بسبب  
 نمودن بعضی از سوره که شروع بان نموده و جایز است عدل از سوره بسوره دیگر پیش از رسیدن بصفه  
 آن مگر سوره قل هو الله و قل یا ایها الکافرون که عدل از این دو سوره و نماز فرضیه و سبب جایز نیست  
 هر چند بصفه نرسیده باشد بلکه بجز شروع لازم است که تمام کند مگر در دو جمعه که جایز است  
 که عدل کند از این دو سوره و سوره جمعه و منافقین بطوریکه در زمینه الباء مفصل الی او کرده ام  
 بدانکه اگر تمام با غنة و غنة در وقت بسند شون یا تون ساکنه بجز وفه و ن و بر ملون هیچکدام  
 لازم نیست هم چنین قلب بخوان از قواعد قرائت و اشقام از بجز وقف هر جایز است و صحیح است حتی  
 آنکه وقف هر پیش ایشان جمیع است علی الاقوی پس در مثل اللهم صل علی محمد و آل محمد چهار وجه  
 جایز است اظهار شون و ادغام با غنة و غنة و وقف یا بقطع نفس نمودن در کلمه صحیح جایز است  
 چه اینکه حرکت دهند تا کلمه را تا وقف بجز حرکت نباشد یا آنکه حرکت دهند تا وقف بسکون شود هر چند  
 اجتناب از وقف بجز حرکت بهتر است و اگر قطع نفس نکند از او وصل مینامند این در کلمه که آخرش ساکن  
 باشد اشکال است چه هر وصل بعد از او باشد یا نه و اما در کلمه که آخرش متحرک باشد حرکت میدهد  
 او را پس اگر کلمه بعد از او متحرک وصل داشته باشد جایز است وصل بجز حرکت یا آنکه هر وصل را بعد  
 نماید مثل الحمد لله الحمد لله و اما اگر هر وصل را بعد از آنکه فاصله در الحمله شده است باید هم  
 ضرر ندارد و اگر فاصله شده است کلمه بعد از هر وصل را در غلط شده است اعاده نماید کلی پیش از او  
 اعاده ندارد و هر چند احوط اعاده است و اما اگر حرکت دهند مثل فصل شود هر دو کلمه صحیح است  
 اگر مثل فصل شود اقوی بر ختم هر دو و پیش از احوط اعاده هر دو و پیش از آنکه کلمه بعد از او متحرک وصل  
 نداشته باشد پس اگر وصل نماید بجز حرکت اشکال ضرر ندارد و اگر وصل نماید بسکون در کلمه متحرک  
 مثل اشکب بجمیل که بگوید سبحان الله بسکون کلمه اولی اشکال است اقوی جواز است با احوط ترک است  
**فصل پنجم** در کوع است و اجتناب از کوع چند چیز است اول غم شدن یعنی بیکه ممکن باشد سبب  
 جروی از باطن انگشتان بر آوردن و دوم زبان را احوط آنست که کف دست بر آن برسد و زبان را کوع

یا ایها سوره

یا ایها سوره

کتاب الصلوة











کتاب الصلوة

نماید با آنکه تکلیف باشد لکن معصوم باشد با آنکه معصوم نباشد لکن چه پیش از سجده یا پیش از  
شروع بنماز متخیر شده باشد ممکن از نظیر بنموده باشد اما اگر چه نه و ظاهر باشد و یا  
متخیر نباشد معصوم نیز نباشد بعضی از سادات علمای اصفین دانستند نماز با سجده در آن  
سجده و سجده سترجه نباشد و فرموده اند که دلیل بر نواز عدل از سجده با نماز ظاهر نیست  
و بعد از آن فرموده اند که اگر در این صورت ایستادن بدو نماز با یکی یا سجده و دیگری یا ایستادن یا سجده  
شاید احوط بوده باشد صلوة با ایما و مقدم بدارد بر صلوة با سبب و در صورتی که ممکن از  
نظیر چه بنموده باشد اگر ممکن از نظیر باشد نماز با سجده و مقدم بدارد بر نماز یا ایما تمام  
شد کلام آن بر کوار و مختار در این فرض سقوط سجده و اکتفا بنماز یا ایما در حال ایستادن  
میشاید و احتیاط بطریق پیش که مذکور نمودیم و فرضی که بخاسته غیر معتدیه باشد اگر ممکن یا  
مکین از سجده بر شخص یا بخش العین سجده نیز ساقط نیست باید که مقدم بدارد سجده بر منجز هر چه  
آن شخص از جمیع چیزی باشد که سجده بر او جایز نباشد بشرط آنکه امر و از یکستان یا نخاسته نباشند  
و اما اگر شخص از قبول و عاقل و معنی بخوان باشد شخص العین مرفوع محل استکمال میباشد و اگر امر  
شود مناسبت و منجز یا محل طاهر که بلند از چنانها را نکشت یا محل است طاهر که زیاده بر چنانها  
انکشت گردد باشد و ندانست که بر هیچ یک از این محل طاهر خصوص اگر کور باشد و احتیاطا در نماز  
اوله میباشد و اگر امر و او شود مناسبت طاهره الا بجمع السجود علیه مثلند پیشی و غیر آن از جلد و استخوان  
و چیزی که سجده بر او صحیح است با لذات لکن بخش باشد مثل زمین بخش که اخذ بخش مقدم بدارد  
سجده بر طاهر یا چنانچه بعضی از سادات مشایخ ما تصریح بان نموده اند ولیکن چون بعضی دیگر از سادات  
علمای ما ترجیح و مقدم احدی را بر دیگری اشکال نموده اند و احتمال تغییر و بغایت قوی دانستند  
در وجائی که احتمال جمع ممکن نباشد بدو دفعه نماز کردن و یا امکان جمع در مرتبه نماز کردن را لازم  
دانستند احتیاطا اوله میباشد و اگر امر و او شود مناسبت بخش الا بجمع السجود علیه یا بجمع السجود  
علیه مثلند از تمام بجمع السجود علیه و اگر امر مختص شود بر سجده بر مرتفع زیاده بر چهار انگشت  
یا بر منخفض زیاده بر آن ظاهر است که منغین است سجده بر اخضر چنداگر نماز دیگری نماید با ایما  
بدل سجده بر مرتفع یا منخفض بکمان دیگری نماید یا ایما و سبب آن محل سجود در فرض بلند  
و یا مستقیم محل قدم در فرض پست احوط خواهد بود و اگر عقیده یا سهوا یا جهلا یا اضطرارا سجده  
مؤدبر بلند و یا منقاد بخش و قبل از شروع بدو که منهد کوشد یا آنکه عالم شد با آنکه اضطرار

علی از خون خشک شده کمر از در هم با بیدادان باز آید بر آن فرجی منجی بر عین لیس



# کتاب الصلوة

۱۲۰۸

از سجده ممکن است محض با بصر السجود باشد بن منافی لان است محض با بصر السجود با سجده  
 هر چند با بصر باشد هر چند با بصر نباشد که قبل از سجده با بصر نباشد که وقتش در صف صام و مین با  
 انظار اولاد فو او سجده کند و بعد از سجده نماید این قدر مختلف از منافی تمام خصوص بنظر  
 محض با بصر و اجزای ندارد با آنکه آن محض با بصر السجود علیه را دو مشتمل بر این است که محض با بصر  
 السجود بنظر منافی نماز و اثنای نماز ممکن نباشد پس اگر وقت مضوی است بطوریکه اگر نماز را  
 قطع نماید با محض با بصر السجود علیه نماید وقت نماز منقضی میشود و این صورت قطع نماز جایز نیست  
 بلکه نماز را تمام نماید و اگر بنظر منافی کور در سابق از ثوب معدن بخوبی که گذشت سجده را بعد  
 از نماز حوط است چنانچه اولی ندارد و اعاده این نماز است و خارج وقت و بعد از محض با بصر السجود  
 علیه که وقت موقع است نماز را باطل کند و بعد از محض با بصر السجود علیه سنیفات نماز را  
 و بداند که شرط است و محض با بصر السجود است که با بصر السجود علیه به پیش از محض با بصر السجود  
 سجده نماید سجده بر جای آورده و این سجده صحیح نیست علی الاقوی بلکه از سجده تقاب او بچند وقت  
 شده از محض با بصر السجود علیه بنظر منافی است اگر آن جهت ضرورت و احتیاط امر مکلف منصرف شود و  
 نمودن بر کمال آنکه پیش از این قرار نمیکند بعضی از مشایخ ما اعلی الله مقامهم فرموده اند که سجده  
 نماید بر کل با آنکه قرار نمیکند و اعناد و قرار گرفتن پیشانی در این وقت لازم نیست بلکه فرموده اند  
 که اگر زمین بفضی کل باشد که اگر نخواهد بخیر معارف نماز کند خیر او کل الوده میشود و در حین  
 حال جان است که بعد از رکوع بخیر متعاف و رفع رأس نموده و پیشانی بر سجده نماید بلکه فرموده اند  
 که واجب نیست باز وقت نشستن از برای تشهد علی الاقوی این هر چند حکم خالی از انشاء نیست و کسی  
 چیزی با بصر السجود علیه بوده و بعد از آن شک نموده که آیا خارج شده یا نه بنا بر عدم ترجیح بیک  
 و در عکس بیکسان حکم نماید اگر حاله سابقه معلوم نباشد محض با بصر السجود علیه را با بصر السجود علیه  
 و اگر بنظر منافی موضوع محض با بصر السجود علیه باشد بر هیچ جا مکان آن نکند مگر آنکه پیشانی گذاشته شود  
 بر پیشانی منافی محض با بصر السجود علیه محض با بصر السجود علیه در محل مشتمل بر صورتی است که جایز بگرد  
 نماز را مگر و کند تا علم بر رساند که سجده بر زمین یا کرده و فصل فقه در تشهد است بدانکه  
 واجب تشهد و نماز و رکعت بکبر و در سه کف و چهار رکعت در سه کف و واجب تشهد در سه کف و چهار  
 جز اول خواندن شهادتین و کبر یا بنحویکه بگوید که لا اله الا الله وحده لا شریک له و آنکه  
 آن محمد عبده و رسوله اللهم صل علی محمد و آل محمد و در هر خواندن تشهد

عنه  
که هر دو سجده  
نماید

عنه  
و بعد از آنکه نماز تمام شود



# کتاب الصلوة

بداند نماز است و حرف بزند خواه بکفر یا بمعنی باشد یا بدو و هر چند بمعنی باشد پس اگر ذکر و  
 و فراتر از آن نام بگذارد داخل رکلام بجای نیست چنانچه اگر سهواً تکلم کند یا عث بطلان نماز نمیشود  
 بلکه موجب سجده سهو و توبه است چنانکه پیش از هر قنوه مورد توبه یا برای قنوه دو سه اگر با صدا باشد  
 و عمد او احتیاطاً این باشد احوط احتیاط آن که هر چند توبه میباشد هم چنین احتیاطاً آن که هر چند توبه  
 امر بنویس احوط است چنانچه احتیاطاً آن که هر چند توبه مورد توبه میباشد اما عاده نماز است و اگر توبه  
 احتیاطاً برای قنوه شخصی یا قنوه مورد توبه که بر از جهته بر سر اخر و سوره چیست پس ضرورت ندارد و  
 اما اگر بر توبه اهلین طهارت روحی لهم الفدا و جعلهم الله لنا شفعا و غیره ندارد و آنست که این  
 گفتی بعد از حمد نماز آنکه در صفت اهل سنت بیجا غرض باشد سهواً ضرورت ندارد و همچنین  
 منافع اهل سنت نیز ضرورت ندارد و هفت قسم است پس نماز کردن آنکه در صفت اهل سنت بیجا غرض  
 شود هفتم بواجب و اجتناب نماز کردن طهر زیاد و کم کردن آنکه از کمال نماز خارج عدا حیرت سهواً  
 و هم چنین باید کردن واجبی و اجتناب نماز را عدا دهر مخفی شدن از قبل عدا بداند که اگر کسی در  
 اشیا و نماز بر صلی سلام کند و احتیاطاً بر صلی که این جوابی است سلام او بدین زیاد یعنی بواجب و عطف  
 با بلفظ صبر جمع و جوابی بر او نیست که صبر سلام بلفظ مفرد باشد اگر سلام کند بر نماز گذار یا  
 زیادتی و وجه الله و بر کانه یا زیادتی یکی از این دو کلام او زیادتی در جواب لازم نیست چنانچه در  
 نماز نیز لازم نیست بلکه در نماز احوط اسقاط زیادتی میباشد اگر سلام کند زن باشد جواب  
 سلام او لازم است هر چند زن بکانه باشد پس بجز در مواردی که در نماز باشد جواب زن و فق نماید  
 تا آنکه جوابی هدا بصغیر که مناسب میباشد بقصد توبه یا بصغیر که مناسب است باشد بوقت و  
 توبه که در نماز باشد و جوابی زن و فق نماید تا آنکه جوابی هدا بصغیر که ببرد جواب میدهد و اگر در  
 غیر نماز باشد و فق نماید تا آنکه جوابی هدا بصغیر که مناسب است باشد بقصد توبه یا بصغیر که  
 مناسب است باشد چنانکه است سلام کردن بر نماز گذار بلکه بعضی حکم بعدم گواه کرده اند هر چند  
 در وقت نیست که سلام بر نماز گذار را واجب باشد خصوص وقتی که باعث اعتناش حواس نماز گذار باشد  
 یا چنانچه نیست بر نماز گذار است که در سلام بخت نه بقصد فرار و نه بقصد عا و اگر سلام  
 کند در سلام قصد شخص خاص نموده و احتیاطاً بر آن شخص مخصوص در سلام چنانچه نماز باشد  
 چهره نباشد چهره و بیجا غرض نباشد اگر اشاره کند بکسی و سلام را بجا نماید و لکن آن  
 غیر او را بمرور عمد یا خطا مدویر اشاره میباشد پس واجب است در سلام بر او آنکه اشاره بجا نماید

از ک

در مقام

نماز است و اگر کسی در نماز باشد و بواجب و اجتناب نماز را عدا دهر مخفی شدن از قبل عدا بداند که اگر کسی در

اگر در اشاره خطا نموده باشد اما اگر خطا از خود شخص نموده و در اسم مدار اسم مبتدا و مفعول  
 اشاره با و شد جواب لازم نیست و اگر سلام شخصی و کافند اندک مفصل و تواتر بود باید بگوید واجب  
 نیست هر چند در مبتدا جماعه باشد که بر این جماعه سلام نموده بلی اگر شخص بر جماعه سلام نموده و یکی  
 از اهل این جماعه بداند که او را هم قصد کرده و داخل در سلام بوده بانه بنا بگذارد بر آنکه داخل بوده  
 مگر آنکه مخالفان معلوم شود که اگر شخص بر جماعه سلام کند یکی از این جماعه که داخل در سلام بودند  
 اگر در سلام کند از دیگری ساقط نیست بلکه اگر یکی از این جماعه در نماز باشد و سلام نکند بعد از سلام  
 دیگران هر چند جواز در نماز کند و در این حال غالی از خود نیست و اگر در مبتدا این جماعه صبیحه مهتر  
 یا کافر یا دیوانه در سلام نموده از دیگران ساقط نمیشود جواب سلام چنانچه پیشتر پیشتر باشد  
 یا خواصیده یا صبیحه مهتر یا کافر سلام کند لازم نیست جواب سلام بلکه اگر سلام کند بعد از سلام  
 یا فاصله کافر شود یا بمهر یا بجموعه شود لازم نیست جواب بلکه اگر سلام کند در آن واحد بکشد  
 و بخواند و در شود که قابل مخاطبه نباشد جواب ساقط است بطریق است چنانچه احوط در صبیحه مهتر  
 جواب بلی در نماز است چنانچه اولی بجمعه محقق در رسوم و ادب محفوظ بود و در آن موضع از نماز و قضا  
 اینست که اگر قضا کند در جواب سلام کافر بلفظ علیک یا علیکم و اگر ضم لفظ سلام بعلیه یا علیکم  
 نماید بکسر سین لفظ کند یا بفتح سین لفظ کند و معنی دیگر او قصد کند هر چند سهوا یا غفلا و قضا  
 قصد می یابد و معلوم نیست چنانچه وجوب جواب سلام مخالف نیز معلوم نیست و اگر شد شکی که سلام کند  
 مسلم است که کافر را خطا و الا سلام و راو الکفر نماید چنانچه در غسل و تبتک و شستن واجب است و سلام  
 فوراً و انما کلمه یا کلام یا فوراً و بدون لفظ یا سیر یا شدت یا مانع فوراً نیست و اگر احوط آن بنوریه نموده  
 بخوبی که زمان رد بگذرد واجب نیست در سلام علی الاقوال هر چند احوط است و غیر نماز بجمعه و سلام  
 بعضی از علما که جواب سلام را واجب دانسته اند هر چند که نماز زیادی فاصله شده و اگر جواب سلام  
 را در نماز ترک نموده نماز او صحیح است خصوص اگر نماز آن بزرگ مشغول بواجبات یا مستحبات نماز باشد  
 یا شد بعد از گذشتن زمان تسبیح بواجبات نماز یا مستحبات نماز یا بعد از احوط اعاده نماز است  
 یا احوط آن بر فوراً و اگر جواب سلام را داده در نماز و لکن نه بمثل اگر سهوا یا شدت می یازد  
 و اگر عمد باشد یا جاهل بمسئله باشد اعاده نماز نماید مگر آنکه قصد عام نماید بعضی از علما  
 علما ما ضرر می نموده اند که صیغه سلام مخصوص رجحان صیغه مبتدا سلام علیکم و سلام علیک و  
 السلام علیک و السلام علیکم و بعضی منزهتاً نموده اند و اول و اولیست ثانی احوط است پس



# کتاب الصلوة النبی

۱۵۲

والبعض یقول علیک السلام وانه لا یجوز ان یقولوا هم جینز ولبعض یقین جواب سلام علیک  
یا سلام الله علیک یا سلام مرتد مثل اینکه بگوید سلام علیک یا سلام یا ایها النبی ان یقول  
قد یافق ودر وسط باد و آخر بخوبی که از صوته و همنه سلام خارج شود یا آنکه بگوید یا ایها النبی یقول  
سلام یا ایها النبی صلوات الله علیک سلام کند یا همنه بخوبی که نشود سلام بخوبی را اخذ و هر چند علم حاصل  
شود سلام کردن از غیر طریقی شنبک یا آنکه تلفظ سلام نکرد یا شاید بلکه نوشته یا اشاره نموده  
نماید مگر آنکه اگر خبر نباشد قصد سلام نماید یا اشاره و حرکت زبان یا بخوبی یا بشک که صد سلام  
نماید مثل صلوات الله علیک یا ایها النبی و شری و طلاق و اسلام و ایمان و انکار و اقرار و نحو اینها  
یا آنکه معصیه کند و سلام خود مثل اینکه از اجنبه سلام کند یا قصد کند که اجنبه از شنبک صورت  
او مثلث نشود و لغت عرب یا آنکه در سلام قصد تعجب و اکرام نداشته باشد بلکه قصد احترام  
یا طعن نماید یا آنکه بصحبتا یا بلباس سلام کند یا آنکه همانا یا سلام یا آنکه قصد نماید  
یا آنکه مکرر کند سلام را بر یک شخص مجلس واحد بعد از تمام جواب هر چند صد سلام در اشت  
از یک محل یا مل پیشیا و خوب نزد نیز محل یا مل پیشیا و اگر هم وجوب دفاتل شود و بدین خوانش  
نیز کافی پیشیا مثل سلام یا جواب سلام غرضی الا حوط استیجاب یا حوط استنکد در سلام و قصد فرقی  
نماید و اگر صیغه سلام خاط باشد یا صورت جواب باشد نماید و غیر نیاز علی الا حوط بلکه در غای  
هم علی الا حوط و لکن صیغه فرانی یا بقصد عام علی الا حوط بلکه هر وقت که از برای نیاز گذار اشکالی  
در جواب سلام حاصل شود یا بجهت ندانستن مسئله یا بجهت تحقیق نکردن صیغه سلام کند یا آنکه سلام  
کند یا بجهت صیغه سلام نموده رد نماید یا صیغه سلام علیه السلام یا صیغه فرقی یا بجهت جهالت  
بفصلت عا و اگر سبب دیگر صیغه رد در جواب یا بجهت فراموشی شود یا عاده فراموشی نماید یا عاده  
نماید و جواب سلام نیز مثل خود سلام هر وقت عدم تغییر همنه عدم تردد و یا او مستحب است  
شنوایان سلام و واجب است شنوایان جواب سلام بنابر قوی و لکن بخوبی متعارف که اگر کسی نموده یا آنکه  
بجهت غیر فرقی یا شنبک یا بجهت فراموشی یا این لازم نیست بلکه اگر در نماز باشد یا در غیر نماز  
باشد یا در نماز یا در غیر نماز یا در جواب شنوایان یا حوط در کمال کمال است که اشاره بود  
نماید یا آنکه در غیر نماز یا در سلام او نموده و اگر فرض شود که اصل در سلام یا اسماع از غیر متعارف  
موقوف بقطع نماز باشد اگر وقت نماز صیغه یا باشد خوب یا یا اسماع از صاف است و اگر وقت  
نماز صوم باشد و در نماز که قطع نماز یا بجهت جهالت یا بجهت تحقیق یا بجهت فراموشی یا بجهت جهالت یا بجهت







۱۰۰  
 ۱۰۱  
 ۱۰۲  
 ۱۰۳  
 ۱۰۴  
 ۱۰۵  
 ۱۰۶  
 ۱۰۷  
 ۱۰۸  
 ۱۰۹  
 ۱۱۰

# کتاب الصلوات

۱۸۲

این کتاب از کتب معتبره است  
 و در بیان احوال و عیال  
 و در بیان احوال و عیال  
 و در بیان احوال و عیال  
 و در بیان احوال و عیال  
 و در بیان احوال و عیال  
 و در بیان احوال و عیال  
 و در بیان احوال و عیال  
 و در بیان احوال و عیال

نشستن و بنشیند و موضع ایشان و فریاد کند اما شایسته نماز چهار رکعتی پس هر چند ختم است  
 اول شک و نماز چهار رکعتی میان دو سر بر اگر قبل از اتمام سجده بنشیند باطل است و اگر بعد از  
 اتمام سجده بنشیند بنا بر این و سر بگذارد و نماز تمام کند بعد از آن یک رکعت نماز از این راه باید و رکعت  
 بیجا آورد و اتمام سجده نیز حاصل میشود پس در داشتن از سجده تا بنشیند و در رکعت چهار رکعتی  
 شک در حال سجده است چه قبل از اتمام سجده یا بعد از آن یا در رکعت چهار رکعتی یا در رکعت اول  
 کند بیک رکعت نماز از این راه باید و رکعت نشسته بیجا آورد و در سجده شک بنشیند و چهار رکعتی اگر قبل از اتمام  
 سجده است باطل است و اگر بعد از اتمام سجده بنشیند صحیح است بنا بر این چهار رکعتی یا در رکعت اول یا در رکعت  
 رکعتی نماز از این راه باید و چهار رکعتی شک بنشیند و در رکعت چهار رکعتی یا در رکعت اول یا در رکعت  
 است و بعد از اتمام سجده بنشیند و چهار رکعتی یا در رکعت اول یا در رکعت رکعتی نماز از این راه باید  
 ایشان و بعد از آن در رکعت نشسته بیجا آورد و در سجده شک بنشیند و چهار رکعتی یا در رکعت اول یا در رکعت  
 دوم یا در رکعت چهار رکعتی یا در رکعت اول یا در رکعت رکعتی نماز از این راه باید و رکعت نشسته بیجا آورد و در  
 غیر این دو قسم باطل است و در حال از اشکال نیست ششم شک بنشیند و چهار رکعتی یا در رکعت اول یا در رکعت  
 نهم یا در رکعت چهار رکعتی یا در رکعت اول یا در رکعت رکعتی نماز از این راه باید و رکعت نشسته بیجا آورد و در  
 و در غیر این قسم باطل است و در حال از اشکال نیست ششم شک بنشیند و چهار رکعتی یا در رکعت اول یا در رکعت  
 میشود و در رکعت چهار رکعتی یا در رکعت اول یا در رکعت رکعتی نماز از این راه باید و رکعت نشسته بیجا آورد و در  
 هفتم شک بنشیند و در حال از اشکال نیست ششم شک بنشیند و چهار رکعتی یا در رکعت اول یا در رکعت  
 و بعد از فراغ آن بنشیند و چهار رکعتی یا در رکعت اول یا در رکعت رکعتی نماز از این راه باید و رکعت نشسته بیجا آورد و در  
 بنشیند و در رکعت چهار رکعتی یا در رکعت اول یا در رکعت رکعتی نماز از این راه باید و رکعت نشسته بیجا آورد و در  
 سبب شک مقدم باشد چه نماز در هر حال یا در رکعت اول یا در رکعت رکعتی نماز از این راه باید و رکعت نشسته بیجا آورد و در  
 نیست علی الاقوی و در سجده شک بنشیند و چهار رکعتی یا در رکعت اول یا در رکعت رکعتی نماز از این راه باید و رکعت نشسته بیجا آورد و در  
 باشد محل فعل اول بنایی بنشیند و چهار رکعتی یا در رکعت اول یا در رکعت رکعتی نماز از این راه باید و رکعت نشسته بیجا آورد و در  
 شک کند و از آن بعد از خول و نماز یا در رکعت اول یا در رکعت رکعتی نماز از این راه باید و رکعت نشسته بیجا آورد و در  
 باید رکعتی از اینها بعد از خول و نماز یا در رکعت اول یا در رکعت رکعتی نماز از این راه باید و رکعت نشسته بیجا آورد و در  
 لاحق بیک رکعت بعد از خول و نماز یا در رکعت اول یا در رکعت رکعتی نماز از این راه باید و رکعت نشسته بیجا آورد و در





# کتاب الصلوة والجماعة

۱۵

و در بگرداندان جماعت و هر که در بگرداندان جماعت مسلمانان واجب بر مسلمانان جنبه اول  
است منبأ الی الله او واجب بر هر آن که در بگرداندان جماعت مسلمانان جنبه اول  
پس اگر حاضر شد و با او ایستاد و او را این حدیث و مثل آن محمول بر او بود و یا بدین  
مبایست که هر که نماز جماعت را واجب نیست یا آنکه محمول است جماعت واجب بر جماعت با حقه اما  
و نیز فرمود که هر که نماز پنجگانه را در جماعت بگذارد پس کان هر خبر را و بر سر پیشین شهید علیه السلام  
از حضرت پیغمبر نقل کرده که فرمود اگر کسی در جماعت حاضر نمیشود بگویم بنشیند و او را  
و ایضا از ابن زبیر روایت شده که بنشیند سر نفر که در فریضه باشند و با آنکه بر او ایستاده شود و  
میان ایشان نماز مگر آنکه مسلط میشود بر ایشان سلطان پس سر او بنشیند بر اهل ایمان و آن نماز جماعت  
خصوص در نماز صبح عشاء که در جماعت کسب می کند از بنشیند شیطان آن نماز جماعت در صبح  
عشاء بلکه در بعضی از اوقات که هر که نماز جماعت را مقابل بنشیند چهار رکعت بنشیند که هر که گفت سبحان  
تو است در روز خداوند عالم از عبادت تو و اوقات این شخص عالم ثواب بزرگتر از آن بهر رکعت است  
بلکه در حدیث است که نماز جماعت افضل است از نماز در مسجد کوفه یا آنکه نماز در مسجد کوفه برابر است  
هر آن نماز بلکه در حدیث است که اگر عدد نماز و مومنین از ده بگذرد ثواب از نماز ده کسب می کند و خداوند  
چنانچه وارد است از ابو سعید خدری که او گفت که حضرت پیغمبر فرمود که آمدن زن من جماعت را با خداوند  
هزار مرتبه بیشتر از نماز پیش از این گفت محمد بن سنان که پرسید که کار تو سلام بر شما را و او هدیه  
بر او فرستاد که نفرستاده این و هدیه بر او است و این سخن را باقی گفت که آن است و هدیه گفت  
سر گفت نماز و نماز پنجگانه در جماعت گفتیم ایچو بنشیند و ثواب است و جماعت گفت ایچو بنشیند و کس  
باشند و بنشیند حق تعالی هر یک از ایشان بهر رکعت ثواب صد پنجاه نماز چون سر کس باشند و بنشیند  
برای هر یک بهر رکعت ثواب شصت نماز چون چهار کس باشند و بنشیند برای هر یک بهر رکعت ثواب  
دو و بیست نماز چون پنج کس باشند و بنشیند برای هر یک بهر رکعت ثواب صد و هشتاد و پنج نماز و چون  
شش کس باشند و بنشیند برای هر یک از ایشان بهر رکعت ثواب صد و هشتاد و پنج نماز و چون هفت کس  
باشند و بنشیند برای هر یک از ایشان بهر رکعت ثواب صد و شصت نماز و چون هشت کس باشند  
و بنشیند برای هر یک از ایشان بهر رکعت ثواب صد و هشتاد و پنج نماز و چون نهم کس باشند  
و بنشیند برای هر یک از ایشان بهر رکعت ثواب صد و شصت نماز و چون ده کس باشند  
و بنشیند برای هر یک از ایشان بهر رکعت ثواب صد و هشتاد و پنج نماز و چون زیاده باشند

که در حدیث است

۷ آمده





# کتاب الصلوة فی الجماعة

۱۶۲

انکه

موضع قدم امام پس از بلند شدن و پیشانی او بر جایست که امام در مکانیست یا بلند یا مأوود و یا بلند بشرط  
که بلند و پیشانی پاد او جدا نباشد که از صوت بلند آید و در مثل مأوود و در سینه مسجد که بلند  
مرتفع باشد یا بلند امام در سرلاب مسجد یا در میان مسجد یا بلند است یا آنکه مأوود نماند که بلند  
امام خود یا مأوود بین دیگر نمازها هر چند در بعضی از احوال صلوة باشد چنانچه پیش و در جبهه و یا  
راست یا چپ پس اگر پیش امام و مأوود جایلی باشد که مانع شود مأوود از مشاهده امام و در  
احوال نماز یا آنکه در میان مأوود بین جایلی باشد که بسبب این همگی از نصف عقبی هیچ یک از نصف  
پیش بلند نبیند از جانب راست خود و چپ خود نیز نبیند کسیر اگر انگار امام یا مأوود را ببیند  
افتد یا طلست بشرط آنکه آن مانع منع نماید از دیدن در جمیع احوال نماز و این شرط در حق هر دو است  
و اما از پس این است که افتد کند بود در پشت بر او یا پاره بشرط امکان مابعد از جهت علم یا  
امام و اما اگر افتد کند پس در حکم او مثل مردانست که مشاهده امام یا مأوود شرط است بنویسند  
که گذشت علی الاحوط چهارم آنکه امام بگوید یا بلند پس اگر منهدم باشد و افتد یا بلند بگوید یا بلند  
زمان افتد یا بلند طلست اگر در وقت یا هر نماز گذارد و بعد از فراغ هر یک بگوید یا بلند یا ما  
نویسند نماز شان صحیح است اگر هر یک گویند که من مأوود بودم نماز هر دو باطل است اگر فرض  
شود که هر یک حد خود را خوانده اند یا از اعاده نماز نمایند علی الاحوط و اگر بعد از نماز دانستند  
که هر یک بقصد مأوودیت از امام کرده اند یا بقصد امامت از احوط اعاده است بنحوی که امام معتبر  
باشد یا شاه یا امام یا بصفتی پس اگر امام امامت کند یا نباشد یا همان امام کاظمیست یا غیره که معتبر  
حاصل و اگر امام معتبر باشد اسمهای ایشان مختلف باشد اسم نباید انداختن اسم که نامشکند  
و اگر ندانند اسمشان یا آنکه اسمها ایشان مختلف باشد یا نباشد یا نباشد یا نباشد که با این امام افتد میکنند  
یا نبیند کند بوصف و نشان یا این طریقی که افتد میکنند یا ما میگوید پیش و پس یا بلوی من امامت میکند  
ششم آنکه امام بالغ باشد مگر آنکه طفلی امامت اطفال نما بگوید این شرط در حق غیر امام عصر است  
پس اگر امام عصر غیر بالغ باشد افتد یا با وضو و نماز دیگر برای غیر است از افتد کردن یا امام غیر  
معصوم که بالغ باشد هفتی آنکه امام مافل باشد پس اگر در توان باشد هیچ نیست بلکه بعضی منع  
کرده اند از افتد یا بصفتی و آن صفتی و اگر که هر عاقل و کافی و توانمند در حال عقل افتد کردن یا در  
مکروه است آنکه امام حرام زاده نباشد پس اگر معلوم باشد که حرام زاده است از جانب پدر و یا  
یا یکی از اینها علی الاحوط افتد یا و جایز نیست اما اگر معلوم نباشد کسیکه حرام زاده است و ولد از آنها

یا بلند

# کتاب الصلوات فی الجماعه

و ثابت نشود و ولد از نابود افتد با و صحیح است و ولد بعضی بخوان و ولد از نابود نشوند علم آنکه ما  
جماعه مؤمن ثقی عشر باشد پس جایز نیست که نذا کردن بکافران یا کفار یا غیر طایفه ثقی عشری  
و کما آنکه عادل ثقی عشری باشد پس جایز نیست که نذا کردن بکافران یا غیر طایفه ثقی عشری یا سنی  
اکرام غیر ثقی عشری و غیر عارف بخوان اهل بیت باشد مستحب است از برای ثقی عشری و عارف و غیر  
اهل بیت که جماعه حاضر شود در صفا و الاشیان باشد اذان و اقامه بگویند بحسب ظاهر  
بصوت افتد در صفا و الاشیان باشد لکن نماز از برای خود بکنند هر چند در کعبه و مسجد و غیره  
و قیام با ایشان مناجات نمایند فلان الله است بخواند اگر چه نماز چهار مرتبه باشد بخوبی بفرمایند  
و اگر در نماز فراتر امام فارغ شود پیشتر بگویند یا امام فارغ شود و بر کعبه برود و اگر امام در وقت  
فارغ شود قطع فرائض سوره نماید بلکه قطع فرائض چند نیز نماید هر چند بعضی بگویند که نه  
همه سوره را در کعبه و مسجد بخواند و سوره اعاده است هم چهار نماز اولی آنست که پیشتر نماز اول  
در خانه بکند بعد جماعه ایشان حاضر شود و با ایشان اعاده کند تا آنکه ثواب کامل فایز شود چنانچه  
در حدیث پیشتر که کسی که نماز کند با ایشان در صفا و الاشیان که نماز کرده باشد و غیب سوره خدا  
در صفا و الاشیان ثابت میشود و عدل از شهر میسرود و نیت هاده و عادل بلکه بکمال نیت که این  
شخص در سفر و حضر و در خلوه و اشکارا از خداوند خود خائف است و اجتناب از احوال او دارد و عجز  
و انزاع میکند چنانچه هر گاه در صفا و الاشیان قضا میکند آنرا که مرتکب نشود و از نیت ترک میکند چنانچه  
ثابت میشود عدل با اختیار که مصلی امام و اسقف و حضرت این خورده باشد که این امام فی الواقع نماز و  
نویز و پادشاه و صفا و الاشیان و عدل از شهر میسرود و نیت هاده و عادل بلکه بکمال نیت که این  
و منافی است با نیت و نیت با نیت و عدل از شهر میسرود و نیت هاده و عادل بلکه بکمال نیت که این  
خلاف عاده ندارد بلکه جایز است که اگر نیت کنیم دو عدل از نیاز کردن جمعی از معتقدین در پیشتر  
شخصی که مظنه حاصل شود بخوبی انقضای بلکه خواه نیست که علاوه بر ایشان و اجتناب از شهر هاده و عدل  
و عدل واحد حکم ما که شرع بر عدل از مظنه بعد از کافینت لازم نیست علم بعد از کافینت  
غالباً ممکن نیست چنانچه شرط نیست در حضور عدل از حضور بلکه باین نحو که نیت مفایه و ایمان را  
بر او سهل است اما باشد مثل بنا و کاتب و میان کاتبه و خوان بلکه حصول ان حالت کافینت هر چند  
بموشه بلکه را سینه نرسیده باشد ظاهر اینست که کافینت در حکم با سلام و ایمان اظهر و ایمان  
و اسلام بلکه و نحو شخص در بلاد اسلام با ایمان کافی است و حکم با سلام بلکه و حکم با ایمان و

بلکه اگر  
اعاده



# کتاب الصلوة فی الجماعه

مثل جهرا خفانه نجاسة و سهو و غیا و کان که مامو با عاده نباشد افتاد باشد صحیح است چنانچه از  
 ماموع شده باشد یا شد و صحنه نماز امام از جهرا مثل نماز یا اجزاء نماز یا صحنه نماز یا صحنه نماز یا صحنه نماز  
 و افتاد کند هر چند ظن بقضا باشد چنانچه اگر ماموع نزد یک نماز یا صحنه نماز یا صحنه نماز یا صحنه نماز  
 یعنی یک صحنه جماعه و جماعه حاصل شود مثل صحنه جماعه و جماعه و کل و مشرب بخوان که بگویند  
 یا امام نماز میکنند در عقب او نماز میکنند که اگر ماموع بپایان و در امام و از ماموع دیگر نیز باشد  
 و انصاف انداخته باشند در پیش و در دو جانب است و در دو جانب چپ افتاد در پشت نیست بل  
 کفایت میکند و فرقی نیست یکی از جوانب سه کانه و تسبیح و ماموع از ماموع دیگر یا از امام و هر  
 است که بگویند که از یک یا دیگر بپایان و در پس و در زیاد مانع است نه هر دو و احوط ملاخط  
 اینست که زیاده از کام نباشد چنانکه صحنه نماز و در امام قبل از صحنه نماز یک امام یکبار  
 الاحرام بگویند و هر چند که راست اند و هر چند که صحنه نماز و احوط عدم اکفای بطریق مضموم باشد  
 بلکه اقتضا بر طبق و هر چه نماز شود و هر چه یکبار اگر در صحنه نماز یکبار باشد و در صحنه نماز یکبار  
 ستر و صحنه نماز یکبار باشد یا این که صحنه نماز یکبار باشد یا این که صحنه نماز یکبار باشد یا این که صحنه نماز یکبار باشد  
 حاصل شود صحنه ماموع و امام و هر چه نماز یکبار باشد یا این که صحنه نماز یکبار باشد یا این که صحنه نماز یکبار باشد  
 پس اگر این دو در دو طرفی باشد که امام پیش نمیشود و از ماموع چپتر افتاد و در کفایت خیر ضرر ندارد  
 و اگر در دو کفایت اول باشد افتاد باطل میشود و خود را نزدیک امام یا ماموع دیگر کردن فائده ندارد  
 بل بعد از نماز یکبار و صحنه نماز یکبار صحنه نماز یکبار بعد از نماز یکبار صحنه نماز یکبار بعد از نماز یکبار  
 هر چند احوط آنست که هر چه نماز یکبار ماموع بعد از نماز یکبار پیش از امام یکبار بگویند یا افتاد چنان  
 نیست که هر چه نماز یکبار از یکبار فارغ شوند که معان هر یک تمام شود یا افتاد باطل است علاوه  
 شانزدهم هر آنکه افتاد در نماز واجب باشد چه در پیش و چه در عقب و چه در صحنه نماز و قضا و قضا خود یا  
 یا از غیر و قضا یا از غیر چنانچه از اسبغ یا با تبرع چه غیر و صحنه نماز یکبار و صحنه نماز یکبار و صحنه نماز یکبار  
 طواف که افتاد یا نه اهمه چنانکه هر چند که افتاد و خصوص صلو و طواف و قضا از غیر  
 و غیر تبرع یا اسبغ یا خصوص اگر قضا غیر یقینی نباشد بلکه احتیاطا باشد ارجح است برای کسی که  
 افتاد او واجب نیست که هر چه نماز یکبار پیش از آنکه نزل کند افتاد او نماز یکبار بپایان و مثل آن و  
 شده و هر چه نماز احتیاطا که واجب باشد بجهت محض علم مثل نماز در جهرا چنانچه در حال نشاء  
 قبل و هر چه نماز یکبار واجب شود بجهت نشاء مثل نماز احتیاطا هر چند امام و ماموع هر دو نشاء

ع  
امام

کند

هر چند که افتاد

# کتاب الصلوة الجامعة

۱۶۶

که افتاد در اینها جائز است بی زوال افتاد در اینها چنانچه گذشت احوط است برای کسیکه افتاد را و  
واجب باشد و اگر نماز امام جمعی باشد افتاد کردن باطل است مگر در چند موضع مثل نماز  
طلب باران و نماز عید هنگامیکه شرایط و وجوب جمع نشده باشد نماز یک نفر ای کراه شود  
و بعد بخواند که جماعه کرده شود و نماز روز عید غدیر چنانچه در روایات است جمعی نیز  
فوقی داده اند و جواز افتاد نیز خالی از شبهه نیست هر چند احوط ترک است هر چند آنکه نماز مأموم  
یا نماز امام در صورتی که هفت مثل باشد هر چند باید و کرد در وقت داشته باشد پس جائز است  
افتاد کردن نماز صبح در آن نماز ظهر و عصر و عکس آن و لکن جایز نیست افتاد کردن نماز بومبته  
مثل نماز صبح و آنرا که خوف خشونت و زلزله و نماز جفای و عتیک و هم چنین عکس آن جایز نیست بجهت  
اختلاف هفت صورت آن نماز آن نماز که افتاد میکند هر چند قبل و اخی نداد و منع از افتاد  
بالمعنی حتی بالنسبه بر کوع اولی بابا بالنسبه بیک کوع باید کوع پیچیده هم مثلاً بلی جایز نیست افتاد کردن  
نماز بومبته نماز میت بجهت آنکه نماز میت عا است شرط نیست در حق افتاد اشراق نماز امام و  
مأموم در صفت و وجوب ندب چنانچه جائز است کسیکه هیچ نماز نکرده افتاد بیکه بکند که در نماز  
نماز میکند هم چنین عکس آن چنانچه شرط نیست در حق افتاد اشراق نماز امام و مأموم و بعد  
رکعات مثل افتاد نماز صبح بمغرب عشا و قول یا شرا ط اشراق نماز امام و مأموم در مقدار  
ضعیف است چنانچه شرط نیست اشراق در جهرا و خفای و ادا و فضا و اشراق نماز امام و مأموم  
در آسمان و در زمین پس جائز است افتاد ظهر بظهر و عکس بلی بعضی گفته اند که افتاد ظهر بظهر و نماز  
و لکن عصر بظهر نکرده مگر در صورتی که اعتقاد کنند که آن ظهر و عصر است بعد از نماز و معلوم شد  
که عصر نبوده بلکه ظهر بوده که در این وقت ضرر ندارد و این قول ضعیف است و چنانچه هفت افتاد کردن  
پس اگر قصد جماعه نکند احکام نماز جماعه از قبل ساقط شد حمد سوره و واجب بودن متابعت  
در آن نماز جاری نیست بلکه آن نماز قادی حساب میشود هر چند بصورت افتاد یا شد هرگاه امام  
نماز کند بعضی افراد با اینکه علم دارد که افتاد با او میکند صلوة امام و مأموم صحیح است و جماعه نیز  
حاصل است بلکه اگر کسی منع کند مردم را از افتاد با او یا از ایستادن یا این حال اگر افتاد کنند ثواب  
جماعه انهم میسرند و لازم نیست برای امام مضامین بلکه در وقت که مضامین قائم شرط صحیح  
ثواب جماعه نیز میباشد باطل و فضل الهی یا ملاحظه است که امام سید رسول جماعه و ثواب جماعه  
شده و همین قدر کافیست و استخوان ثواب بلی بعضی لازم دانسته اند نماز امام را در خصوص

كتاب الصلاة في الجماعة

ثواب امام و این احوط است هر چند نفی عدم لزوم است و در غایتیکر جماعه در او واجب العمل نماز  
 جمعه در هر مکانیکر جماعه در او شرط باشد چنانچه احوط و قصد جماعه است و غایتیکر اعاده کند  
 امام بجهت امانه در صورتی که نبیند و هم چنین در نمازیکر امام نماند امانه نماید هر چند با این حال هم اگر  
 در بنیت جماعه نماز کند سهو بلکه عمد یا غرض و نذر و دلش از اجابت اداء نماز است خصوص در  
 صورتیکر قصد اشتغال امر نبیند و وضو نماید و ایستاده باشد یا این قصد قصد نماز جماعه نکند  
 از آنکه معصیت او که مصلی یقین کرد که تکبیر گفت برای نماز و لکن مثل گم که نیت اشتباه نموده یا نیز  
 اگر این شد بعد از اشتغال او بشیع مسخ یا شد عینا یا بن شک نکند هم چنین اشتبا یا بن شک  
 نکند اگر سلبش باشد با و یا بلکه برای ماموم مستحب مثل گوش دادن ماموم قرائه امام را و اما  
 اگر او را فساد داد و این باشد بدانند که برای نماز جماعه ایستاده و لکن نمیدانند که بعد از تمام عمل آن  
 جماعه نموده یا نه در این وقت احوط است که نیت نماید احوط از آن است که قصد فعل  
 نماید عمل نماید بنا فله و بعد از عمل اگر خوف فوة جماعه دارد نافله را قطع نماید و اگر خوف فوة  
 ندارد تمام کند و یا نه افند که نه هم چنین اگر ندانند که برای نماز جماعه ایستاده یا برای نماز یا نذر  
 نکرده و این که صورتی افند را با این یکدار و مثل اینکه در عابا و حال پیش از امام از اتصال ایجاب آورد  
 تا آنکه از امام پس بپشت و عابا و حال تا او که مشعر بعد از علم یا بن نماز نکند و این شخص افند  
 میکند بلکه بگوید که رای خود علی حد نماز میکند بلی مختلف بگویند و در این باب فعل باید و فعل  
 ضرر ندارد در خصوص اکثر چنانچه حاجت با ضرر و یا ایستادن باشد چنانچه اگر ماموم مسبوق مختلف  
 از امام نماید بجهت تمام قرائه نماز یا ضرر یا ایستادن نماید یا آنکه ماموم بجهت گم شدن مهر یا این  
 از تمام مامومین بنماید که با امام سجده نماید و عابا و حال که او را مامومین سجده کنند و بعد از  
 سجده نموده که در مثل ایستاده و در خلاف ضرر ندارد و عابا و حال که مامومین نیت صیبا بعد از احوط  
 امام مکسر در تکبیر الا سلام چنانچه گشت تا تمام اسلام پس نفی عدم لزوم صیبا بعد از استسجاء  
 استسجاء مامومین ضرر و بیدون قصد انقراض اینکه سلام را مقدم بر امام بگویند احوط  
 عدم تقدم مامومینست امام در سلام مثل تکبیر الا سلام مکرا با قصد انقراض و ضرر و یا با احتیاج  
 و بدانند که مراد از صیبا بعد از اینست که پیش از امام بنشیند پس لازم نیست ماموم که پیش از امام ذکر رکوع  
 و سجود نکند چنانچه هرگاه ماموم بخواند چنین اگر امام خود از زبان او گوید یا بعد از نذر و نذر  
 و اما در افعال مثل رکوع و سجود و غیره است و در غایتیکر هر کوع و سجود بخواند یا ناید که مقدم بر

نشود و اگر هزار یا با امام بجا آورد و آقوی است که ضرر ندارد و اگر هم تمام بر امام شود و دخول فعل یا خروج از آن بجا آورد دخول و تخطی با نزع اذان پس اگر عدا باشد آقوی است که نماز صحیح است و بهمان حاله باند امام با و ملحق شود هر چند احوط اعاده نماز بلکه فضا آن مستحب است و بعضی گفته اند که صفحه نماز در فرض موقوف در صورتی نیست که امام قانع از قرائت حمد سوره شود و مأموم قبل از رکوع امام بر رکوع برود و اما اگر رکوع برود قبل از قرائت امام از قرائت نماز موقوف نماز مأموم باطل است مثل اینکه مأموم قبل از ذکر واجب خود رکوع یا سجده یا قیام از نماز موقوف نماید پس سجده یا قیام رکوع بر دارد باطل است و سجده ثانیة شود پیش از امام که در موقوف نماز مأموم باطل است و اگر چه تقدم بلکه از جهته رکوع واجب بکسر این سخن خواستگار نگوییم که اگر مأموم قرائت حمد سوره ساقط است با مرقا آنکه سقوط از مأموم مشروط است بنجام کردن امام قرائت حمد سوره و با اگر چنانچه از قرائت این که عدا مقدم بر امام باشد بهمان حاله نماز با امام ملحق باشد و بشک خود دوباره رکوع یا سجده موقوفه در این وقت نمازش باطل است چه سهوا و عتوا نماید اگر عود نمک باشد و موقوفه نماز افعال نباشد پس ظاهر نیست که نماز صحیح است هر چند احوط اعاده بلکه فضا است که اگر مأموم در افضا یا مقصد نماز سهوا و مقصد بر امام شود ضرر ندارد و نماز و اگر نادم است که دوباره یا امام شرط است شود در انفعال یا امام یا بعد از امام انفعال بجا آورد بجهت تحصیل منافع بلکه احوط است که در واجب رکوع و سجده و نذر و باره بخواند هر چند عدم لزوم قرائت زیاد و ذکر یا غیر ذکر در حال افتد ایچیز بر آگاهان و اما ضرر ندارد و لکن بعضی در این مقام گفته اند که دوباره در قرائت مشروط است که با امام در رکوع یا سجده ملحق نشود و اما اگر بدانند که دوباره یا امام بمناسبت ملحق نمیشود بلکه امام بجهت ملحق مأموم میشود در این مقام لازم نیست این محل املت بلکه لازم است دوباره رکوع یا سجده و چه بدانند که بمناسبت چه بدانند که بمناسبت چه باشد اگر نذر عود نموده در جای که قرائت عود پس آقوی حجت نماز است چه اگر نذر عود از هر عدا یا از جهته جهل باشد لکن محسوسا نفع کافی است بمناسبت بجهت یا افتد نماید پس اگر افتد نماید از جهته یا بلکه اگر در صفت اول یا عین امام را احتیاطا نماید بجهت یا افتد باطل است بلکه نمازش نیز باطل است هر چند شرط ندانیم و در اصل افتد منبر الکن فضل با ضرر ندارد چنانچه در تحصیل ثواب حرم یا مسجد بخصوصه هر چند لازم بدانیم و قصد در ثواب الکن اگر در جهه مسجد یا حرم فضل یا نماید و یا بنحاله نمازش باطل است علی الاحوط بلکه اگر امام در جماعت واجب نماز و احد فضل یا نماید نماز امام باطل میشود علی الاحوط و

22/11/2019





# کتاب الصلاة الجماعه

۱۸

مبادی افوی است که اقتدا باطل است هر چند اگر نادیده رکوع کردن مأموم شخص نباشد و نادیده رکوع را بر امام معفو نباشد و قول بعضی اقتدا قوی نیست زیرا که مأموم وقتی حاضر شد که امام در سجده اول یا دوم یا در قیام باطل باشد یا نه یا در آخر باشد مستحب است که انما موم تکبیر بگوید بقصد تکبیر امام علی افوی نیز تکبیر بجهت تقوی و با امام ملتزم شود بجهت تحصیل فضیله جماعه و ثواب آن و لکن در منابه سجده خصوص سجده بین اعاده تکبیر یا بکمال نماز خود یا باطل بداند بواسطه جماعه و در تکبیر یا در سجده و اگر طبع تکبیر نماز تمام کند و بعد از آن اعاده نماید آنکه در مبطل نماز از نماز باطل کند و بعد از آن تکبیر و بکبر بگوید بقصد اقتدا اگر از نماز امام چیزی باقی مانده باشد یا قصد فراموشی اگر باقی مانده باشد شاید بهتر باشد در منابه تشهد یا بیلوس اعاده تکبیر بجهت نماز بهمان تکبیر را تمام می نماید هر چند عدم حاجه با جهه تکبیر در تشهد سجده بلکه سجده بین بی غفالی از قوه نیست مثل عدم اعاده تکبیر در منابه تشهد و زیادتین رکوع مثل زیادتین واجعه و رکوع در فرضیه که با وضو شایع باشد مبطل نیست مثل زیادتین بجهت تحصیل منابه جماعه آنکه اگر بقصد اقتدا با امام تکبیر گفت و رکوع امام فرسیده که امام از جلد رکوع جدا شده بود پس اگر مأموم بر رکوع و نشاند باطل است نماز باطل است مگر اگر رکوع فرسیده اما سر از رکوع برداشته بخیر است مأموم سابقین چند چیز اول آنکه ملحق شود با امام در سجده اول و دوم یا در قیام یا باقی باشد تشهد نیز با امام بخواند علی افوی که بر کمال است بل الحوط اشتغال بطاوع و کر یا تشهد یا منته بقصد و وطنه یا سکون است و بعد از آن راست شود و تکبیر اول و دیگر بگوید بقصد جماعه اگر نماز امام چیزی باقی مانده باشد بقصد فراموشی اگر چیزی باقی مانده که انتم ثواب جماعه در آن رکعت باور داده میشود و گذشت که بهر حال آنکه نماز را در این فرض باطل کند یا سجد با وضو بخواند بعد از آن تکبیر بکبر بگوید اگر چنانچه تکبیر گفت و رکوع فرسیده و سجده اول و دوم نیز ملحق شده بلکه تشهد نیز باقی ملحق شده و با بوقوع حاجه بتکبیر بکبر نماز و بلکه بهمان تکبیر نماز تمام میکند چنانچه گذشت و بهر آنکه نماز را بقراری تمام کند و عدل کند یا آنکه عدل کند از قیام بنافله سجد آنکه مستحب شود که با امام ملحق شود و در رکعت بعد بشرط آنکه طول زیاد نکند و اگر در رکعت آخر باشد بنماید که مأموم مشغول بفراغت حمد سوره تا وقتی که امام راست شود چنانچه چنان است که بخواند و صبر نماید آنکه امام از دو سجده فارغ شود و راست شود و مأموم مشغول بفراغت حمد سوره شود و لکن

اگر سجده دوم به نه شایع

# کتاب الصلاة في الجماعة

۱۷۱

ظاهر اینست که در این جماعت و در اندک که حاصل نشد و غیبت و مکبر گفت بعد از این رکعت که اگر  
بعد از این رکعت بقیه ایام رکعت باشد و کوع از اول رکعت کرده ادراک جماعت و رکعت هر دو مؤذنه  
و اگر ایام رکعت باشد و کوع از اول رکعت مؤذنه ادراک جماعت مؤذنه بلی اگر منافی با امام در سجود اول  
باشد و تم باشد یا مؤذنه برای تشهد مؤذنه ادراک ثواب جماعت مؤذنه و لکن ادراک رکعت مؤذنه مجرد  
ادراک ما مؤذنه بعد از رفع راس از کوع امام باید و منافی جماعت حاصل نمیشود و عجم آنکه  
هرگاه ما مؤذنه رکعت بعضی از رکعات امام را و بعضی از رکعات دیگر را در رکعت کرده این را کرده  
مؤذنه اول نماز متناهی و فوق که امام تسبیح بخواند ما مؤذنه رکعت اول خود حمد بخواند و هرگاه  
امام بکوع برود قبل از تمام کردن ما مؤذنه حمد و سوره را منقطع است ما مؤذنه که قطع کند فراتر رود  
سوره را و منافی با امام نماید چنانچه منقطع است که تمام کند در سجود می شود چنانچه منقطع است  
که قصد انفراد نماید این چنینکه ما مؤذنه فوق که علم دارد که امام حمد سوره را نمیخواند بکند قبل  
از کوع امام نباید انفراد و حال تمام نکند بلکه در حال تکبیر که ایام برای کوع اقتدا نماید و  
پیش از این اقتدا نموده فراتر کند از حمد سوره به هر حال بکند ممکن شود هر چند بسم الله در حمد باشد  
یا سبحان الله در تسبیح باشد یا الحمد و ما مؤذنه مسبوق و لحاظ اعاده نماز است و هرگاه بکند ما مؤذنه  
چنانچه منافی با امام ترک فراتر رود کلاً یا بعضاً شتم بکند اگر ما مؤذنه مشغول نماز مستحبی بوده که نماز  
جماعت مهیا باشد و خوف رکعت مؤذنه اول نماز جماعت را در ایام نماز مستحبی باشد باشد یا نماز  
که نماز مستحبی را قطع نماید اگر در ایام نماز مستحبی خوف از سبک نماز جماعت را بداند باشد یا نماز  
نماز مستحبی تمام نماید و اگر مشغول نماز واجب باشد که نماز جماعت مهیا شده پس اگر ممکن است که حمد  
نماید از نماز واجب مستحبی را و اگر تمام کند و نماز جماعت برسد و اگر در ایام خوف از سبک باشد  
باشد قطع نماید چنانچه گذشت اگر ممکن نباشد مثل اینکه داخل در کوع رکعت ثالثه شد و خوف  
تمام نماز است لکن خواند قطع فریضه چنانچه ادراک نماز جماعت فریضه چنانچه فریضه است قصد جماعت  
در آستان نماز فرادین و در جماعت قطع نمودن باعث کمرن هر چند این قطع باعث نبر جان است  
عرضه بگو مثل ما مؤذنه اول نماز خود را با اول نماز امام بلکه خارج است از جماعت عدل  
از جماعت جماعت بگو خصوص اگر جماعت دیگر مشغول بر نیت فضیله زاید باشد چنانچه خارج است  
از قصد انفراد بکند قصد جماعت نماید و حوط اول جمیع اینها مبتداً است آنکه هر جائی که محل جلوس  
نشسته ما مؤذنه نباشد لکن بعضی منافی با امام در فضیلت جماعت بنشیند آنکه تشهد بخواند نماز

# کتاب الصلاة في الجماعه

۱۲۲

باید مراد از بخانی است که خود را از زمین و آید و دست نه نشسته چنانچه در زمین مثل اینکه بر  
 پامنه نشسته و دست آگفته است و زمین گذاشته و جمعی گفته اند که این بخانی در حال  
 نشسته واجب است اکثر نقل کرده اند که مستحب است و اول احوط است هر چند که بخانی از نوبه پیش  
 هفت اگر مأموم اما مراد رکوع به بیند بنرسد که اگر پیشتر کند یا این که داخل صفت شود اما مأموم  
 از رکوع بر او واجب است که در همان مکان خود بکشد رکوع کند و در رکوع بایستد از رکوع  
 بایستد از سجده اول بایستد از هر سجده بایستد از نشستن از سجده دوم راه برود بکام بایستد  
 یا اما این که ملحق شود بصفه نزل کند از حال راه و فن مثل از خوف یا جام فرائض سجده سوره یا ذکر  
 رکوع بلکه اگر بنا گذاشت که در حال رکوع بایستد از آن ملحق بصفه نشود مگر بعد از سجده و راست  
 شدن از آن بعد از نشستن باید که ایستاد و احوط در رکوع مانی شد مأموم بعد از حضور امام و  
 رکوع بنرسد که اگر راه برود و بعد از دخول و صفت یا امام رکوع کند شاید که امام بنرسد  
 رکوع کند در همان مکان و بعد از آن در حال رکوع بایستد از آن بایستد از سجده بایستد از نشستن  
 از سجده ملحق شود و لکن این حکم مشروط است به آنکه مأموم از امام زیاد و در بنا باشد که جایز باشد  
 با آن دوری افتد بموردن و آنکه مستلزم انحراف قبله نباشد هر چند که خوف بصفه عدم انحراف  
 قبله بفرقی و فن باشد که اگر خوف بصفه بد و انحراف قبله ممکن نباشد جایز نیست بکسر کف  
 و اقامه نمودن و آنکه جا بل بایستد پیشتر که مانع افتد یا باشد بنا باشد هر چند عدم اشتراط نشستن  
 اول و نیست طاعتی که جایز است برای مأموم در هر حال از نماز قصد انفراد پس اگر بعد از رکوع  
 امام در سجده و در کعبه اول قصد انفراد نموده و از آن سجده سوره یا مأموم سا فط است و اگر قبل از رکوع  
 امام و بعد از فراغ از نماز و سوره قصد انفراد نموده هر چند امام دو قنود باشد از نماز هر چه  
 و سوره از او سا فط است و اگر از نماز برای امام مأموم قصد انفراد نموده بعد بکه امام خوا  
 است نماز انفرادی مأموم سا فط است مگر اگر امام بسم الله حمد و اما آگفته جایز است  
 که مأموم آگفتا کند بسم الله و بعد از قصد انفراد بگوید یا ایها الذین آمنوا و یا ایها الذین آمنوا  
 هر وقت که مأموم قصد انفراد کند قبل از رکوع دو باره احبنا طاعت سوره و امام بخواند  
 و بعد از آن نماز را تمام نماید منصرف و آگفتا کند بسم الله سوره که بعضی از امام خوانده و بعضی دیگر  
 خود بخواند بلکه بجهل است که اگر امام شروع بقرآن قبل هو الله قبل یا ایها الکافرون نموده  
 یا شروع بسوره دیگر نموده و از نصف گذشته مأموم بعد از قصد انفراد همان سوره را بخواند

# کتاب الصلوة والجماعة

۱۷۳

وعدول بپوره دیگر نکند بلکه احوط است که ماموم قبل از رکوع قصد انفراد نکند و احوط است که  
 است که ماموم قبل از رکوع قصد انفراد نکند و احوط است که ماموم قبل از رکوع قصد انفراد نکند و احوط است که  
 در حال ضرورت و غیر آنکه واجب نیست بر ماموم رکود کند اول نماز اخفا که افتد با امام عادل مؤذنه  
 نماز هر یک سوره را هر چند نماز ماموم در رکعت اول نماز اخفا که افتد با امام عادل مؤذنه  
 بلکه حمد سوره از او ساقط است و مستحب است برای ماموم لا اله الا الله و سبحان الله و صلوة و  
 سایر اذکار و رکود کند و هر چه بهتر که ماموم بشنود قرائه امام را با آنکه هر چه را بشنود هر چند  
 نیز گوش باشد مراد از هر چه است که مجرد صوت را بشنود و نیز قرائه را نداند و هر چه را نشنود  
 است استحباب هم ندارد بلکه اگر هر چه را در هر چند نماز ماموم اخفائی باشد بلکه قول بحرف قرائه  
 خالی از قوه نیست چنانچه و نحو خاموش شدن ماموم و گوش دادن و قرائه امام را بشنود از قوه نیست  
 پس احوط است که در این حال شنود دعا و استغاثه از شیطان بازگردد مگر در کوفی که منافا  
 با خاموش شدن نماز شده باشد و اگر نشود حتی همه را هر چند بیخبر و در اینجا بجهت کربا مانع  
 دیگری باشد و این صورت نیز وجوب قرائه ساقط است لکن استحباب قرائه خالی از قوه نیست  
 و به نظر است که اگر بخواند بقصد جزیقی بخواند و اگر بد بعضی از حلاله قرائه همه را بشنود و در  
 بعضی از حلاله نشنود ترک کند قرائه را در حال آنکه مستحب و جایز است برای ماموم در وقتی  
 که همه را نشنود یا اینکه مستحب است که در وقت حمد صلاوة شود و اما در رکعت سیم و چهارم هر  
 ماموم بخیر است یا بین حمد سوره هر چند امام اخفائی است یا قرائه نماید اگر نماز ماموم اخفا  
 باشد نماز امام بجهت و همچنین اگر نماز ماموم بجهت باشد و نماز امام اخفا ماموم تابع امام  
 میباشد در جهرا و اخفاه نماز و جاهل با نیستی نیز معذور است علی الاقوی هر چند احوط است  
 نماز است اگر تابع امام نشد بجهت خوانده و اگر وجوب اخفائی نیست با نیستی بجهت حد و سوره  
 بنماز و اما است از کار پس وجوب اخفائی را و نیست بلکه مستحب است اخفائی در جمیع احوال حتی در تکبیر  
 الا حرام مگر در ماموم که در رکوع یا امام بخواند یا ملحق شود و امام برای رکوع و اطول دهد  
 مستحب است که تکبیر الا حرام را بلند بگوید تا اینکه امام بفهمد که ماموم بر رکوع رسیده و زیاد  
 از حاجت مستحب نشود و هم چنین اگر امام خطا نماید و غلط بخواند یا آنکه خطا در افعال نماید  
 ماموم میتواند که باز کار نماز و یا بقرآن قرآن یا بخواند امام خود را بتبیین نماید و از بلند چنانچه  
 مجزئ نیست و خوف جهل و احوال امام نیز جایز است صلا بلند نمودن بقصد رفع اشتباه هر چند

و تبیین

# کتاب التلوی للجماعة

۱۷۴

حاجه رفع نشود مگر ببلند نمودن صدا از پاره بر بلند شغاف و فزون صدا از پاره بر بلند شغاف بجهت حاجه ضرورت دارد و در فزون هم بعضی از علما نیز قوی داده اند که جائز است برای ما و صدای بلند نمودن و این قول ضعیف است و چنانچه ضرورت ندارد اگر صدای بلند نماید و فزون و لکن کلام اینست که چه در فزون برای ما و چه واجب است فایز قوی علم و جهان چهل شیء و ما موم باید آنکه اگر امام خطائی نماید باید ما مومین امام را ببینیم تا بعد بعضی بنشینیم و فریاد او را بجا نیاوریم و قول بوجوب ضعیف است و لکن احوط است که چنانچه بنشینیم نکرده عمدا یا سهوا پس اگر خطا امام در غیر دین بوده و محاش منقض شده بای باشد که چنانچه عمل بنشینیم برای امام فوزه شده و لکن از برای عمل بنشینان غلط بای باشد مثل اینکه امام حمد و سوره را غلط خوانده یا خلاف ترتیب خواند و ما موم نمانیم بنشینیم کند امام گفت بر کوع و باین وقت ما موم خوش میباشیم و اگر بعد از آن با امام ملحق شویم چنانکه کفایت برای امام خطای از قوه نیست بلکه هرگاه امام بعد از تکبیر الاحرام برک فرزند حمد سوره نماید مناجات کند امام را و در کوع چنانچه لازم نیست بر ما موم قصداً نظر یا فائز حمد سوره بماند تا بعد از آن ملحق شود بلکه جائز است برای شخص که ابتدا کند و کوع باین امام بنا علم ما موم که امام سهواً از حمد سوره نموده چنانچه گذشت اگر خطا امام در دین باشد این و بر ما موم لازم است بجا نیاوردن دین رکن را صحیحاً و افتد با امام بعد از آن صحیح نیست بجهت اینکه بنشینان امام باطل شده و صحیح نیست و از هر آنکه بنشیند که امام طول بدهد کوع خود را بلند و مقبلان آنچه غرض طول کوع بوده بجهت انتظار کسانیکه تکبیر کنند و داخل نماز شده اند هرگاه آنها بنشیند که اگر طول ندهد کوع را این ما مومین بر کعبه نرسند بلکه این استحباً تا بایستد برای ما موم اراده دخول در نماز داشته باشد بلکه مقدار طول منوط است بحدی که اطمینان حاصل شود که ما موم با امام رسیده و هر آنکه مشیت که امام دعاها را مخصوص خود نکند بلکه بلفظ جمع بخواند چنانچه مشیت است که امام بر هر نافله احراف کند و بجای بگوید و نافله کند چنانچه مشیت است که صلوة امام در طول مناسب حال ضعیف ما مومین چنانچه امام نباید که نماز بکند معترض است میشود و در سترش بکوشد بحدی که نماز را از وفار بیندازد و بیست و نه طول بدهد که باعث نفی باشد که ما مومین شود چهارده که هر آنکه مکروه است راه داد از اطفال و مجانبین و هر یک که غیر اهل فضل است در صف اول بایستد هر آنکه اگر ما موم داخل نماز شده و لکن نمیداند که امام در دو رکعت اول است تا فراتر از او ساقط باشد بخواند یا آنکه در دو رکعت آخر است که ما موم باید

در حدیث

عوضاً

نزلت

# کتاب الصلوة فی الجماعه

۱۷۵

فرازم نماید و این وقت لازم است که نفس او را کمی بکشد تا از این جماعه مأموم خواندن بعضی آنکه  
 بخواهد نماز استیجابی بکند و شروع و لکن اگر بقیه مدافع بخوانند یا بنحیثی که اگر در دو رکعت اول است  
 این فراز فراوان باشد اگر در دو رکعت آخر است از هر صلوٰه باشد شاید بهتر باشد و اگر در چنان  
 خوانند و معلوم شد که در دو رکعت اول است ضرر ندارد چنانچه اگر در آشنای فراز معلوم شود  
 که در دو رکعت اول است قطع مبنای آن اگر در چنانکه مأمور بوده که بخواند حمد و سوره را و بخواند  
 سه و انا انکه امام رفت بر کعبه پس ضرر ندارد و ملحوظ شود با تمام در رکوع و اگر عدا بخواند نا آنکه  
 امام رفت بر کعبه و معلوم شد که در دو رکعت آخر است معصیت مؤنه و بخواند و بعد از آن ملحوظ  
 شود با تمام در هر چنانکه ممکن باشد لحوق با آنکه قصد فراموشی نماید هر چند بخواند و ملحوظ با تمام  
 در دو رکوع با آنکه فراز بعد از سوره عدا بنحالی از قوه نیست علی احوط اعاده نماز است و این فرض  
 و اگر عدا خواند و معلوم شد که در دو رکعت اول است بحسب ظاهر معصیت کرده و لکن آن ضرر ندارد  
 بخلاف هر چند احوط اعاده است از هر که است از هر که است از هر که است از هر که است از هر که است  
 نماز نماید بجماعه و نیز نیست استیجاب و جمعی که جماعه پیشتر شود چه آنکه با نماز اعاده کند یا مأمور  
 و اختصاص ندارد با آنکه استیجاب بر دین و در وجهی میفرماید که از برای مأمور و از برای  
 امام اعاده نماز یک جماعه کرده اند نیز مستحب است تا یک نفر برای طایفه یک خصوص اگر جماعه نماز  
 مشتمل بر غیر فیض نیست زاننده باشد نهاده بر یک دفعه اعاده نمودن خالی از اشکال نیست  
 و احوط آنست که هر چند جماعه از زیاده تا هر چه حاجت است خالی از قوه نیست و اگر در نماز و مثل ظهر  
 و عصر و قمری و هشوار بقدری مؤنه و در جماعه و در مؤنه که یکی نماز اول را مشغول است  
 و دیگری نماز دوم را مراعات نمیکند و اعاده بنحالی هر چند اشراط بر نیت جمالی از اصل نیست  
 چنانچه شرط نیست اعاده هر دو بلکه اعاده یکی کافیست بلکه جایز است اعاده نماز ثانی نماید  
 اول چنانچه جماعه را استیصال از نماز و بیجا نماز اولی بلکه در وقت استیجاب  
 اعاده موقوف بر نیت نماز دوم نیست مثل نماز اول و بیجا نماز اولی و نماز دوم و نماز اولی و نماز دوم  
 بلکه نماز جماعه و همان نماز خارج وقت تا آنکه ظاهر اخبار اعاده است نه قضا چنانچه هر که  
 دو نفر عدا از جماعه گردند فراموشی مؤنه و بعد از آن پیشان شده اند جایز است که جماعه را  
 نمایند با آنکه از هر چه کنایه نباشد غرض هر حال جماعه مطلوب و مجویب نیست هر چند که آنکه  
 از اخبار مشتمل باشد میشود که در صنف به صنف قند نکند از ادبینه و درها شده از مجلس

و هر چه







# کتاب الصلاة في السفر

یا

ولكن عماد در دهها و مزارع فرد يك پوخن مده و نادی كشت بنیاید بجهت كذا اسم مستفاد  
بودن خارج بشود بلكه از بعضی از مشایخ ملاحظه میشود كه اگر شخصی در بلد یا مکانی قیام نماید  
تا عیال سال یا بیش از آنجا که چهره بقاء سال باشد مثلاً در آن بلد و اما در سفر خود قرار دهد  
نه بقصد وطن و نه ملكی نیز در آنجا نماند باشد هرگاه از آن بلد سفر نماید از سفر برگردد یا  
مکان یا آن بلد محتاج نباشد و تمام نماز بقصد اقامه با ماندن سعی و زحمته را بجهت آنكه در  
بودن اینها برای مسافر است و بر این شخص فرض در روز و مسافر و صاتی بنفسی در نماز یا با تمام  
نما بدین فرض هر چند فوطح سفر برای این شخص در فرض من بود حاصل نشود بلكه میشود كه  
كه ماندن باین مقدار در آن بلد باعث آن میشود كه آن بلد و آن مکان تمام و وطن او شود و  
بلكه اگر شخصی در يك امكانی قصد ماندن نماید و مدتی بسیار بقصد تحصیل علم یا تجارت یا امر  
دیگر و نیز با تمام نماید و در آن بلد یا بعد از شش ماه یا بعد از چند روز یا بمقدار  
كه از اسم مسافر خارج شود هر چند فوطح سفر برای این شخص در فرض من بود حاصل نشود بلكه میشود كه  
فوطح بسیار باشد یا بجهت آنكه این شخص در فرض من بود حاصل نشود بلكه میشود كه  
هر چند بعضی از علماء فوطح بقصد نماز در این دو فرض داده اند مگر آنكه قصد اقامه كنند یا  
روز منزه در آن بلد بماند كه در این وقت تمام میباشد مطلقاً و این قول نویسنده هر چند در این فرض  
و شكافرض احوط جامع است مثل بالا رفتن بمباره و درخت یا بشی رفتن بجایه و فرود آمدن باینجا  
و بخوان از سفر شرعی حتماً میشود حتی مثلاً بالا رفتن بر كوه چار جوانان بروی چهار فوطح آن كی  
كوه در خوب بلد باشد و اما اگر در آن بلد باشد یا بشی میشود كه اسم سفر با بالا رفتن باین حاصل  
شود چنانچه اگر باین رفتن بجایه و فرود رفتن بد یا بالا رفتن بمباره و كوه بطریق قصد واقع  
شود صد و سفر باین میكند و نیز نیست بحسب ظاهر و صد و صد و سفر باین میكند و نیز نیست بحسب ظاهر  
ند بجهت كوه و عاود فوطح مثل مباره و طی مسافرت و در و بلد كبر و در و فوطح نیز باعث صد  
سفر نمیشود هر چند نماز و از حد و خصوصاً بجهت آنكه میشود كه باعث صد و سفر نمیشود  
و از بعضی اعظم ظاهر میشود كه هر كس قطع مسافرت بطور دائره یا در آن یا بجز در و خطی كه در  
انقطاع حازی آن بلد نماید باشد صد و سفر نمیکند و از بعضی از اهل مشایخ ملاحظه  
ان ظاهر میشود و ظاهر آنست كه مسافرت و در و كوه یا در و فرض شود بر چند قسم است اول  
اینكه هشت روز فرض شود لکن در و در و بلد باشد ظاهر آنست كه در و این قسم صد و

# کتاب الصلوة

سفر میکند غالباً مثل سفر خود بلد و مثل آنکه صد سفر میکند مثل اینکه راه بلد محضر  
باشد و در این باب که محیط ببلد باشد این نیز چند ضلع است اول آنکه مسافت  
در آن دایره فرض شود که محضه فرار از شهر مثل عود بمکان اول نماید در این قسم لازم است  
با عیناً قطع تمام مشایخ بر زمین نهان با عیناً باقی و در آنکه مفضل را خود دائره نباشد بلکه  
در سیر چهار فرسخ باشد و این فرض نیز لازم است و در هر چه بعد از وصول بمقصدان باقی مسافت  
بر گردد تا از همان راه که آمده برگردد مگر اینکه در صورتی که تا به مسافت باقی بقی حاصل میشود  
در صورتی که اول بقی باقی خالی از فوطه نیست با عیناً با عود نیز حقیقتاً است که مفضل  
در کمتر از چهار فرسخ باشد پس هرگاه مفضل از همان راه که آمده است در تمام منبأ باشد هرگاه  
مفضل عود از باقی مسافت داشته باشد ظاهر نیست که قصر باشد با عیناً قطع مسافتها به  
با بقی بقی با عیناً قطع مسافتها و زائد علاوه بمفضل که مجموع آن چهار فرسخ میشود  
در عود حقیقتاً هر چند احتمال تمام نیز میسر نیست لکن حوط جمع است چهارم آنکه مفضل در  
زاده بر چهار فرسخ فرض شود پس اگر مفضل عود از همان راه که آمده دارد در اشکال حکم او  
مضر است اگر مفضل عود از باقی مسافت دائره دارد حکم آن مثل حکم فرض ثانی از قسم است  
و اما فرض ثانی در خطی که عرض آن خط عادی مکان آن بلد باشد پس اگر مراد از نزد آن بلد  
شد باشد که مسافتی که حاصل شود و آن خط بنفسه کمتر از چهار فرسخ باشد پس آنجا فرض شود  
شد هر چند بخیر مرقوم نباشد اگر مراد از نزد آن خط و مسافت باشد خط مقرر نیز کمتر  
از چهار فرسخ نباشد پس اگر آن خط در طرف بلد فرض شود علم صد سفر منوع است  
و هم چنین ظاهر میشود از سه است اعلی الله مفاسد که اگر شخصی سفر کند بسوی بلدی از اهلان  
وصول بان بلد ببلد دیگر مفضل میکند اگر مجموع بقی مسافت نباشد هر چند چند واحد مسافت  
حاصل شود و این قول فوسل اگر از اول مفضل سفر تمام از بلد داشته باشد و تا به مقصود  
مشأ باشد یا بخیر و عادل و بحکم عا که شرع و شیاع و یا بخیر یا صلیب و یا مشأ  
مالک و عدل یا مسافر یا مسافر بخیر و واحد ثابت میشود و هم چنین مسافتها غیر عادل و ذی  
و در وزن هر چند فطنه حاصل شود هر چند لحوط جمع است اگر دو شاهد عادل باشد  
دو شاهد عادل دیگر بخارض کنند در اصل مشأ بودن و نبودن یا مشأ یا سید یا سید  
افوی تمام و لحوط جمع است و مشأ مشأ شرع تمام منبأ باشد و نیز هم لازم نیست هر چند

خداوند تعالی

و منبأ باشد

پس اینها فرض شده است  
در این باب که محیط ببلد باشد  
این نیز چند ضلع است  
اول آنکه مسافت در آن  
دایره فرض شود که محضه  
فرار از شهر مثل عود  
بمکان اول نماید در این  
قسم لازم است با عیناً  
قطع تمام مشایخ بر زمین  
نهان با عیناً باقی و در آنکه  
مفضل را خود دائره نباشد  
بلکه در سیر چهار فرسخ  
باشد و این فرض نیز لازم  
است و در هر چه بعد از  
وصول بمقصدان باقی  
مسافت بر گردد تا از همان  
راه که آمده برگردد مگر  
اینکه در صورتی که تا به  
مسافت باقی بقی حاصل  
میشود در صورتی که اول  
بقی باقی خالی از فوطه  
نیست با عیناً با عود نیز  
حقیقتاً است که مفضل در  
کمتر از چهار فرسخ  
باشد پس هرگاه مفضل  
از همان راه که آمده است  
در تمام منبأ باشد هرگاه  
مفضل عود از باقی مسافت  
داشته باشد ظاهر نیست  
که قصر باشد با عیناً  
قطع مسافتها به با بقی  
بقی با عیناً قطع مسافتها  
و زائد علاوه بمفضل که  
مجموع آن چهار فرسخ  
میشود در عود حقیقتاً  
هر چند احتمال تمام  
نیز میسر نیست لکن حوط  
جمع است چهارم آنکه  
مفضل در زاده بر چهار  
فرسخ فرض شود پس اگر  
مفضل عود از همان راه  
که آمده دارد در اشکال  
حکم او مضر است اگر  
مفضل عود از باقی مسافت  
دایره دارد حکم آن مثل  
حکم فرض ثانی از قسم  
است و اما فرض ثانی  
در خطی که عرض آن خط  
عادی مکان آن بلد  
باشد پس اگر مراد از  
نزد آن بلد شد باشد  
که مسافتی که حاصل  
شود و آن خط بنفسه  
کمتر از چهار فرسخ  
باشد پس آنجا فرض  
شود هر چند بخیر  
مرقوم نباشد اگر مراد  
از نزد آن خط و  
مسافت باشد خط  
مقرر نیز کمتر از  
چهار فرسخ نباشد  
پس اگر آن خط در  
طرف بلد فرض شود  
علم صد سفر منوع  
است و هم چنین  
ظاهر میشود از سه  
است اعلی الله  
مفاسد که اگر شخصی  
سفر کند بسوی  
بلدی از اهلان  
وصول بان بلد  
ببلد دیگر مفضل  
میکند اگر مجموع  
بقی مسافت نباشد  
هر چند چند واحد  
مسافت حاصل شود  
و این قول فوسل  
اگر از اول مفضل  
سفر تمام از بلد  
داشته باشد و تا به  
مقصد مشأ باشد  
یا بخیر و عادل و  
بحکم عا که شرع و  
شیاع و یا بخیر یا  
صلیب و یا مشأ مالک  
و عدل یا مسافر یا  
مسافر بخیر و واحد  
ثابت میشود و هم  
چنین مسافتها غیر  
عادل و ذی و در وزن  
هر چند فطنه حاصل  
شود هر چند لحوط  
جمع است اگر دو  
شاهد عادل دیگر  
بخارض کنند در اصل  
مشأ بودن و نبودن  
یا مشأ یا سید یا  
سید افوی تمام و  
لحوط جمع است و  
مشأ مشأ شرع  
تمام منبأ باشد و  
نیز هم لازم نیست  
هر چند

# کتاب الصلوات فی السفر

فصل حوط است یا امکان و احوط از آن جمع است اگر شکی در جهت تحقق مقدار مسافر موجب قصر  
 نباشد و اگر شک از جهت جهل بحکم شرعی آن مسافر باشد را بنویسند محض و علم بحکم لازم است یا جهل  
 یا تقلید مکرر که عمل با خطا نماید و اگر شک در مسافر شرعیه قصر نماید بعد از نماز معلو  
 شود که مشایق بوده لازم است که اعاده نماید و وقت و قضا نماید و خارج وقت تمام و هم چنین  
 اگر پیش خود بانی بنماید و اگر معلوم شود که مسافر بوده اعاده نماید قصر را مگر در وصول بیتکه  
 ملتفت بقصر و تمام پنج و غیر نبوده و اگر شک در مسافر شرعیه تمام نماید بعد از نماز معلو  
 شود که مسافر نبوده یا پیش خود بانی مانده اعاده لازم نیست اگر معلوم شود که مشایق بوده احوط  
 اعاده بلکه قضا پیش از بعضی و چند قول بسقوط اعاده و قضا حالی از قوه نیست اگر شک در  
 مسافر شرع بنمان نموده و در اثنای نماز معلوم شود که مشایق نبوده پس اگر قصد ظهر یا عصر متک  
 نموده و التفات بقصر و تمام ننموده نماز او صحیح است نماز تمام نماید در قصر هم چنین اگر ملتفت  
 بقصر و تمام نبوده و لکن قصد تمام نموده و اگر قصد قصر نموده احوط است که حدیث کند از قصر  
 تمام و تمام این نماز نماید اعاده نیز نماید اما هر چند بطلان نماز لزوم است بنیان آن تمام و علم  
 لزوم انجام آن قوی میباشد خصوص اگر قصد قصر از روی جهل یا غفلت نبوده بلکه عمد او عالم  
 بوده که مبدا است که مکلف در این فرض تمام است و اگر در اثنای نماز معلوم شود که مسافر نبو  
 پس اگر قصد ظهر یا عصر نموده بدو التفات بقصر و تمام نماز او صحیح است نماز تمام نماید قصر را  
 اگر داخل در رکوع رکعتی باشد یا اگر داخل در رکوع رکعتی باشد یا اگر داخل در رکوع رکعتی باشد یا اگر داخل در رکوع رکعتی باشد  
 نماز است تمام و اعاده است قصر و اگر قصد تمام نموده عدل کند بقصر اگر عمل حدیث را بانی باشد  
 و اگر عمل حدیث را بانی نباشد احوط تمام و اعاده است قصر و اگر قصد قصر نموده نماز او قصر است تمام  
 نماید و نماز او صحیح است اگر قصد قصر از روی جهل یا غفلت نبوده هر چند احوط اعاده در این فرض  
 بلکه لزوم اعاده قویست اگر نیت قصر را عمد او عالم بوده که مبدا است که مکلف در این فرض  
 تمام و نیت تمام است بر فرض فرض قصر تمام نیت قصر و در آخر صلوة مسافر نیز میباشد و لزوم  
 بسند در نیت قصر و تمام و خود قصر تمام و بسند مسافر از آخر قلعه و آخر خانه و آخر جبهه از بلاد  
 و ده ها و جاعا و آخر کار و آخر سبکه یا از بنای دیگر نباشد اگر محله از بلاد بزرگ  
 است اگر محله بزرگتر از شهر که امتعاف نباشد و اگر باشد از آخر محله این محله بزرگ است و اگر آن محله  
 بزرگتر از محله باشد یا محله باشد یا از بلاد ان از محله نقد بوی این محله بزرگ است یا

# کتاب الصلوة

از جمله متعارف بر این محلله باید نمود و لکن تانی فوی است که در صحرانادر با با حاتی باشد  
 که بلد و جاهه بنا شد ابتدا مشأ از مکاتبت که از آن سفران امکان می نماید و چنانکه فاصدی  
 مشأ باشد هر چند به تبعیت باشد مثل زوجه و غلام و اسیر و خادم بلکه در فقه و اهل و عیال ما ذات  
 قصد و فاخره و فاشنه باشد که اگر قصد مفاد فر داشته باشند هر چند حرام باشد مثل زن  
 و عیال و اهل و عیال تمام می نماید چنانچه اگر قصد مینوع را نداشته تمام می نمایند بلکه شیخ اسناد  
 و تابعی و اهل کلام اعلی الله مقامه شرط کرده است در ضرر کردن تابع که علم بقصد مینوع داشته  
 باشد پس اگر تابع نداند قصد مینوع خود را تمام کند هر چند مسافره یا قطع کند بنا بر این که  
 در شایع مسافره معاش شود از برای تابع قصد مینوع مسافره را در این فضا تابع ضرر میکند اگر  
 بعد از علم تابع قصد مینوع باقی باشد الا تابع تمام میکند هر چند مینوع ضرر کند و خود قصد  
 در این علم بقصد مینوع موجب ضرر نمی شود و الا باید که ضرر لازم باشد و هر طایفه حاجت که در آن  
 حاضر او مگر بعد از حصول مشأ هر چند نداند و لکن عدم اشتراط علم در خصوص تابع باقی است  
 و با بودن قصد مینوع بمقتار مشأ مثل عدم اشتراط علم بمقتار در حق مینوع خالی از قوه نیست  
 پس هر زمانیکه تابع به بیند که مینوع ضرر میکند و نیز ضرر میکند هر چند بعد از علم تابع تانی  
 مانده از سفر باشد و مسافره باشد پس شرط نیست در ضرر نمودن تابع علم بقصد مینوع در اول  
 سفر و حواله علم فی الجمله کافیست شاید این را بشنواستماعا باشد بلی اگر قصد مینوع را بداند  
 و لکن عازم از این مسأله نیست بنسبت باشد چه عازم به خلاف با مقدمات باشد با مقارقه  
 باشد باشد با قصد مینوع بنسبت لازم است که تمام نمایند هر چند اکفا بطن محتاجا به عیال  
 خالی از قوه نیست بلکه از بعضی ظاهر می شود که شرط ضرر نمودن تابع اطمینان تابع است بقا مینوع  
 بر قصد مینوع پس اگر اطمینان نداشته باشد بقا مینوع بر قصد مینوع هر چند اطمینان نداشته باشد ضرر  
 میکند تابع هر چند قصد تبعیت داشته باشد لازم نیست تابع که استغلام از مینوع نماید هر چند  
 از طریق اجتناب لازم نیست مینوع که انکار نماید هر چند تابع از او سؤال نماید و اکفا به قول مینوع  
 در قصد مسافره و قصد قاصد و نحو آن خالی از قوه نیست چنانچه هر چند بعضی گفته اند که اگر اطمینان  
 اکفا قبول آن نیست و شرط نیست در سفر از بینا و در حاکم سفر پس مجبور و بر سفر هر چند جبر بخوبی  
 باشد که او را بر او ببردند یا در میان صندلی بزدانند و بیرون آید اگر غایب قصد عیال را بداند که بند  
 مسافره اکثر است و اول ضرر در تانی تمام نماید اگر نداند با احتمال تخلف عیال از جای باز رجوع

كتاب الضلع

جابر از جبریل بعد بحسب علامه پس قصد مسکن نمود و اگر کسی خیال کرد که بخواهد با مسافر مسافرت  
یا بطریق مدینه که فرار کرده باشد یا بخوان برود و قصد مسکن داشته باشد اصل او را مسافر مفسر  
بافتن که بخواهد مسافر شود و ثبوتش بقدر مسافت حاصل شود یا نه عاقلان عام کند هر چند نادره بر مسافر  
برگردد و بر کشتن اگر چه در هشت فرسخ باشد مضموم میکنند و بعضی در فتن را با بینه و فتن  
چنانچه مضموم میکنند بعضی در فتن را به کشتن مثلا اگر با مسافر مسافر برود در حالتی که در آن  
مسافت با مسافر بعد از مسافت خواهد بود و ضرر نماید بجهت قصد مسافرت و اگر نداند که در کدام  
خواهد بود و در همین حالت را پنج فرسخ از راه طی نموده بعد معلوم شد که مسافر پنج فرسخ را بدو  
برگردد مضموم میکنند مسافر پنج فرسخ با قصد یا پنج فرسخ به قصد هم چنین مضموم میکنند مسافر پنج  
و هشت فرسخ بر کشتن تا اینکه باعث شود مضموم برود که در این مسافر پنج فرسخ فتن ضرر نماید هم چنین  
اگر مسافت شش فرسخ از چهار فرسخ به قصد فتن بعد از آن قصد شود که در مسافر پنج فرسخ با  
برود و از اینجا که در مضموم میکنند این دو فرسخ و فتن را شش فرسخ بر کشتن که هشت فرسخ شود این  
را با بانه نام نماید و کافیت و لزوم ضرر قصد مسافر و غیره و شرط نیست در خصوص سفر شرعی  
حکم مسافر شرعی پس اگر سفر بکند بسوی مکانی که نداند بقدر مسافت است یا نه و لکن در  
آن سفر معلوم شد که بمقدار مسافر است مضموم میکنند بعد از آن که هر چه باقی بمقدار مسافر  
شرعی نباشد بلی ما را مگر معلوم نشده باشد نام نماید و کافی است در قصد مسافر  
حد و شان و عدم قصد خلاف پس ضرر ندارد و قوم با غنای او را شش فرسخ باقی اگر در آن  
سفر نایم یا مخی علی یا بخون بوده و در اشای سفر بسیار با عاقل شده و با هوشت آمده اعتدال  
با بمقدار از مسافر نماید بلکه بعد از آن قوم و اغیار بخون اگر باقی بقدر مسافر باشد مضموم  
و اگر بقدر مسافر نباشد نام نماید مگر آنکه تابع باشند که در آن وقت قصد مسافر و مسافر  
مصدان کافیت واجب ضرر چند باقی بقدر مسافر شود و جمع احوط است قصد مسافر  
متمم در سفر کافیت خصوص اگر عباده صبر را شرعی یا بایم علی حقیقه مضموم و قصد مسافر  
او پیش از بعد از غیر یا بلوغ اگر خیار نباشد مضموم و قصد مسافر کافیت و احکم قصور و اما  
تابع قصد خود را می باشد هر چند احوط جمع میباشد در صوفی حصول مسافر مضموم قصد و با  
قصد شرعی اگر قصد کند مکانی که بعد از شروع در او مضموم شود و یا در آن سفر که بعضی  
مسافر باشد بعضی که مضموم نکرده سفر نماید یا نام که در آن اول امر بمقتضایان باشد

# کتاب المسافر

بانه و کافيت و حصر و ضد مسافر ادا ده سپر انقدر بحسب عن و نيت خود هر چند احتمال  
بد هلكه مانع غرض شود هر چند ان مانع مظنون الحصر باشد ماداميكه از غرض خود <sup>مستأجر</sup> نرفته  
نشده باشد ماداميكه مانع بالفعل موجود نشده باشد بلي اگر مانع مانع محتمل الوجود  
شود و بجهت احتمال وجود مانع مرد شود و رفتن بر كشتن در انوقت ضد مسافر حاصل ميشود  
و ظاهر است كه در مانع غير اختياريه مثل عوف جنم بعد از ان شرط نباشد بلكه جنم بعد از  
ان نیز مانع تقيدي پس بجزر امكان كافيست مثل جنم بعد از انما نماز بموت و خوان كه ضرر و هلكه  
پس با عطف عوف ضد مسافر بلكه ضد اقامه نیز محقق ميشود بلي ان قطع بموت كه ان مانع حصر  
ضد مسافر است هر چند ضد شش ان نباشد كه نقشش را نیز با مقصد بر شش بلي ان مردن با  
احتمال مردن مانع ضد مسافر نميشود سيم است كه ان ضد مسافر باشد انوقت مسافر شرعي پس  
اگر عدل نمايد در ان مسافر با مردن شود بجهت توقيف و عوف و خوان پس اگر بعد از تجاوز از حد  
نرخص و قبل از بلوغ بجهت افسوخ باشد و ان وقت تمام نمايد نماز او روزه را بگيرد و هم چنين  
اگر قبل از تجاوز از حد ان شخص باشد اگر بعد از تجاوز از حد ان شخص و بعد از بلوغ بجهت افسوخ  
باشد و انوقت لازم است ضرر و اضرار مكرانكه فاطم سفر حاصل شود با قاصده روزي يا بغيره در  
مانك و رفتن ناسر روز و در جا بلكه انما لازم است عمل ضرر بغير از عدل و نبرد و اعادة لازم  
نميشد و اگر و باره عازم همان سفر يا سفر ديگر كند بده اين تر چند ضلالت است كه سفر بغير  
از غرض بنفسه بغير مسافر شرعي ميشود بدين حاجت و باضتمام مقدار بگيرد و ان وقت  
ضرر ميخايد و سيم است كه مسافر بعد از غرض قبل مسافر شرعي بنفسه نباشد بلكه محتاج  
بمسافر غير مسافر بگيرد و ان تر چند ضلالت است كه سفر بغير از حد و با عدل و ان سفر بغير  
از مسافر و اضرار متوقفه رايض من افعو است كه حكم مسافر است باطل نميشود و ان تر در با عدل و اضرار  
سفر مثل اقامه نميشود و لازم نميشد حصول ضرر و ضد مسافر بلكه احتياط مسافر است  
حل اول بدو روز از هر يمين كه در و باره عازم سفر شد پس اگر مضطرب او بعد از غرض سفر با اضرار  
از مسافر باشد بنفسه با اضرار ضخم حل اول بلكه مسافر با اضرار باشد بايد ضرر نمايد نه تمام پس  
معتبر نميشود و ان تر ضرر شرعي بسير و ضد طي مسافر با اضرار چنانچه حل در خص از حل اول معتبر است  
نه از حلال كه تا با اضرار سفر نموده هر چند بطريق جمع است با اضرار و تمام دو سيم است كه فلكه از مسافر  
و با اضرار و با عدل و اضرار متوقفه و كند و حصر و مسافر شرعي حاجت و باضتمام ان مقدار است و ان تر

# کتاب الصلوة

فمن نزل فوی فصر و احوط جمع است اما آنکه خصوصاً شرعاً محتاج باقتضا این مقدار نیست  
در این وقت اگر نیت در عزم بر سفر تا بنا بعد از چهار فرسخ باشد نیت فوی و فصر و احوط  
جمع است اگر قبل از چهار فرسخ باشد فوی تمام و احوط جمع است و الله اعلم و کافیه در  
استمرار فصد سفر فصد مطلق سفر است اگر در انشای سفر عدول نموده بسفر دیگر که مشای  
با و نیت حاصل شود ضرر ندارد در لزوم فصر جهات از شرائط فصر آنست که در اول سفر  
و ابتداء آن عازم باشد که قبل از بلوغ بحد مشای شرعاً فواطع سفر را بجا نیاورد مثل آنکه  
اقامه با و در بوطن نماید که اگر فاصدا باشد که در انشای مسافه فواطع سفر را بجا آورد مثل  
اینکه اقامه با و در بوطن نماید پس فصر میکند اصل پنجم آنست که باقی بر این عزم نباشد پس اگر فصد  
از مشای قطع نمود و بعد از آن فصد اقامه با و در بوطن نماید با آنکه مورد شود پیش از  
این فصد یا در بد تکلیف و فصر است و بعد از این تکلیف تمام میشود ششم آنست که بعد از حد مشای  
سفر قطع نشود بکی از فواطع سفر و الا تکلیف بعد از حصول فواطع سفر فصر نخواهد بود  
و بعد از قطع سفر اقامه عشره با ماندن ناسه روز مندر با یا بیرون بوطن هر چند محل منع فصر  
شود فصر کردن محتاج نیست بقصد مسافه هشت فرسخ ناز و کفایت میکند ضم نمودن باقی  
مانده از مشای با آنچه گذشته پس اگر سفر با و طان منع نماید ما بین بوطن و بوطن دیگر فصد  
فرسخ باشد فصر معتبر است و در هابت ایا بزند در خود بوطن و اگر کمتر از هشت فرسخ باشد  
تمام معتبر است مگر در هابت که در باب چه در فصد ضم میکند چهار فرسخ و رفتن از این  
بوطن با چهار فرسخ که عود میکند از بوطن و تمام مثلاً بوطن اول بیلی اگر از بوطن آخر فصد کند مگر  
و اگر کمتر از هشت فرسخ است تمام معتبر است مگر در هابت که در باب چه در فصد جمع  
نیز باشد باشد آنکه سفر بحد چند قطع میشود شرا اول هر دو که در مسافه بوطن خود و  
بوطن دیگر کافیه است شخص را بر سهیل استمرار سفر و محل سکای خود قرار دهد و عدول از آن  
فصد نکرده باشد بشرط آنکه زمانی در آن بماند که صد غرض نیت باشد احوط از آن  
اشرط ماندن نباشد ماه است هر چند حصول بوطن بمجرع عزم بر ماندن علی الدوام خالی از  
قوة نیست کافیه بوطن بودن محلی و بلدی بودن آن محل و بلد محلی بوطن پدید و مادر بعد  
از آنکه در آن بلد مانده باشد و اعراض از بوطن پدید و مادر نکرده باشد مجرد ماندن در آن جهت  
مختصیل علم با بخاره بدن ماندن فصد ای بوطن نیست پس بوطن مثل سفر پنج و اضطراری نیز

باین فواطع



# کتاب الصلوة

و بعضی گفته اند که اگر اهل بلد یا مدینه خانه او ایشانست که اگر مسافره و یا اهل و عیال با فضل  
 بجای روند و سفر یا در سفری بمیزبند و نه نماز و تمام قصر میکنند و اگر در خانه سفر کنند باید  
 اهل و عیال با فضل و در روز و در وقت نماز و میبایست پس اگر در یک محلی بکشد و عیال با فضل  
 و عیال در خانه بجای روند که بعد مسافره باشد مسافر است مثل سفر به حج و بازه و  
 عوفان و اگر از اهل مدینه بودند اگر از خانه ای ایشان نیز از وطن بودند خارج میشود  
 چنانچه اگر کسی در یک شهر حکم بدو جاریست مادامیکه بر این وصف باشد یعنی بعضی گفته اند  
 که وطن بدو بیرون ایشان میباشد اگر آن کسی باشد که کوچ میکنند از مکانی و مکان  
 خاص ایشان میباشد اگر از اهل بصل نباشند و اگر از اهل هر مکانی بدانیم که اگر عیال  
 دارد یا با او معارف ایشان از بصره یا حجاز مثلاً مثل اهل و اگر در بای ضحای ایشان و وطن  
 ایشان قرار دارد هم ضرر مخصوص بیرون و بخوان شاید بهتر باشد افضلاً بدو وطن چنانچه متعارف  
 در حقیقت شناسایی میشود باید بهتر باشد هر چند افعی و جوان بخل و وطن نباده بود و عیال  
 از قوه نفیست و احوط افضلاً بر ملک وطن است که در فضل و وطن با اهل و عیال زمان بسیاری  
 بماند که از اهل آن بلد حتماً شود و بعضی گفته اند که وطن اول از وطنیه او را میگویند و عرفاً  
 این را در حکم عدول گفته اند بلکه از بعضی ظاهر میشود که بسیار ماندن در مکانی بماند با اهل  
 و عیال بدو در فضل و ام نیز غنیمت و وطن حتماً میشود و از سفر بودن خارج میشود چنانچه گذشت  
 و این هر دو محل تأمل است علی اگر ملک و حد و وطن نماید بنا بر عدم گذارد چنانچه اگر ملک  
 در خروج از وطن بهتر نماید بنا بر عدم خروج گذارد و محصل کلام در وطن اینست که شرط حد و  
 وطن چنانچه گفته اند چند چیز است اول بودن در ملک پس قبل از نزول سبک آن بلد و وطن حساب  
 نمیشود بلکه محتاج است بر ورود در آن بلد و بر قصد ماندن علی الدوام بنور جمیع احوال باشد  
 پس ماندن در بلد و در فضل و ام کافی نیست هر چند طول بکشد ماندن در آن بلد مثل ماندن  
 طریقی بخار و در بلد و فضل و وطن است اما آنقدر قصد بر وسیل عزم نباشد بدون قصد  
 آنکه باقی باشد بر این عزم که عزم برخلاف کند و در غیر عارض نشود یعنی بودن فضل و وطن  
 در یک مکان و یک بلد یا در دو مکان و زیاده و عدم اشراط با این در شرط و نیست ششم  
 آنکه بودن در دو مکان یا بیشتر مساوی هم باقی نباشد و یا باشند آنکه تفاوت فاحش داشته  
 باشد چنانچه بعضی تصریح کرده اند و گفته اند که بماند با اهل و عیال در مکان دیگر یا بلد

و بعضی گفته اند که اگر اهل بلد یا مدینه خانه او ایشانست که اگر مسافره و یا اهل و عیال با فضل

و بعضی گفته اند که اگر اهل بلد یا مدینه خانه او ایشانست که اگر مسافره و یا اهل و عیال با فضل

# کتاب الصلوة

و بکری بیایمانند بگویم که از اهل آن بلد حتما شود هشتاد و یک نفر که ماندند و آن بلد مشک و بقیه شش نفر  
 باشد چنانچه بعضی ذکر کرده اند با ابای چنانچه بعضی دیگر ذکر کرده اند و کند شد که محترم هستند  
 قلب عزم بوماندن بر سبیل و ام کافیه همتا که امکان با آن بلد معین باشد پس مکان معین  
 و بلد غیر معین و وطن نخواهد شد هر آنکه امکان و آن بلد از حد ابدال خارج نشده باشد  
 اگر بیایمانند و وسیع باشد محل از آن و موضعی از آن که محل سکای او باشد وطن خواهد شد  
 بودیته هر آن بلد که بجز مرز و ددان بلد قطع سفرش نمیشود پس وطن و مثال ما از ددان و صفها  
 هر آن بلد خواهد شد بلکه امکان نیست که عرفا از مسکن و مقر ماوی خود فرار داده باشد چنانچه  
 و مثال بودی در بان نشین و وطن ایشان هر دو هم بجز خواهد بود که قطع سفر هر دو را و بجز  
 حاصل نشود بخلاف بلد معدله که هر آن وطن حتما میشود این بود و وطن محل سکای عمو  
 اختیار و ددان و وطن و بطن ملک هم شرط نیست اما وطن اضطراری مثل بلد و زاد و زوج و  
 بخوان بدون قصد اعراض پس آن نیز واضح است مالم از ددان شرط نیست اما وطن شرعی  
 پس از آنست که شارع حکم و وطن اصل را بر او جاری نموده شرعاً و در وطن عرفی و وطن شرعی بین  
 حاصل و لکن وطن شرعی کامی حاصل میشود که وطن عرفی حاصل نیست و آن وقتی است که از  
 وطن عرفی عدول نماید بشرط آنکه بعد از عدول در آنجا ملکی داشته باشد بشرط آنکه ملک خاص  
 نباشد نه مثل وقف بشرط آنکه آن ملک ملک منافع بشرط آنکه منافع قابل سک  
 نباشد نه مثل دخت و زن و غیره بشرط آنکه آن ملک دخت و زن بلد نباشد نه در خارج از حدود و  
 بشرط آنکه آن ملک ابد بکری منتقل نگردد باشد بشرط آنکه در ملک استیطان شرعی باشد مانند  
 باشد نه ششماه افغانی پس شرعاً منعی ندارد و هم چنین ششماه با وضعت لکن بدین  
 و وطن نیز اثر ندارد و بشرط آنکه این ششماه در ملک خوش کنی داشته باشد نه در غیر ملک خوش  
 و بشرط آنکه ششماه مستقر باشد نه منفرد علی الاحوط حتی آنکه در این ششماه بی دیه سفر نکند  
 نیز چنانچه سفر کبر و دیر کرد و دین و طشت سفر بکری بعضی گفته اند بکری از مقام نیز و دیگر  
 بعنوان نادره بجز اینها که بجز اینها رود و خواهد که ششماه دیگر مواله بعد از آن در  
 اینجا مانده هر چند این ششماه اخلاص حاصل نباشد باین وقت که باین مواله و وطن شرعی حاصل  
 و چون مسئله وطن و حکم و وطن منفع نیست بجهت اختلاف اختیار و احوال اختیار کردن جمیع  
 مبنا فصر و انعام در هر آنی که مستند است بطریق نجات است پس در ششماه منفرد و ملک غیر

عه وطن

# کتاب الصلوة

خلاف مثل دفع خاص یا عام و ملک غیر عن حیث بل جاره و خارج و ملک غیر قابل سکنه مثل منزل  
و ملک تجرک یا بعضا یا ملک غیر من ملک غیر و ملک و غیر حدود بلد خارج از حد تصور  
بداخل آن و شش ماه بدین قصد استیطان و ملک بدین شش ماه اجتناب بجمع کردن مطلق است  
و ظاهر اینست که شرط نیست در قاطع بودن وطن آنکه نوطن منباح باشد پس اگر ایثار وطن بخود  
بفصد و معصیت مثل آنکه قصد حاکم بودن در آن بلد داشته باشد ضرر ندارد بنوطن او هر  
چند مسافر باشد چنانچه شرط نیست در قصد اقامه منباح بودن آن پس اگر قصد اقامه غرضه  
برای امر عام نیز تمام منما بدین و غیر قصد اقامه ده روز یا زیاده در مکانی یا بلد که آن نیز از قواطع  
مسافر میباشد چنانچه شرط اول آنکه در مکان معین یا بلد معین باشد پس قصد اقامه در مکان  
غیر معین مثل شهر غیر معین از بلد اولی و غیره از قاطع بل بگوید و وضع غیر معین از دریا  
و صحرا و بخوابی یا صحیح نیست و غیر آنکه در یک مکان از یک بلد باشد غرض مثل در طرف حله و بغداد  
و غیره که بلا علی الاقوی من اقامه در دو مکان یا دو بلد یا بیشتر مثل بغداد و کاظمین و طهران  
و شاهزاده عبدالعظیم و نجف شریف و مسجد کوفه یا شهر مدینه یا دهات ستم آنکه آن بلد یا آن  
مکان از حد اعتدال خارج نباشد پس مثل بلد بسیار بزرگ و بسیار آب و سبوح در پای و سبوح  
در بیرون اعراب که از کثرت خارج از معارف باشد قصد اقامه صحیح نیست چه تمام آنکه در اول اقامه  
بفصد و خروج از روز آن بلد و انداختن باشد چنانچه از بعضی ظاهر میشود با از حد برخصان  
بلد انداختن باشد چنانچه از بعضی بکثر ظاهر میشود با آنکه قصد خروج ببلد دیگر که کمتر از حرات  
در رخص باشد نیز داشته باشد لکن بخوبی نباشد که طول بلد و طول زاد بیکه معنی بعضی  
اقامه ده روز در مکان اول باشد چنانچه از بعضی بکثر ظاهر میشود و احوط عمل بقول اول میباشد  
هر چند در آن کتب بقول ثالث بلکه رابع میباشد و بلد بیکه بسیار زیاد باشد عمل منضمه یا  
منفصله داشته باشد قصد اقامه در مجموع آن بلد مجموع آن محلهها نمیکند قصد اقامه در یک  
محله از آن منما بدین آنکه در روز تمام نباشد که در بیشتر از ده روز اقامه حاصل نشود هر چند  
چند منفصله و نباشد شش آنکه این ده روز بخوبی تلفیق نباشد که ضم نماید که از روز و روز  
بروز و خروج با آنکه در روز تمام شود علی الاحوط هر چند که گفته تلفیق خالی از قوه نیست هفتم  
آنکه این ده روز متوالی هم و در بلد باشند منصرف شش آنکه عمر و غیره بماند در ده روز  
یا بودن در ده روز یا نزد کافی نیست در قصد اقامه در هر یک از اینهاست یعنی بماندن در مکانی

ان بلایه بلایه  
و خارج از حد اعتدال  
باشد چنانچه از بعضی  
ظاهر میشود

# کتاب الصلوة

نائه روز بلکه اگر علق باشد خروج از بلد سفر نبوده گرفتن حاجت که عاده بدانند که پیش از ده  
روز صورت نمیکرد و هم چنین اگر مجبور باشد در ماندن ده روز که او را حدس کنند یا او را منع  
کنند از خروج که این نیز در حکم جرم بر اقامه چنانچه در حکم نوبت باشد که قصد اقامه را متعلق کند  
با اینکه اگر فلان امر صورت بگیرد ده روز نخواهد ماند مثل اینکه بگوید اگر فلان کس را دیدم قصد  
اقامه خواهم کرد و هنوز آن امر صورت نگرفته و آن شخص را ندیده باشد یا اگر آن امر صورت گرفته  
و آن شخص را دیده باشد باقی بر عزم باشد تمام مینماید چنانچه صحیح نیست اقامه در پیش محل  
ثبتان مگر با اطمینان ایشان در آن مکان یا با عزم بر نماندن آن مکان هر چند این کجاست  
بلکه بعضی در قصد اقامه تابع اطمینان بیضا مینویسند و آن شرط دانسته اند چنانچه گذشت و هم چنین  
اگر در عشره اخرا ماه مثل بیست و ششم وارد بلد شود و اراده ماندن تا شب ششم ماه را داشته باشد  
و لکن نداند که اینها تمام است یا ناقص قصد اقامه نخواهد بود یا کفایت میکند در روز مجب  
واقع هر چند بعنوان دیگر باشد مفضلان بدانند که اعتقاد خلاف نماید مثل اینکه روز جمعه  
وارد شده و قصد شش پندارد و در شب هفتم و بیستم خارج شود یا آنکه بعد از غاشق و یا بعد از  
خارج شود و از روز و روز و با عزم و غاشق و امثالده روز خواهد بود هر چند نداند یا آنکه  
اعتقاد خلاف کند اقامه فاطمه محقق خواهد بود و تمام کند چنانچه که قصد اقامه را در جمعه  
تا جمعه دیگر نماید اعتقاد کند که این ده روز است قصد اقامه خواهد بود بلکه اگر تابع اعتقاد کند  
که مینوع قصد اقامه نکرده فلانها او نیز قصد اقامه نموده و بعد معلوم شد که قصد اقامه نموده  
مدار بر واقع بودن خلل از فوّه نیست تا قصد بیعت و عدم تخلف هر چند ظاهر بعضی است که ملک  
بر عتقد میباشد و واقع و هم چنین اگر تا یوم جمعه قصد اقامه نموده و اعتقاد کرده که ده روز  
است تمام نموده و بعد ظاهر شد که ناقص بوده یا اینکه اعتقاد کرده که مقصد او کمتر از ده  
روز میباشد و بعضی اعتقاد خود عمل نموده و بعد ظاهر شده که کمتر از ده روز میباشد اینها  
کرده بمقتضا اعتقاد صحیح است چنانچه بعضی گفته اند بهتر آنکه میان عزم و ده روز فاصله  
که اگر عزم بر ده روز بعد از گذشتن ده روز باشد پس کفایت نمیکند و ضرر ندارد بر عزم  
اقامه علم با اینکه در اشای اقامه مسقط تکلیف عارض خواهد شد از قبل چون تا انقضاء اجماع  
به ضرر داد و اقامه علم بموت در اشای اقامه هر چه علم داشته باشد با اینکه بعضی او را کفر  
داد بانه بلش شرط نیست در قصد اقامه و عزم بر آن جرم و وقوع آن در خارج پس اگر احتمال



# کتاب الصلوة

و بعد از آن باید نماز را فطر اعادة نماید بلی احوط انما نماز است بلکه احوط جمع است تا آنکه  
 قصد اقامه جدید نماید تا آنکه تمام نماید و اگر در کوع ثالث داخل نشده این قیام را بکند  
 و فطر تمام کند هر چند احتیاط سابق بود این فرض نیز نیکند و اگر مقیم بعد از نیت قیام  
 و اداء یک نماز تمام یا قبل از اداء در شاعشره یا بعد از عشره از محل اقامه بیرون رود بمکانی  
 از نواایع اخرو یا اقامه ندارد و اگر بیرون رود از محل اقامه بقصد طی مسافت شرعی فطر و فطریها  
 بعد از خروج از محل آن شخص علی الاحوط یا بجز خروج هر چند پیش از رسیدن بمقصد رجائی نکند  
 نماید هر چند بعد از خروج رجوع ببلد اقامه نماید مادامیکه اقامه جدید نماید پس تمام میکند  
 بعد از نیت اقامه و فطر میکند قبل از نیت اقامه پس اقامه میکند بی نیت سفر یا نیت فطر میکند  
 مطهر حتی در محل اقامه هر چند ادا و اگر کرد اند یا بجهت فراموشی یا بجهت اشتغال یا بجهت اقامه برگردن  
 و رجوع بمحل اقامه مثل رجوع بوطن نیست که بخیر مرد و براد قطع سفر حاصل شود و اگر بعد از قصد  
 سفر بعد از خروج از محل اقامه بقصد سفر یا قبل از آن مرد شود در قصد سفر در قصد اقامه  
 چه این فرد قبل از رجوع بمحل اقامه نباشد یا بعد از آن فطر میکند اگر اقامه اش یک نماز تمام لازم  
 نشد باشد تمام میکند اگر اقامه اش یک نماز تمام لازم شد باشد اگر بیرون رود بمکانیکه  
 از نواایع نیست بقصد مسافت نیز نیست مثل بجهت شرف مسجد کوفه و کاظمین و بغداد و طهران  
 و شاهزاده عید العظیم و امثال این پس اگر فاصده عود و اقامه بکری باشد خواهد در محل اقامه نماز  
 یا غیر آن تمام میکند نماز را در رفتن و در مقصد و برگشتن و محل اقامه و اگر عازم بعود بمحل  
 اقامه نباشد عازم با اقامه در آن مکان هم نباشد بلکه مقصودش نیت خبیث و کفر و ایمان ماند  
 و از اینجا بوطن خود با جا بکری و فطر میکند بشرط آنکه ناوطن یا بقصد بقیه مسافر باشد  
 بشرط آنکه در چنین خروج از بلد اقامه فاصده مسافر شده باشد اما اگر در چنین خروج  
 فاصده مسافر نبوده یا مریده بوده یا عازم بعود سفر بوده هر چند مریده بوده در رجوع بمحل  
 اقامه باید بقایمکان خارج از اقامه تمام بنماید اگر بعد از لزوم از اقامه نباشد اگر فاصده عود  
 بمحل اقامه نباشد عازم با اقامه بکری نباشد یا آنکه مریده باشد و عود و اقامه ناخالص باشد  
 از عود و اقامه در رفتن و مقصد تمام میکند هم چنین در عود و محل اقامه تمام میکند فطر  
 اگر بعد از لزوم اقامه باشد اگر احوط جمع مخصوصی که تردد زیاد از محل اقامه یا بمحل اقامه  
 نماید اگر کسی در اختلاف نماز شود بی نیت فطر و قصد اقامه عوده بعد از سلام واجب آن نماز

## کتاب الصلوة

فصلی است هر چند بعد از آن باید تمام نماز را از سر نو بخواند و اگر در اثنای نماز غم بر آید تمام می کند  
 اگر بنا بر آن باشد که وضو را قلم و هرگاه رجوع کند را اثنای همین نماز از وضو قلم و ممکن باشد عود  
 بقصر وضو نماید اگر ممکن نباشد عود بقصر حوطا تمام نماز و اعاده آن نماز است و قصر و اگر وضو  
 اقامه عشره نماید داخل در نماز شود و در اثنای آن قصد سفر کند پیش از دخول در تمام رکعتیم  
 وضو می کند و هم چنین اگر شروع بقیام نموده و لکن قیام را تمام ننموده بلکه اگر قیام را تمام ننموده  
 و لکن داخل در رکوع رکعت ثالثه نشده تمام قیام می کند و نماز را قصر تمام می کند هر چند حوط  
 اعاده نماز است در غیر اینها احتمال بطلان نمودن زیاد واجب غیر کوی چنانچه در این فرض  
 و اما اگر بعد از دخول در رکوع رکعت ثالثه تا قبل از سلام واجب قصد سفر نماید نماز را تمام نکند  
 بلکه آن نماز باطل است اگر کفایان نکند هر چند احتیاطا تمام نماز و اعاده نماز قصر اولی است  
 و جایز نیست ای قیام پیش از رجوع از قصد قصر کردن و افطار نمودن و اگر قصر نمود عمل با  
 جهل باطل است بلکه اگر قبل از اعاده رجوع از قصد قلم نماید با مرد شود اعاده نماید قصر  
 و اگر پس از آن قصر نموده و بعد از خروج وقت میزند کوشیده قضا نماید قصر اگر رجوع نماید آن  
 وضو قلم و قضا نماید تمام اگر هنوز رجوع از قصد قلم ننموده و اگر قبل از خروج وقت  
 میزند کوشیده پس اگر نشسته و می ایستد بعلی آمده نماز باطل است اگر منافی بعمل نباشد اصل بنا  
 منافی بعمل آمده مثل تکلم نه مشاهد و سهو مثل چند در این وقت هم او حکم کسی است که سهو  
 سلام در غیر محل داده پس آن نماز تمام می کند و سجده سهو بعمل می آورد و هرگاه بعد از سلام  
 سهو رجوع از قصد قلم نموده تمام می کند نماز را و لکن سلام را اعاده نماید سجده سهو قضا  
 و هرگاه قبل از رجوع میزند کوشیده سهو قصد قصر نموده و ذکر او قبل از تسلیم باشد تمام  
 کند و قصد قصر ضرر ندارد و هرگاه بعد از فراغ از نماز و بعد از رجوع از قصد قلم شگاف  
 که ایا این فرضیه که از آن فارغ شده قصر کرده یا تمام بنا بر این خبر یکبار در هرگاه رجوع از قصد  
 اقامه نموده و لکن نمیداند که پیش از رجوع نماز کرده یا نه پس اگر وقت باقی است بنا بر این نکردن یکبار  
 و قصر نماید و اگر بعد از خروج از وقت است بنا بر این که در غیر عدم احتیاطا بستن موقوفه نماز را  
 تمام نموده هر چند بعضی از سادات مشایخ مافوقی داده که بنا بر این نماز تمام یکبار در نماز است که مشایخ  
 شود و این خالی از وجه نیست اگر در آخر وقت بیدار یکی کعبه را در کعبه نموده و وضو قلم نموده  
 نماز را تمام نماید و اگر بیدار یکی کعبه را در کعبه نموده و وضو قلم نموده قضا آن نماز را قصر

# کتاب الصلوة

نماز و بعد از آن تمام نماز ظاهر است که در تمام اقامه در حق تابع مثل از دم اقامه در حق مبنوع مستحب است  
 که محتاج است به نماز تمام در حق تابع هر چند احتمال می رود حکم بکفایت لزوم اقامه در حق تابع بیک نماز  
 تمام مبنوع هر چند هنوز تابع نماز تمام نکرده باشد یا تمام فواطع سفر نیست که کسی در مکانه  
 مثل بیابان یا در بابا بلد کسی در روز باز یا در سیر برود در حال آنکه قصد اقامه نکرده باشد چه در  
 تمام این مده مندرج باشد در حق و ماندن یا اینکه عزیمت سفر باشد یا نشد و اتفاق بنفند  
 که بسفر رود و چه در در شخص زمان مفارقت محل باشد یا نشد یا آنکه برون رود در اصل با  
 سفر در جوع بوطن یا بجلد یک باشد که در اینجا اثناء سفر نموده که در این وقت گذشتن به  
 روز یا این حال باعث وجوب تمام میشود هر چند قبل بکمان بماند و هر چند برون رود بسبب اعتنا  
 بوجود با عدم چیزی باشد که خطا در آن کرده باشد یا در مبنوع باعث نردن تابع مثل عزیمت  
 مسافرت مبنوع مستحب است بلکه عاقل که نای عشق و پیوسته و چون وجه را نیز میبرد که اند  
 و مد او بر شهر عدل که مستحب است که سی روز باشد نه شهر هلالی هر چند راقول شهر وارد شود علی  
 الاقوی و ظاهر اینست که این فاطع در اشراط و حله مکان و عدم خروج از بلد و دین سیر  
 و ضرر و زنا تمام برون نکرده تمام شود خروج شب اول و شب آخر و بخوان از شرط و احکام حکم  
 اقامه از خود بلد هم چنین فاطعه مستحب است اگر خارج شود از خود بلد و هم چنین از توابع بلد بلد  
 نه بکسر بنحو بیکه نکوبند عرافدان بلد نیست قطع سفر نشود بلکه علاوه بر اشیاء مرفقه و غیره  
 است قطع سفر با این فاطع بچند چیز اول آنکه این تردد بعد از بلوغ مستحب است و قبل از بلوغ مجتهد  
 مستحب است که برود هر چند باقی مسافرت را تا سه روز مندرج قطع نماز باشد یا تمام بخواند  
 هر چند بر خص خارج شده باشد و بهر آنکه قصد اقامه عشق در این ماه نکرده باشد ستم آنکه  
 نرد او در بلد از بلوغ منشاء و حال سیر و سفر نباشد بلکه در حال و فوف و ریل و احد یا مکان  
 واحد باشد پس اگر در حال سیر نباشد یا آنکه خارج شود بمکان دیگر هر چند کمتر از فضا باشد  
 و هر چند جوع نماز را نسبت به روز یا تمام نمیشود اگر شک کند که سیر و در صفی شده  
 یا نه بنا بر عدم انقضاء بگذارد و چنانچه اگر شک کند که این ماه تمام است یا نه بنا بر تمام بود  
 بگذارد و هر گاه بنا بر تمام بودن ماه یا تمام شد سه روز بگذارد یا آنکه بنا بر عدم تمام  
 و عدم انقضاء بگذارد و خلافت ظاهر شده صحیح است بجز آنکه بعل و کرده چنانچه تمام از فواطع  
 سفر نیست که در اثناء سفر قصد عیادت نماید چنانچه بعضی گفته اند و باید از آن تقه هفت

نماز و بعد از آن تمام نماز ظاهر است که در تمام اقامه در حق تابع مثل از دم اقامه در حق مبنوع مستحب است  
 که محتاج است به نماز تمام در حق تابع هر چند احتمال می رود حکم بکفایت لزوم اقامه در حق تابع بیک نماز  
 تمام مبنوع هر چند هنوز تابع نماز تمام نکرده باشد یا تمام فواطع سفر نیست که کسی در مکانه  
 مثل بیابان یا در بابا بلد کسی در روز باز یا در سیر برود در حال آنکه قصد اقامه نکرده باشد چه در  
 تمام این مده مندرج باشد در حق و ماندن یا اینکه عزیمت سفر باشد یا نشد و اتفاق بنفند  
 که بسفر رود و چه در در شخص زمان مفارقت محل باشد یا نشد یا آنکه برون رود در اصل با  
 سفر در جوع بوطن یا بجلد یک باشد که در اینجا اثناء سفر نموده که در این وقت گذشتن به  
 روز یا این حال باعث وجوب تمام میشود هر چند قبل بکمان بماند و هر چند برون رود بسبب اعتنا  
 بوجود با عدم چیزی باشد که خطا در آن کرده باشد یا در مبنوع باعث نردن تابع مثل عزیمت  
 مسافرت مبنوع مستحب است بلکه عاقل که نای عشق و پیوسته و چون وجه را نیز میبرد که اند  
 و مد او بر شهر عدل که مستحب است که سی روز باشد نه شهر هلالی هر چند راقول شهر وارد شود علی  
 الاقوی و ظاهر اینست که این فاطع در اشراط و حله مکان و عدم خروج از بلد و دین سیر  
 و ضرر و زنا تمام برون نکرده تمام شود خروج شب اول و شب آخر و بخوان از شرط و احکام حکم  
 اقامه از خود بلد هم چنین فاطعه مستحب است اگر خارج شود از خود بلد و هم چنین از توابع بلد بلد  
 نه بکسر بنحو بیکه نکوبند عرافدان بلد نیست قطع سفر نشود بلکه علاوه بر اشیاء مرفقه و غیره  
 است قطع سفر با این فاطع بچند چیز اول آنکه این تردد بعد از بلوغ مستحب است و قبل از بلوغ مجتهد  
 مستحب است که برود هر چند باقی مسافرت را تا سه روز مندرج قطع نماز باشد یا تمام بخواند  
 هر چند بر خص خارج شده باشد و بهر آنکه قصد اقامه عشق در این ماه نکرده باشد ستم آنکه  
 نرد او در بلد از بلوغ منشاء و حال سیر و سفر نباشد بلکه در حال و فوف و ریل و احد یا مکان  
 واحد باشد پس اگر در حال سیر نباشد یا آنکه خارج شود بمکان دیگر هر چند کمتر از فضا باشد  
 و هر چند جوع نماز را نسبت به روز یا تمام نمیشود اگر شک کند که سیر و در صفی شده  
 یا نه بنا بر عدم انقضاء بگذارد و چنانچه اگر شک کند که این ماه تمام است یا نه بنا بر تمام بود  
 بگذارد و هر گاه بنا بر تمام بودن ماه یا تمام شد سه روز بگذارد یا آنکه بنا بر عدم تمام  
 و عدم انقضاء بگذارد و خلافت ظاهر شده صحیح است بجز آنکه بعل و کرده چنانچه تمام از فواطع  
 سفر نیست که در اثناء سفر قصد عیادت نماید چنانچه بعضی گفته اند و باید از آن تقه هفت



# کتاب الصلوات السفر

ان شرط قصر الصلاة انک اصل سفر و قضاة سفر مباح باشد و حرام و معصیت نباشد و هر چند از سفر  
 بالذات واجب باشد یا واجب المباح صرف باشد پس اگر معصیت حرام باشد و مخصوص و وقت  
 و افطار و روزه و نیت بد آنکه سفر معصیت چند قسم است اول آنکه نفس سفرش معصیت باشد  
 مثل اینکه اجبر خاص یا زوج یا عبد سفر کند و آن زن مساجد یا شوهر یا مولایک مقتضی است  
 که سفر عبد زوج یا زن فرض از جهته مضد عدم اطلاق است بر نفس بلکه حرام بودن حرکة عبد  
 این فرض را زن ندان مولای زن از جهته این مضد شایع است چنانچه اگر عبد از زوج یا بنوعه و لا باشد  
 یا از زن باشد سفر کند لکن مقتضای ایشان از سفر فرار باشد این وقت نیز سفر معصیت باشد  
 و لکن از قسم و نیت میباشد مثل سفری که خوف جان یا مال یا عرض باشد مثلاً فرار از جنایت و مثل  
 سفری که باطنی و الدین و غیره واجب مثل سفر در زمین مقتضی خصوص یا بعضاً و اما در کتب  
 دایره معصوبه یا پیغمبر معصوبین نیز داخل در این قسم نیست مثل سوختن دایره معصوبه یا کشیدن  
 ایشان در حال سفر بلکه بعضی سفر بعد از قتال از یوم جمع و قبل از ادعای نماز جمع را و نادر و قوف  
 عرفان و خصوصاً در وقت حروب نیز از سفر معصیت بنفسه شمرده اند و این محل مائل است  
 بلکه فی ذلک از جهته منافاه و تضاد ما مورد به این سفر میباشد آنکه فی نفس سفر در این امر  
 تفاوتی که فیه باشد اگر هم تفاوتی که فیه باشد از جهته مضد است مثل فی این دو وقت ندای یوم جمع  
 در تیرانکه مقتضی سفر معصیت باشد مثل اینکه میبرد یکبار از جهته زدی یا شرب خورند یا سخن  
 چپ کردن یا قتل مؤمنی یا جکومت نظام کردن یا احکام شدن یا اسیر کردن یا خاوه کردن یا افتاد حکم  
 ظالم نمودن یا اعانت ظالمی یا اهانت مظلوم یا ضرر رسانیدن بمردم از مؤمنین یا مسلم یا کافر حرم یا  
 بیجهت مراجعت را که کردن که حق بر او ندارد یا بیجهت مراجعت و پیشتر غیر که شرع کرد یا بیجهت شهادت یا  
 ناحق دادن یا بیجهت گرفتن معصیت بود که ناکار است و طبعه حیا نیز مقتضی گفتن اند یا بیجهت خوردن  
 عطر یا از قبیل شرب یا لا شرب است آنکه سفر مستلزم معصیت نباشد بلکه فعل حرامی یا نیک یا حرام  
 از لوازم آن سفر باشد مثل اینکه سفر لازم داشته باشد سوگرتن حرام معصوب یا اسودستن  
 خوردن از مثل اینکه سفر کند یا بهینه که در آنست نمیتواند یا طهارت نباشد یا بد که بعضی یا بیجهت  
 بخورد و از راه ضرورت یا بد یا نجاست نماز کند و هم چنین سفر کند بهینه که نتواند یا نجاست یا  
 او در وظایف شرعیه را بلکه بعضی گفتند آنکه سفر کسی که امری بر او واجب شده که باید فوراً  
 بجای آورد و سفر مانع از آن امر باشد مثل کسی که در روزی از روزه و شش ماهه یا سال رمضان

كتاب الصافي

در ذمّه او باشد بخواند در بین شهر میثاق سفر کند مثل کسیکه فرض داشته باشد  
باید بداند در حضر میثاق از آن نباشد نداده یا مطالبه و این سفر کند و حال آنکه در سفر  
میثاق از آن نباشد یا آنکه کسیکه مسایل واجب ضرورت خود را نداند در حضر تواند که  
بجای آن سفر مانع از تحصیل باشد هم چنین هر سفر یک مسالوم ترک واجب یا فعلی برای  
باشد که از آن واجب نوزان حرام در سفر ممکن نباشد و تخلف از او عطف ممکن نشود بلکه  
شیخ است صاحب جواهر که اعلی الله مقامه بضرر کرده اند باینکه و کویا به مقصود بلکه  
مطلق بضرر و غرضه بضرر سفر حتی بغل دایره یا رجعت حتی چنانکه با خود مسافر باشد از شیء مقصود  
که بواسطه قطع مسافر بضرر در او حاصل شود بلکه از آن نیز در کار ظاهر میشود که بضرر در سفر  
معصنه و حرام آنست که قطع مسافر مقدمه او شود یا مقدمه قطع مسافر شود یا محصل شود  
بر وجهی که مقصود غیر شخص قطع مسافر شود بلکه فاضل از اعلی الله مقامه فرموده که هرگاه  
با کفش عصبی سفر کند یا از سفر حرام میثاق باینکه احتیاط آنست که جامه عصبی هم نباشد یا باشد  
حاصل بضرر شخص غیر ضرورت در معصوم میشود چهارم آنست که سفرش مفارقت معصنه باشد مثل  
اینکه در اثنا سفرش عصبی نماید یا مال محرم را بدزدد یا تحصیل حرام نماید یا ترک واجب نماید  
یا مرتکب حرامی شود مثل اینکه نظر یا جنبه نماید یا شمشیر عصبی یا بلباس عصبی یا بفرع عصبی یا بلباس  
عصبی همراه داشته باشد یا وجهی که مخدّر نشود یا قطع مسافر یا نبیند یا بکفش یا بلباس عصبی یا بلباس  
یا همراه داشته باشد که بواسطه آن شود و قسم اول داخل در سفر معصنه میباشد و مانع قضی  
میشود و قسم دوم مانع قضی میباشد و احوط ادخال قسم ثالث میباشد و حکم دوم قسم اول که از آن هم  
سفر معصنه نباشد و لکن اقوی عدم ادخال میباشد در جملة از امثله و اگر قصد حرام و مباح  
هر دو غایب سفرش باشد نیز داخل در سفر معصنه باشد یا باشد مثل اینکه مقصود از سفرش  
و بخاره هر دو باشد بل اگر مقصود بالذات از سفرش امری باشد قصد حرام مانع باشد پس  
حرام نخواهد بود علی الاقوی و هرگاه شک کند که داعی سفر حرام محض میباشد یا حلال محض یا  
مرکب از حلال و حرام هر دو میباشد بر وجهی که حلال و تبعیض حرام یا بعکس اقوی مقصود است  
و احوط جمع است سفر برای محض بفتح از سفر معصنه میشود و موجب ضرر و افطار میباشد  
علی الاقوی و اگر در اثنا سفر خوف از دشمن حاصل شود در وقت ضرورت بر کشتن و معین است  
بر کشتن و وقت سفر معصنه که اگر رفت باید تمام نماید اما اینست که در آن وقت و صفت یا نیست و در

# کتاب الصلوة

برگشتن وضو نماید اگر بعد از قطع چهار فرسخ باشد از محل رجوع تا مقصد کمتر از چهار فرسخ  
 باشد یا اگر از راه دیگر نماند و الا تمام نماید اگر در رفتن و برگشتن هر دو خوف داشته باشد  
 اختیار نماید یا نه را که احتمال ضرر درش کمتر باشد وضو نماید و اگر اختیار نماید با امکان راهی را  
 که ضررش بیشتر است تمام نماید و اگر مستثنی باشد بخلاف آن در رفتن و برگشتن و در هر حال وضو  
 نماید اگر سفرش بجهت شکار باشد مقصودش از شکار بجز هوا و لعب باشد تمام نماید نماز را  
 و روزه را نیز بکسر چه صید بر باشد یا بجزی چه در هوا یا بلبا باشد یا در از بلد چه شکار  
 و یا از باشد یا بر نفسان یا فک و کلوله و کان و بخوان باشد چه ناسر و روزه مستمر طول بسیار نماید  
 یا نه هر چند اجتناب بجمع نمودن در خصوص بجزی شکار بخواهد شکار از راه و جوش و در زان  
 بر سر و زنبیل در خصوص بد اختر بجهت آنکه از بعضی علما نقل شده که اگر پیاده در و در بلد صید  
 نماید و بخارد از حد تقصیر نکرده باشد تمام نماید و در و زان و اگر بخارد از حد تقصیر کرده باشد  
 و ناسر و روزه مستمر طول بکشد صید کردن او در این وقت مضی نماید و اگر مقصودش از شکار بجز  
 تجارت باشد افوی انشیکه که موجب وضو و افطار هر دو خواهد شد هر چند در خصوص صلوة و  
 جمع مابین وضو و انعام است چون بعضی از علما در این قسم با فطار روزه قائل میباشند و لکن نماز را  
 میگویند که باید تمام بخواند و ملائمه مینماید و تمام داد یا بخا قایل نشده اند و لکن این قول صحیح  
 و اگر بجهت قوه خود و عیال خود باشد و این وقت وضو نماید و افطار نیز نماید اگر سفرش بجا  
 بوده بخواهد که موجب وضو شده و لکن در انشاء سفر قصد معصیت بفر خود نموده احوط جمع بین  
 وضو و انعام است هر چند قول بکس از تمام افوی مستحب چنانچه قول بلزوم تمام و حصول قطع سفر  
 یا بر قصد بجهت اشتراط استقرا بر قصد یا بعد مثل اصل بشرطه یا بعد سفر و اول سفر نباید  
 افوی باشد بنا بر این که در و باره نادم از قصد معصیت شده محتاج است به رجوع بقصر یا نه  
 مابقی بنفسه مسافره باشد و در ضم آنچه گذشت اگر کسی همراه ظالم سفر کند پس اگر از جمله  
 نوکرهای او باشد یا از اعوان و حساسوده از جهت جبر باشد وضو مینماید هر چند از ظالم  
 بجهت قصد سفر طاعنه مثل مک و بخوان وضو نماید بلکه سفر نایع ظالم که نوکر ظالم باشد حرام  
 هر چند مبنوع بفرستند نایع را بسفر طاعنه یا مباح بجهت آنکه در این موارد نیز قطع مفسد با صر  
 مبنوع و بقتله او و امثال امر و میثاق این حرام است هر چند بالذاته التمسع من سخی یا مباح  
 باشد پس نوکر ظالم که با خبیث خود و بد را اجبار نوکر ظالم را اختیار کند نماز را تمام

سفر

افطار

علم  
 معصیت نماید  
 با بجهت قصد طاعنه  
 قصد طاعنه باشد  
 بدو نایع باشد  
 باید تمام نماید  
 چندان ظالم بجهت  
 قصد

کند

# کتاب الصلوة

کند هرگاه با مر ظالم سفر کند هر چند با مر ظالم بسفر طاعه با مباح و در مثل آنکه ظالم او را بفرستد  
 ببلد یا آنکه او را از بلد یا وطن او بخواهد ببرد و اما نوکیر مجبور که از نوکیر اختیار نوکیر می  
 نمازد و اضطرر نماید هر چند تابع ظالم شود و در سفر معصنه و اما تابع ظالم از جهه مجبور و فایز باید  
 عمل محل اضطرر نماید بخلاف تابع ظالم در جو که باید تمام نماید پس گناهی که با ظالم سفر میکنند  
 و از جمله لشکر و اعوان او حسان میشوند لکن مشغول بعملی از اعمال باشند پس اگر آن عمل از ظلم  
 نباشد مثل گناهی برای ظالم در خلعت پس در این وقت تمام نماید هر چند ظالم برای قصد حج و زیاره  
 و بخوان و بخوان پس در این وقت سفرش مباح میشود و داخل در سفر معصنه نمیشود پس  
 باید اضطرر نماید با سفر بیکه حرام است و نیز آن معاند نشین اگر حرام است اضطرر نمیکند و الا اضطرر  
 میکنند اگر بعد مسافه باشد هر چند احوط در عتوان هر سفر معصنه جمع است بیکه در وقتی که  
 نادم بشود بخوبی باشد که عرفا جز از سفر معصنه و عتوان حساب نشود و هشتم از شرایط اضطرر  
 آنست که سفر را کار خود فرارند و هرگاه که سفر را شغل خود فرارند و هرگاه از تمام میکنند در وقت  
 را نیز بیکه در شرایط آنکه در شغل خود سفر کند هر چند آن سفر برای نقل مباح خود یا اهل و عیال  
 خود باشد پس مکای مباح فاصله سوداگر که کجاده در هر بازار و مکانی که ممکن نشود بیشتر  
 خود فرار داده باشد غیر اینها بخوبی عرفا گفته شود که سفر کار او است باید تمام نماید که با فاصله  
 ده روز فاصله شود یا بکسر جولا یا مانند که تمام سال یا غالب اشغال با نه تا نرسد بنا بر آنچه بعضی  
 از مشایخ ما تصریح کرده اند مثل جمله دارها بجز نه مثل جمله دارها عربستان که در ماهها بختند و خصوص  
 حل حاج میباشد و در اینها مشغول بسفر میباشد در جمیع سال و نیز در اکثر هر خدای از بعضی  
 ظاهر میشود که اگر شش ماه در سفر باشد شش ماه دیگر را نیز نماید و شش ماه اول کثیر السفر میباشد  
 و اگر کثیر السفر ده روز در بلد خود نماید چه با قصد چه بی قصد یا آنکه در بلد دیگر ده روز قصد  
 اقامه نماید و این ده روز را نیز نماید یا آنکه ده روز در بلد نماید با قصد اقامه علی الاحوط بعد از آن  
 سه روز نیز در که مجموع ده روز بشود و بعد سفر کند در سفر اول اضطرر میکند در سفر دوم احتیاط  
 جمع میکند تا بین اضطرر و تمام هر چند اکتفا با تمام در سفر دوم مثل سفری که فوری است و در سفر  
 تمام میباشد بعضی بیکه بایز در این اقامه عشره دانسته اند که عجز بیکه بایز در وقت و مثل اقامه  
 فاطمه را نشیند و این خالی از وجه نیست احتیاط در او اولی است و مراد از اقامه ماندن در آنست

در سفر معصنه با مر ظالم  
 اگر در وقت سفر باشد  
 و در وقت سفر باشد  
 و در وقت سفر باشد

# کتاب الصلوات

که سفر شریعتی را نرسد پس اگر درین روز بکشد از مسافرت و در خصوص بکشد که از آن وقت  
 باشد و مرا بجهت کند و بماند بخوبی که با مالک ده روز شود و نیز در سفر اول حضور میکند هم چنین  
 و نیز میکند اگر نخواهد از برای خود سفر یا باج کند که از سفر کار او نباشد و بکشد که طالب  
 این بگاه است منزل معتد ندارد و نیز تمام چنانچه گذشت لکن بجهت آنکه وطن هم او است و حتما  
 وطن است و از آنکه کثیر السفر میباشد پس کسی که در حوائج و سببی منزل غرضه که از آن وطن مقرب  
 خوشتر باشد لکن در هر حال در یکطرف از منزل میباشد و حضور میکند هرگاه از آن مقرب  
 بمقر و منزل دیگر رود که میباشد این و منزل بقیه میباشد هرگاه بی خانه سفر کند یا آنکه تمام آن  
 بیابان و وطن او ندانیم بلکه محل سکای متغای از وطن بدانیم و همچنین میباشد تمام میکند از جهت  
 آنکه قصد میباشد از آنکه با آنکه بمنزله بکشد است پس در حق اینها اعتبار بسفر نیست مگر آنکه  
 سفر کند بر خلاف عادت و خوشتر است آنکه زیارت باج یا بکشد از آن بجهت حاجتی سفر کند مثل آنکه میتر  
 که عیال خود را از فلان بلد نقل نماید پس در چنین سفر حضور میکند سباح در بلاد دیگر و وطن شرعی  
 و غیره در آن بجهت تمام میکند چنانچه شنیده است احتیاط کرده اند با حضور میکند چنانچه شنیده  
 است و بعضی از مشایخ دیگر احتیاط کرده اند با آنکه قبل از حضور میکند و بعد از آن  
 حضور میکند تمام میباشد چنانچه تفصیل غالی از قوه نیست هر چند جمع بین حضور و تمام مطلقا و اتم  
 و محصل کلام در کثیر السفر اینست که کثیر السفر شدن مشروط بچند شرط است اول اشتغال  
 بعمل یا آنکه سفر را شغل خوشتر از هر چه بدین معنی باشد هر چند بالغ نباشد نه بجهت قصد  
 اشتغال و نه در کثیر از مشاغل سقا و حطاب مگر آنکه سقا و حطاب بقیه مشاغل سفر کنند پس  
 این حطاب که در آنوقت کثیر السفر میشوند و دیگر آنکه انعام مکرر شود پس بجهت اشتغال کثیر السفر  
 نمیشوند هر چند بعضی بجهت اشتغال را کافی دانسته اند سبب آنکه تکرر سیر مرشیه باشد و بدین معنی  
 بل بعد از اقامه عشره و در سیر و سیر عود بجهت کثیر السفر میباشد تکرر سفر حاصل میشود یا اینکه عود  
 بوطن نماید از الحیا انشا الله تعالی یا آنکه بعد از وصول بمقصد انشا سفر دیگر نماید و بجهت قصد  
 اقامه قبل از وصول بمقصد انشای مشایخ با بعد از مسافرت در غیر وطن سفر مکرر نمیشود هر چند  
 از شهر تکرر اعلی الله مقامها ظاهر میشود که بجهت قصد اقامه در سفر مکرر نمیشود و همچنین سفر  
 مکرر نمیشود بوصول بوفتن معتد که در انشای کثیر السفر اتفاق افتد که در میان هر وطن بقیه مشایخ  
 باشد بل اگر از اول عازم سفر بوده ناوطن خاص و بعد از وصول باوطن عازم سفر و بطن دیگر

سابق  
میکند

از کتب معتبره  
در فقه و اصول

# کتاب الصلوة

باجای دیگر شد تکرار حاصل میشود و عو از سفر و سفر دیگر چنانها باشد بلکه شمه همان سفر  
 چنانها باشد اگر مکاری از آنصفتان بفرماید و بدو بدو خود زفته بشیر زود و دوازده بن بطور  
 در و حصول تکرار بن نیز مشکل است کثیر السفر بان استقامت ثلاثه نخواهد شد که اگر آنکه هر یک  
 از اینها را مقصد علیحده قرار داده باشد یا آنکه سه سفر را شرط ندانند و آنکه با اعداد نفس  
 خود باین شغل نمایند در این وقت حاجت باین استقامت نیست چنانچه از بعضی ظاهر میشود که مدار  
 تمام کردن کثرت سفر نیست بلکه مدار بر عنوان واسم مکاری و جال و بخوان نیست که در اینجا  
 است خلاصه اشخاصی که سفر را شغل خود قرار میدهند بر چند قسم میباشد اول آنکه نفس خود  
 سفر را شغل خود قرار دهد مثل سیاح که شغل خود را جهان گردی قرار داده و در هر آنکه سفر  
 لازم شغل او نیست لکن او شغل خود را در سفر قرار داده مثل بعضی از تجار و اطباء و دیگران و  
 مرشد خوانان که شغل خود را کدانی و مرشد خوانی در سفر قرار دهند و ضم این تکرار و سفر را  
 بطوریکه ذکر شد مراعات نمایند اما قسم اول پس و قول ظاهر میشود خروج او از کثیر السفر  
 پس باید تمام نماید و قول اول فو یستدراج مجرد سیاحت در غلبه مذکور و در خصوص تمام  
 کردن و قول اول کثیر السفر مشکل نیست چنانچه اندراج سیاح را اول سیاحت قبل از حصول  
 سیاحت مشکل است چهارم آنکه این سه سفر متخلل بماند زده و زده بدو یا مقصد خاص یا  
 ده روز در غیبت خود نشود پنجم آنکه در شغل خود سفر کند پس اگر مکاری بدو یا مقصد خود  
 کشته بماند و ن کشته سفر کند باید قصر کند هم چنین اگر سفر کند برای حج یا زیارت یا شغل  
 بشغل خود نباید قصر نماید مگر آنکه شغل خود را در سفر زیارت قرار دهد که در این وقت تمام  
 نماید ششم آنکه مسافر در این اسفار ثلاثه مجرد باشد پس اگر قبل از بلوغ ایجاب فشار باشد  
 میفرماید کثیر السفر نخواهد بود و این خالی از مامل نیست چنانکه اگر آنکه با مقصد سفر شش  
 و مجرد مقصد فتن باشد چنانکه اگر آنکه با مقصد سفر شش باشد یا مقصد سیاحت باشد  
 سفر کند بنظر مثل خطاب سفار و بخوان خالی از قوه نیست پس در سفر رابع باید تمام نماید هر  
 چند را شقا سابقه که فاصده متنا بوده نیز تمام میشود بجهت عدم فاصله مسافر و در سفر  
 رابع تمام مینماید برای آنکه کثیر السفر شد سفر شغلش شد یا آنکه در اسفار سیاحت یا مقصد  
 مسافر قصر میکند و هر چند ایجاب مسافر سپیده بود هفت من آنکه اعراض از آن شغل نماید بلکه  
 بان شغل مشغول باشد پس اگر ساریان کشته بان شود قصر مینماید مگر تا آنکه از بنحو مرفوع بل

بجای دیگر شد تکرار حاصل میشود و عو از سفر و سفر دیگر چنانها باشد بلکه شمه همان سفر  
 چنانها باشد اگر مکاری از آنصفتان بفرماید و بدو بدو خود زفته بشیر زود و دوازده بن بطور  
 در و حصول تکرار بن نیز مشکل است کثیر السفر بان استقامت ثلاثه نخواهد شد که اگر آنکه هر یک  
 از اینها را مقصد علیحده قرار داده باشد یا آنکه سه سفر را شرط ندانند و آنکه با اعداد نفس  
 خود باین شغل نمایند در این وقت حاجت باین استقامت نیست چنانچه از بعضی ظاهر میشود که مدار  
 تمام کردن کثرت سفر نیست بلکه مدار بر عنوان واسم مکاری و جال و بخوان نیست که در اینجا  
 است خلاصه اشخاصی که سفر را شغل خود قرار میدهند بر چند قسم میباشد اول آنکه نفس خود  
 سفر را شغل خود قرار دهد مثل سیاح که شغل خود را جهان گردی قرار داده و در هر آنکه سفر  
 لازم شغل او نیست لکن او شغل خود را در سفر قرار داده مثل بعضی از تجار و اطباء و دیگران و  
 مرشد خوانان که شغل خود را کدانی و مرشد خوانی در سفر قرار دهند و ضم این تکرار و سفر را  
 بطوریکه ذکر شد مراعات نمایند اما قسم اول پس و قول ظاهر میشود خروج او از کثیر السفر  
 پس باید تمام نماید و قول اول فو یستدراج مجرد سیاحت در غلبه مذکور و در خصوص تمام  
 کردن و قول اول کثیر السفر مشکل نیست چنانچه اندراج سیاح را اول سیاحت قبل از حصول  
 سیاحت مشکل است چهارم آنکه این سه سفر متخلل بماند زده و زده بدو یا مقصد خاص یا  
 ده روز در غیبت خود نشود پنجم آنکه در شغل خود سفر کند پس اگر مکاری بدو یا مقصد خود  
 کشته بماند و ن کشته سفر کند باید قصر کند هم چنین اگر سفر کند برای حج یا زیارت یا شغل  
 بشغل خود نباید قصر نماید مگر آنکه شغل خود را در سفر زیارت قرار دهد که در این وقت تمام  
 نماید ششم آنکه مسافر در این اسفار ثلاثه مجرد باشد پس اگر قبل از بلوغ ایجاب فشار باشد  
 میفرماید کثیر السفر نخواهد بود و این خالی از مامل نیست چنانکه اگر آنکه با مقصد سفر شش  
 و مجرد مقصد فتن باشد چنانکه اگر آنکه با مقصد سفر شش باشد یا مقصد سیاحت باشد  
 سفر کند بنظر مثل خطاب سفار و بخوان خالی از قوه نیست پس در سفر رابع باید تمام نماید هر  
 چند را شقا سابقه که فاصده متنا بوده نیز تمام میشود بجهت عدم فاصله مسافر و در سفر  
 رابع تمام مینماید برای آنکه کثیر السفر شد سفر شغلش شد یا آنکه در اسفار سیاحت یا مقصد  
 مسافر قصر میکند و هر چند ایجاب مسافر سپیده بود هفت من آنکه اعراض از آن شغل نماید بلکه  
 بان شغل مشغول باشد پس اگر ساریان کشته بان شود قصر مینماید مگر تا آنکه از بنحو مرفوع بل

مسافر است

# کتاب الصلوة

اگر کثیر السفر باشد عنوان شود مثل اینکه شش ماه مسافر باشد و بکسر کشیدان شود و یا  
و فک کثیر السفر میشود و در هر روز نماز تمام میکند یا اگر مشغول بقصر باشد یا اگر  
شغله باشد و قصر میباشد بعضی شرط کرده اند که کثیر السفر باید بحد تمام قطع مسافرت نکند اگر  
تمام قطع مسافرت باشد مثل اینکه در یکی روز قصر میکند و تمام را در راه قصر میکند و در یکی  
و این قطع است و از بعضی از اخبار و جمعی از علماء اخبار ظاهر میشود که هرگاه مسافر در محراب  
و ضد اقامه بخیزد نماید تا پنج روز نماز قصر میکند تا از شر او در روز تمام میکند تا از شر  
در شب و روز ماه مبارک رمضان میگذرد و این خلاف مشهور است و ملا خطه الخطا اولی است  
هشتم آن شرط میشود بحد محل قصر است که پیش از رسیدن آن نماز تمام میکند و روز  
و آخر اقامه میکند از قصر بدین جهت حاصل میشود اول مخفی شدن شکل خانه یا با شکل سود پیدا  
که خشتان یا گاه کل یا گنج یا بلندند دیوار و کوناها یا دیوار خانه زرد یا عریض و خوان و منقوش  
نمود و بدین سیاهی سور و مناره و قصرها بلند صورت دارند و بدین باغچه میرین شهر و هم  
چنین خانهها میرین شهر غنی اند و بدین عدم اعتبار بدین شکل سور بلند نیز خالی از قوه  
بسیار مخفی شدن شکل مناره و مخفی شدن کل خانهها میباشد نه دیوار شهر چنانچه بدو  
نیز گفته میشود بهر آن شد خانه خود و خانههای مجاور خود که در اطراف منقوش خوانند و منیر  
دارند و بر آنکه صد آذان اعلامی منعارف با مطلق صد آشنیده شود و ظاهر است که خدا  
صوابان بخوبی که نمیشد کلمات نشود که همیشه بعضی شرط کرده اند که آذان داخل محله بلند باید  
فرخ شود و در وسط چنانچه بعضی شرط کرده اند که آذان باید در مکان بلند باشد بدین  
منعارف چون مناره و لکن ظاهر است که آذان در وسط بلند منعارف که از برای تحمل منعارف  
دارد داده اند نیز کافی میباشد و کور و کور نمیدان میکنند که اگر کور یا کور نمیدانند یا همیشه  
و اعتبار احد از شخص از برای کسی میباشد که انشا الله عز و جل خود کند علی الاقوی و اما اعتبار  
حد از شخص از محل اقامه یا از بلد دیگر و در آن مشرب دامانده باشد یا در بعضی اینها مشکل  
است بلکه اگر اعتبار بخیر و در ارض از خانه محل اقامه و بخوان بعد از صد سفر در جواز قصر  
خالی از قوه نیست و هم چنین آنکه کسی که ابتدا سفر او معصیه نباشد و انشا الله عز و جل ضد معصیه  
بر حلق شود یا بواسطه اعتبار احد از شخص است و هم چنین در عود از سفر اعتبار احد از شخص  
بالکثیر بودن و در بعضی از آن است و اعتبار احد از شخص بالکثیر بودن و در محل اقامه و بخوان تا نباشد

# کتاب الصلاة

و بعضی شرط کرده اند در ثبوت قصر از برای مسافر که در تمام وقت نماز و سفر باشد پس اگر اول وقت یا ثبوت حاضر باشد یا تمام کند و این ضعیف است بلکه حق آنست که مدار و قصر و تمام مراعات حال داشته باشد که اگر حال دائمی مسافر است قصر میکند هر چند و حال مجبوری نماز حاضر بوده و اگر در حال ادا حاضر باشد تمام میباید هر چند اول وقت و جوهر در سفر بوده بلکه هرگاه از سفر برون آید یا بیانی وارد شود که اقامه در آن میباید و از وقت نماز مقدار طهارت بگیرد که آن نماز مانده باشد نماز را تمام بکند و بلی حوط در صورت اختلاف اول وقت در سفر و حضر جمع میباشد و تمام است سفر هر چند منقطع میشود و رسید محل ترخص و طعن مایلید که ضد اقامه در روز و در آن نماز و لکن با سفر وقت حوط ناخیز از آنست که در منزل تمام کند و محل ترخص همان شرط قصر است که در آنجا سفر است یکی از چهار موضع بخیر نیست که اگر در یکی از چهار موضع باشد بخیر است مسافر و این قصر و تمام و آن چهار اصل و مستحب بودن زیاده حادثه و مسجد کوفه حتی چهار ایستگاه و جناب عبداللّه بن ابی ریح و روح که افسد میباشند و اینها وقت که اگر وقت برای ظهر و عصر تنگ باشد که زیاده بر چهار رکعت نتواند بخواند باید هر دو را قصر نماید و در بعضی جایز است که این ظاهر اینست که تمام حکم مقدس حتی چهار رکعت و حتی کوچک اما از جایز است خصوص در سمت فلان نیست که ظاهر اینست که از آن سمت نیست و آنست که در آن فلان نیست لکن هر چه با طراف ضرر میبارد نزد بکسر شود اشکال آنست که قول بخیر در چهار ایستگاه و سیخ کر بلائی معالی خالی از وجه نیست چنانچه بخیر در تمام بلاد و بعضی در حال از وجه نیست بلکه بعضی مضرب کرده اند که مسافر در مجموع این چهار شهر بخیر است مسافر و تمام چون آن شهر کوفه معلوم نیست که قافله مسافر نمیباشد تا فله در مواضع بخیر ساقط نمیشود اگر چه نماز را قصر نماید بلی و زده نامیشوند بکسر و در این امکان در بعضی بقعه اقامه و تمام در این مواضع افضل است و قصر لوط است و حوط از آن جمع مایلین قصر و تمام است زیرا که بعضی از علما از برای مسافر تمام نماز را در این مواضع چهار کاهه معین دانسته اند چنانچه بعضی قصر و بعضی دانسته اند و معنی نمیشود امکان در بعضی مشاهده مشرف و اگر نماز را در این مواضع قوت شود اگر در همین مواضع فضا را بجا آورد و نیز بخیر است مایلین قصر و تمام و الا قصر شعبین است بلکه لوط آنست که فضا را قصر نماید هر چند در مواضع بخیر بجا آورد و لوط از آن جمع است مایلین قصر و تمام و اگر در حد مشرب مایلین مواضع از این نماز کند قصر میکند و تمام

و آخر وقت

ما کمالی میسر



# کتاب الصلوة

بلی اگر بخوی بایستد که بگوید و فاد این ممکنه نماز کند هر چند مقدار کمی از بدنش با اعضایش  
 در خارج مسجد مثلا باشد و این وقت مختل است و اگر در اول نماز خارج از این مواضع بوده و در وقت  
 نماز داخل شده مختل است صایین مضرو تمام بخلاف عکس و اگر شکوک صحیح عارض شود و این ممکنه  
 و مضدا تمام نموده عمل بان نماید و اگر قصد مضرو نموده میتواند بان عمل نماید هر چند میتوانست  
 که از مضرو عدل بنام نماید این که نمازش بشکرت فوم باطل نشود بلکه میتوانست که عدول بقصر  
 نماید رجایه فضا تمام نموده و شک نموده تا آنکه نمازش بشکرت فوم باطل شود خاتمه  
 در اینجا چند مطلب است اول آنکه اگر مسافر نماز را تمام نموده از روی عمد لازم است بر او اعاده  
 و فضا و اگر تمام نموده از جهل جاهل که نمیدانست که نماز او در سفر قصر است نماز او صحیح است  
 نه اعاده بر او لازم است نه فضا هر چند جاهل مضرو باشد و بماند که جاهل باصل حکم قصر  
 و تمام در سفر معنی دانست اما جاهل بخصوص با مضرو و تمام و جاهل بموضع قصر و تمام بر  
 معنی دانست مثل آنکه مسافر تمام نموده بجهل آنکه خیال کرده که سفر او سفر معصیت میباشد  
 و در واقع سفر معصیت نبوده تا آنکه خیال کرده که به بیخ روز مثلا اقامه حاصل میشود یا بخلاف  
 آنکه اقامه کرده در واقع اقامه نکرده تا آنکه بجهل نماز کرده و خیال این کرده که این مکان بیخ  
 خاب است یا آنکه کثیر استغفر نموده و در روز فضا اقامه در رجاء مانده و ندانست که با این حال  
 تکلیف او قصر است تمام نموده در امثال این مواضع جاهل معنی دانست علی الاقوی سیم  
 آنکه اگر نماز او جاهل بقصر و تمام فوت شود مضرو نماید هر چند را بجهل معنی دانست و نبصر  
 گفته اند که باید تمام نماید احوط جمع میان مضرو و تمام است چهارم آنکه اگر جاهل بلزوم مضرو در  
 سفر در اتیان نماز عالم شده که باید نماز او قصر نماید پس اگر این علم بعد از دخول در رکوع  
 رکعت ثالثه باشد پیش نمازش باطل است علی الاقوی ایستاده نماید هر چند احوط است که این  
 نماز را تمام نماید و بعد از آن نماز او قصر اعاده نماید و اگر قبل از دخول در قیام رکعت ثالثه  
 عالم شود قبل از تشهد نماز او قصر تمام کند و احوط آنست که عدول نماید از تشهد تمام به بیت  
 مضرو هر چند لازم نیست چنانچه لازم نیست اعاده تشهد هر چند احوط اعاده است و اگر داخل  
 در قیام رکعت ثالثه و لکن هنوز داخل در رکوع نشده بنشیند و هم کند این تمام را و نماز را  
 قصر تمام نماید بخیر و فوم و اعاده لازم نیست هر چند احوط آنست که اعاده نماید و مضرو بچشم  
 آنکه اگر کسی بعد از مضرو نماید در موضع دیگر تمام باید نماید لازم است ایستاده در وقت و

علم از آنکه  
 علی الاقوی  
 از تشهد یا تشهد  
 سلام بعد از نماز  
 باینکه عدول بقصر  
 علم از آنکه  
 بخیر و فوم

# کتاب الصلوة

ضداد خارج وقت هم چنین اعاده لازم است رفت وضاد خارج وقت اگر از جهت جهل  
بمسئله فرض نماید و موضعیکه واجب که نماز تمام بخواند از جهت آنکه حاضر است یا آنکه وضد  
افامه کرده است یا آنکه مسافر بفرع معصنه بوده یا آنکه سعی و زیارت داد و بیداری مانده که افزون  
است که جاهل را اینجا معذور نیست که اگر تمام نماید و موضع فرض یا آنکه فرض نماید در  
موضع تمام از جهت نسیان سبب فرض یا تمام افزونی است که معذور نیست باید نماز را اعاده  
نماید و رفت بلکه وضاد نماید خارج وقت علی الاحوط هر چند عدم وجوب وضاد در نسیان سبب  
فرض که مسافر باشد حالی از قوه نیست که اگر قبل از سلام متذکر شد که باید تمام نماید بر خیزد و بپوشد  
و نماز را فرض تمام نماید و بعد از نماز بجهت زیادتی قیام و بخواند و سجده سهو نماید احیانا اول سجده  
ذکر نموده اند که کسیکه فرض تمام است اگر نیت قصر نماید از جهت نادانیا نسیان وضد افامه و  
ان از استقامت و جتنی در داشته نماز متذکر شد اعاده کند چه در وقت چه خارج وقت و این ضعیف است  
هر چند اعاده بعد از تمام احوط است و اگر فرض نموده و موضع تمام و بعد از سلام متذکر شده  
ولکن هنوز مثل حد و بخواند از مضایفان عمدت و سهویته متذکر شده تمام کند بیدار و رکعت دیگر  
سجده سهو نماید بجهت سلام بجا و اگر منافی عمدت و سهویته متذکر شده نماز باطل است اگر منافی  
عمدت نه سهو صادر شده مثل تکلم در این وقت نیز تمام کند نماز را بیدار رکعت دیگر دو سجده سهو  
برای تکلم بجا علاوه بر دو سجده سهو سلام بجا نماید هفت تا آنکه اگر شخصی وضد بفرش می شود و  
ولکن نمیدانست که مسافر و عیقل در مضایفان عمدت و سهویته متذکر شده نماز باطل است و آنکه اگر  
میدانست که بیدار مسافر میباشد و لکن نمیدانست که باید مسافر فرض نماید بلکه اعتقاد از دانستن که باید  
مسافر نیز تمام نماید لکن با اجمال که میدانست که تکلیف تمام است نیت فرض نماید از قوه معصنه  
و نماز را فرض تمام نماید نماز باطل است و اعاده نماید و رفت فرض بعد از علم بلکه وضاد نیز تمام  
فرض او اگر چنانچه نیت فرض نموده غفله و فرض نیز نموده غفله یا آنکه نیت تمام نموده و لکن فرض  
نموده غفله جمعی حکم بر بطلان نماز و لزوم اعاده وضاد نموده اند و این احوط است هر چند بعضی نماز  
حالی از وجه نیست خصوصاً وجوب آنکه وضد فرض نموده بلکه وضد تمام یا وضد ظهر و عصر مثلا  
نموده و فرض نموده غفله که بیدار رکعت سلام داده یا اگر نیت تمام نموده از روی نسیان و لکن نسیان  
از نیت تمام نموده و بیدار رکعت سلام داده یا آنکه از روی جهل نیت تمام نموده و نسیان نماید و رکعت  
سلام داده در این فرض نماز او صحیح و اعاده لازم نیست هر چند بعضی گفته اند که اگر بیاورد



# کتاب الصلوة

در خصوص کسوف  
و خسوف  
و غیره

نقص از وقت اول استهینان نیز نماید احوط است که در اثنای نماز اوقات آن نباشد و بگو حاصل شود  
قطع نیکدان نماز بلکه تمام کند و لکن نماز آن بعد از آنکه نماز آن را بگذرانند و اگر اوقات  
منعته حاصل شود و مختلف باشد پس اگر نماز آن شود و ماه هم بکشد نماز منعته میشود و اگر غیر  
از این سر اوقات از سایر اوقات منعته شود بخوبی که نماز منعته باشد نماز نیز منعته میشود  
هر چند فاصله و سعه نماز داند داشته باشد اگر بخوبی باشد که نماز منعته باشد پس در وقت  
که هر اینها بعد از اجتماع سبب احد محسوب شود هر چند انواع مختلفه باشند اگر نماز در وقت  
مکروه شود پس اگر با فصل عرف باشد که نماز منعته میشود خصوص اگر نماز در  
ناله اول کرده باشد فاصله بعد نماز باشد هر چند نماز نکرده باشد اگر با فصل عرف باشد  
که عرفا فصلی ندارد نیکدان نماز منعته نشود خصوص اگر فاصله بسیار باشد که با فاصله و سعه نماز  
کردن داند داشته باشد اگر نماز حاضر بوده در وقت کسوف و خسوف واجب نیست بر او فضا کوفه  
هر چند احوط است هم چنین اگر نماز حاضر نباشد در وقت حدث ناله یا سایر اوقات غیر کسوف  
و خسوف نیز نیست که بعد از آنکه بجا آورد خصوص اگر بعد از نماز ناله یا سایر اوقات باشد  
باشد مثل اینکه حضرات در روز بوده و در اول حضرت ناله شده هر چند احبناط در بجا آورد  
ان میباشد خصوص اگر نماز باکی متصل عرف نماز ناله باشد بلکه بعضی از اجل علماء تصریح کرده  
اداء آن بعد از آنکه نموده و وقت این دو نماز اول شروع بکوفتن است تا تمام اجزاء علی الاطلاق  
هر چند احوط است که قبل از شروع باجلا نماز و تمام کنند که بعضی گفته اند که شروع باجلا این  
دو نماز فضا میشود و کوفتن بسیار که اگر اوقات ماه و سبب است انما و هم چنین کوفتن مناسب  
بسیار که اگر در نماز شب یا غایت خوب صلاه نمیشود مگر آنکه بخوبی باشد که مندرج شود  
در کسوف که بگویند عرفا که اوقات کوفتن با مندرج شود در غایت صلاه و اوقات سبب که با  
خوف غالب مردم شود و سبب نمیشود نماز نیز بکسوف فرد حال الخفاف چنانچه سبب نمیشود  
بسیب غیر سبب بلکه احوط و خوب نماز است هر گاه معلوم شود کسوف و خسوف شمس و قمر  
فقط الارض مثل تحت السحاب محصل کلام اینست که اگر حدث خسوف یا کسوف و بقاء آن هر  
دو در وجه الارض باشد اشکال نماز واجب نیست و اگر حدث خسوف یا کسوف باشد بقاء آن هر  
فقط الارض که عرفا بکند مخففان آنکه حدث و تحت الارض باشد بقاء آن در وجه الارض  
باشد که مخففان طوع نماید چون نماز احوط است بلکه وجوب آن فوریست و اگر حدث و بقاء



# کتاب الصلوة

ظاهر میشود که مدار وجوب صلا این میباشد هر چند با غش خوف غالب مردم نباشد هر چند بداند  
که خوف و کسوف بلکه غیر این برای همه میباشد و این در غیر کسوف و خوف عمل اشکال میباشد پس  
اینکه که بدانیم چنانچه است مثل باریدن کشند و بخوان از آسمان و جوینماز ثابت نیست بخلاف  
اینکه بدانیم برای خدا نیست بآنکه عمل شک میباشد که ندانیم برای فضیلت نماز و اگر قطع عمل  
شود که این این نماز باعث خوف غالب ناس میباشد نماز واجب است اگر مظنه حاصل شود که این  
این بر سر رسیده است که باعث خوف غالب مردم میباشد با غش با ظهور این در خوف احوط اینها  
نماز است و لکن در صورتی که محض لازم نیست که خوف غالب مردم میباشد نماز و اگر فرض شود  
که این باعث خوف لکن نه باعث ترس و غلبه عذاب الهی مردم بلکه باعث خوف میباشد بالتمسک بقوله  
انما و اشجار و فستار و مرد و حیوانات مثل طلوع بعضی از کواکب پس وجوب نماز ثابت نیست  
مثل عدم وجوب نماز برای ناراد زیاد و ترک در شرف باد و ملغ زیاد و بخوابها که در قوم بی  
اسرا مثل واقع شد چنانچه واجب نیست نماز برای محظوظ و عا و طاعون و با و بخوابها و نماز زلزله  
و ایات غیر کسوف و خسوف میباشد و فضا نیست لکن خوف با بجا بیاید و اگر فوراً بجا  
بیاید و بعد از آن بجا آورد و بعضی گفته اند که وقت نماز بجهت محاربه آسمان از ابتدای آن است  
تا انتهای آن پس اگر زمانش بقیه نماز طول نکشد و فضا هیچ یک واجب نیست لکن الحاق هر کسوف  
و خسوف در نماز که وقت نماز تمام العمر باشد و بقیه نماز در آن آسمان باشد بلکه غیر آسمان  
صاحبت فضا میباشد که او فضا در آن مضروب شود و خسوف و کسوف صحابت فضا میباشد  
و کاهی غیر صحابت فضا میباشد علی الاحوط هر چند صحابت فضا بودن کسوف و خسوف در جمیع  
احوال اول است و وجوب نماز زلزله و ایات آسمانیه مخصوص باهل همان بلد است که زلزله در آن واقع  
شده نه در آن قلم و مراد از بلد هر فیه که قوا و مضار و باجاء نیز داخل است که فیه نماز  
ایات بچند طریقیست اول آنکه قصد کند در رکعت نماز کسوف و خسوف باز زلزله یا ایات بجا  
میاورد بجهت فرمان برداری خداوند تعالی و تکیه الاحرام بگوید حمد بخواند و سوره بیا  
بخواند و رکوع رود و ذکر رکوع را با طاعت بجا آورد تا پنج مرتبه یا بن ششم عمل نماید و بعد از سجده  
رود و ذکر سجده کند سر راست کند و طاعت بجا آورد و سجده دیگر کند و ذکر سجده کند و سر  
راست کند و هم چنین ذکر کند تا پنج رکوع نماید پنج حمد و پنج سوره تمام و بعد از آن دو سجده  
نماید بخیر و قوم و تشهد بخواند و سلام دهد و احوط آنست که در هر یک از این امانه قبل

بشود

و اگر در وقت نماز کسوف و خسوف باشد و در آن وقت نماز باشد و در آن وقت نماز باشد

و اگر در وقت نماز کسوف و خسوف باشد و در آن وقت نماز باشد و در آن وقت نماز باشد

و اگر در وقت نماز کسوف و خسوف باشد و در آن وقت نماز باشد و در آن وقت نماز باشد

# کتاب الصلوة

از رکوع عاده کانند و سوره تمام بلکه زیاده از یکسوره بخواند هر چند تمام باشد و سوره است که  
در رکعت اولی یک عدد بخواند یکسوره را قنم کند بر وجه رکوع که با آن تمام از سوره یاد و این مثلا  
با بعضی این را بخواند و بر رکوع رود و احوط است که بعضی این را بخواند بلکه این تمام بخواند و هم چنین  
تا آنکه در رکعت اولی در پنج رکوع یکسوره تمام شود و هم چنین در رکعت دوم و اگر در هر رکعت بخواند  
سوره قل را قنم کند با این بخواند که بسم الله الرحمن الرحیم بخواند و بگوید انا انزلناه فی لیلۃ القدر  
و بر رکوع رود و ذکر کند و سیر بخواند و بگوید و اما ادعک ما لیلۃ القدر و بر رکوع رود و ذکر کند و  
سیر بخواند و بگوید لیلۃ القدر خیر من الف شهر و بر رکوع رود و ذکر کند سیر بخواند و بگوید انزل  
السلام و الفرج و بهایا فزینهم من کل امر و بر رکوع رود و ذکر کند سیر بخواند و بگوید سلام و  
خیر مطلق الفجر و بر رکوع رود و ذکر کند سیر بخواند و بر وجه رکعت دوم و هم چنین در رکعت دوم و اگر  
سوره قل هو الله احد را بخواند بخواند پس خواند که بسم الله الرحمن الرحیم یکسوره حشا و بر رکوع رود  
و قنم کند سوره قل هو الله واحد را در چهار رکوع بعد از آن که در این قسم دو عدد بیشتر بخواند  
پس در این قسم و هم باید در رکعت اولی یکسوره تمام باشد و هم چنین در رکعت ثانی چنان سوره باشد  
چند سوره دیگر و احوط است که یکسوره را قنم کند بر وجه رکوع و قبل از پنج رکوع سوره را تمام نکند  
که محتاج بخواندن بعضی این از سوره دیگر یا یکبار بعضی از همین سوره شود قسم سیم است که  
مرکب کنند تا از این قسم اول و دوم که جمع نمایند در این پنج رکوع و رکعت اولی و پنج رکوع رکعت ثانی  
میتواند یکسوره و بعضی یکسوره و لکن هر وقت که سوره را تمام بخواند بر رکوع قنم کند بعد از سیر یا شتر  
از رکوع حمد یا نماز عاده نماید چنانچه هر وقت که رکوع کند بعد از خواندن بعضی سوره نماید که  
شرایط کند بعد از سیر یا شتر از رکوع از همان سوره از مکانی که قطع فرماید همان سوره نموده و  
حمد بخواند مگر در رکوع پنجم که اگر از بعضی سوره هم رکوع کند در رکعت ثانی باید حمد را بخواند  
و از همان موضع که از سوره پیشاده شروع نماید و تمام کند لکن در این وقت یکسوره دیگر  
در رکعت دوم باید تمام کند چنانچه در رکعت اولی یکسوره غیر از آن سوره که در رکوع پنجم تمام  
گذاشته باشد تمام کرده باشد از بعضی ظاهر میشود که در وقتیکه سوره را تمام گذاشته و احب  
بنفسه که از موضع قطع شروع نماید بلکه چنان است که این که شروع از موضع قطع نماید یا آنکه  
شروع کند از هر موضعی از سوره که بخواند چه مقدم بر موضع قطع ناموضی از موضع قطع یا آنکه  
اعاده نماید یا بخواند که فراموش نموده کل این اعضا ما آنکه نزل کند آن سوره را و سوره غیر از آن

نکند

کتاب

# کتاب الصلوة

بخواند و لکن این پنج مرتبه نیست اگر سوره را قبل از این سوره که تا تمام گذاشته تمام نموده  
 این وقت جایز است که سوره را تمام نکند یا آنکه آن سوره را تمام را ترک کند سوره غیر از آن  
 بخواند پس لازم نیست که سوره ناقص را تمام کند حتی در خامس و غایت بعد از آنکه بگوید  
 تا سه خوانده و قنوه لازم نیست اگر نخواهد پنج قنوه بخواند جایز است این بخو که قبل از رکوع  
 دوم و چهارم و ششم و هشتم و دهم قنوه بخواند چنانچه باطل است و قنوه با این بخو که قبل  
 از رکوع پنجم بکفوه بخواند قبل از رکوع دهم نیز قنوه بخواند چنانچه جایز است که بکفوه بخو  
 قبل از رکوع دهم خلاصه می تواند که هر دو رکوع را در کعبه حساب کند و قبل از هر رکوع طواف  
 پس در رکعت اول و دوم و چهارم و ششم و دهم سر قنوه و در سب و ششم و دهم سر قنوه و در کعبه  
 بگوید سمع الله لمن حمده بگوید مکرر در رکوع پنجم و دهم که تکبیر بگوید سمع الله لمن حمده بگوید  
 بدون تکبیر و مستحب است که این نماز را در مکان غلیمه بکند بخواند اگر در مسجد بخواند در آن  
 مسجد بخواند و مستحب است که این هر دو نماز مخصوص کوفه یا طول بدهد بعد از نماز کوفه  
 و خوشتر اگر طاعت یا علم بمقدار مکت کوفه بخورد یا شش یا لا احق تمام کردن و احق  
 نمودن و اینست بجه خوف خروج وقت پیش از تمام نمودن نماز و مستحب است که افضال نماز از دنیا  
 و رکوع و سجده و قنوه یا یک یا یک مساوی باشند و طول و مستحب است که بیجا عذر کردن خصوص در  
 وقت گرفتن نماز در هر چه از آنها و چنانچه فضا آنها و از ماموم ساقط است از آنکه سوره نه افوا  
 دیگر از جمیع اینها ظاهر میشود که شرط صحیح و افتاء در این نماز آنست که ماموم امام دارد  
 کند در رکوع اول از رکعت اول یا تا پیش از آنکه ماموم امام را در رکعت دوم در رکوع اول از رکعت اول  
 یا تا پیش از آنکه افتاء او این احوط است هر چند جوان افتاء در هر دو رکوع حال از قنوه نیست  
 افتاء در فرض منوع بحد خود پیش از آنکه افتاء کند در رکوع ثانی و از رکوع اول خود فرا  
 دهد منابغه امام میکند تا وقت سجده امام و همینکه امام بسجده رفت خود نیز بخیل تخفیف بقیه  
 رکوعات خود را بجا آورد و ملحق شود با امام در سجده و اگر رکعت ثانی باشد بفرادی یا بقی  
 ایشان نباید اگر نخواست که با امام برسد بخو یک طول فاش در رکوع امام حاصل شود در  
 این وقت فرادی میشود و هرگاه و میسر است که منابغه امام کند در رکوعات باقیه از رکعت اول  
 یا تا پیش از آنکه افتاء کند سیم آنکه منظر شود که امام بسجده رود و برای کعبه و دهم  
 برخیزد و وقت رکوعات باقیه از رکعت اول با امام در رکعت ثانی تمام کند و منظر شود

و در این پنج مرتبه نیست

و در این پنج مرتبه نیست



# کتاب الصلوة

که بعد از نماز رکوع یا امام بجا آورد و بعد از سجده یا رکوع دیگر و منفرد یا بمقتدا  
 با امام دیگر اگر فرض شود تمام کند و بهتر است که بعد از قنوت رکوع اول رکعت اول یا با تاسی  
 افتاد بقصد جوب یا بیکه تکبیر الاحرام بگوید بقصد بندگی در رکعت قبله جامع و متنا  
 امام نماید تا اینکه امام سجده یا کامل کند و بعد از آن استیذان تکبیر الاحرام نماید منفردا کو  
 نماز امام تمام شده باشد یا بمقتدا یا رکعت یا نماز امام اگر باقی باشد نظیر رکعت امام در سجود  
 فرضیه یومیه و اگر امام نماز یا را مستحباتا اعاده نماید جایز است که ما مومیکه نماز یا را هیچ بجای  
 نیاورد و افتاد با امام نماید چنانچه عکس نیز جایز است پس اگر ما موم نماز یا را بخواند و امام  
 هیچ نخواند جایز است که ما موم افتاد کند با امام بقصد اعاده و مستحبات جهر خواندن نماز  
 در نماز و تسبیح امان حتی کوف و واجب نیست جهر چنانچه واجب نیست اخفات صدای او و اعاده مستحبات  
 تا سر مرتبه یا نه در وقتیکه پیش از تمام ایستادن نماز فارغ شود و لکن اگر در جای نماز خود  
 بنشیند مشغول یا خواند یا کند یا نشود شاید بدین باشد چون بعضی از علما منع استیذان  
 اعاده نموده اند و اعاده را مشروع ندانند و لکن چون از بعضی از علما نقل شده که اعاده  
 را واجب دانسته اند پس اعاده استحباب اعاده اولی است نماز یا را در هیچ وقت مکروه نیست  
 مثل نماز وضو یا در راه میگوید و بعضی از فقهاء در وقت کوف و خسوف و صوب بکبرند و  
 جای نماز خود بنشینند مثل نماز یومیه مشغول بکبر و دعای باشند یا تکبیر یا بنشیند یا او را  
 نماز یا را در حال راه رفتن و بر با حمله مکرر از جهت ضرورت مثل نماز یومیه که ظاهر فقهاء اینست که  
 حکم این نماز با نماز یومیه یکی میباشد و غالب احکام حتی در وجوب سجده سهو و غیر اینها ممکن  
 در زیادتی رکوع و بنوعی در سوره و تکرار حد و وقت تکرار سوره و استحبان بعد از قنوت و  
 عدم استحبان تکبیر بعد از رفع راس از رکوع نیز و عدم منع از نشستن بلکه رکوعات این نماز  
 همه واجب کوع غیر نیز و در هر یک از اینها که زیادتی در یکی از سه و او بعد از نماز یا اعاده  
 نماید هر چند رکعت غیر رکوع نیز و در هر حال مصلح میباشد شک در رکوعات این نماز پسند است  
 اول آنکه شک را مصلح اینان رکوع نموده پس اگر این شک بعد از دخول در وقت دیگر باشد مثل  
 اینکه بعد از دخول در سجود نشستن کند و باین همه رکوعا سابقه یا بعضی از در این ضم شایع است  
 ندارد و بنا بر این بجای آوردن بگذارد و بهتر است که این شک قبل از دخول در وقت دیگر باشد  
 مثل اینکه در وقتیکه اولی و تمام اول شک کند که اگر رکوع کرده یا نه بنا بر عدم اشکاف بگذارد

سوره

# کتاب الصوم

سپهر است که شک و عدم و کوه غایب نماید بخوبی که مسئلیم شک در کفایت باشد مثل آنکه عباد الله  
که رکوع پنجم است یا ششم پس نماز باطل است چهارم آنکه مسئلیم نیست مثل آنکه عباد الله که رکوع  
اول است یا ثانی یعنی نماز که پنج رکوع مجاز بوده یا شش رکوع بنا بر این که رکوع دوم و رکوع پنجم  
که علی بن محمد بن یونس شریف بن محمد بن اسفاده امام محمد باقر روحیه القضا و شکایه کرد از بسیاری  
نزل در اهواز و حضرت خواست از اینجا که رکوع کند مجازی دیگر بود حضرت نوشت که رکوع نیکند  
از اینجا و در چهارشنبه پنجمین جمعه را و زده یکم یک غسل کنند جامه های پاک بپوشند و  
در روز جمعه بیرون رود و دعا کند که خداوند متعال رفع همه گناهان را از شما علی بن محمد را  
میگوید که فرمایند این بزرگوار را مجاز آوردم پس از طهای بیرون بیایید ساکن شد و از حضرت ابی  
عبد الله روحیه القضا منقول است که هر کس که میندازد در روز نعلین بخواند یا من عیسی الله  
والارض ان تروکوا و لنزالنا ان مسکما من احد من بعله انه کان حلما عفو و اصل علی  
محمد و آل محمد و امسک علی السوائک علی کل شیء فدی به یکم در روایتی و او داشت که اگر از این روز را  
در وقت خواندن بخواند جانب بر سرش خراب نمیشود انتم نعم و ایضا و وی میگوید که حضرت  
سلیم بن عثمان امام محمد باقر روحیه القضا بودم در عرض کردی از مدینه میباشی یا نه  
شد یکم از بدین حضرت شروع به تکبیر نمودند پس فرمودند که تکبیر سزاوارست که بشکند باد و او  
فرمود که باد را خداوند میفرستد مگر آنکه برای خیمه میباشد یا برای عذاب یا پس فرمودند  
باد بگویند اللهم انما نستلک جنهارا و جنهارا و سلک امر و نفوذ بل من شرقها و شرمها و سلک  
له و تکبیر بگویند و صد اخود را بلند نماید در وقت تکبیر که میشکند تکبیر را باها را و کمال

اعتماد

# کتاب تسبیح و تهنیت و غیره

روزه و افطار و زهد و انکار و زکوة افضل طاعات و اشرف عبادات است با غایت نفی کاه فاضل الحجاب  
است و اشرف عبادت در عالم خداوند زکوة بدست سپهر است از انشای حضرت و و سبیل دفع فقر و بلبان  
و شهوات است و دفع بلبان و فقر و تشنگی و مره و عقل و فکر و موجب خول و خیر و دور از شیطانیست  
و خواب و زهد و عبادت و نفس کشیدن و سکوتش بسیار است و عبادت قبول و دعا و اشرف عبادت  
در باطن است و تسبیح و تهنیت و غیره و دعا و استغفار و میبکند و قلم از او بر داشتند



# کتاب الصوم

از اهل بلد باشند یا خارج بلد باشند چنان قول و عادی مظنه حاصل شود باینکه اگر قول  
 دو عادل موهوم شود باینکه مثل آنکه در هوا گسیا شد یا بر وقت یا بر وقت تمام افق  
 و آسمان را بر فرو گرفته باشد جمع کثرت و مقام بحسن نفس را باینکه این دو شاهد عادل بنی  
 با هم آنها در نفس بحسن را باینکه در بحال دو نفر عادل میگویند مادیدیم و دیگران میگویند  
 میاندیدیم در همان زمان که ایشان ادعای و غیره ماه میکنند که با اتحاد زمان و اتحاد مکان و اتحاد  
 قوه بصیر و ضعف آن قبول شهاده آنها مشکل است شرط است که شهاده بر و غیره هلال دهند  
 پس شهاده علیه معتبر نیست بیک عادل ثابت میشود علی الاقوی مگر در وقتیکه علم ممکن نباشد باین  
 مثل محبوس بخوبی که میباید چنانچه شهاده چهار زن یا بگوید و در زن عادل نباشد باینکه میشود چنانکه  
 بگذشتن بعد از آن اول ماه سابق یا ماهها سابقه بلکه هرگاه غرض تمام یا اکثر آن مشبه شود باین  
 ابر و بخوان هر ماه را بر روز و اگر نه بن کند بنقصان آن ماهها بر سبیل اجمال و این وقت نیز از  
 صد کوره که نکند مگر در فضا آن پس اگر زن نماید که در یک کلاه ایمن بعلی نماید بخوبی که  
 اگر نه شود فضا نماید چنین انفا و افتاد که تمام ماهها با بر و بخوان مشبه شد و این وقت در  
 فضا نماید از شماره سه سی نقد که بنی بار و یکی از مقدار دو هم چنین اگر در سه کلاه ایمن  
 بنقصان جالی باشد باشد را که نماید بلکه در فضا نماید بنی حکم خاتم شرعی بشرط آنکه بنی  
 بنیضاً آن نباشد چه خود بر بنید و حکم نماید یا آنکه علم را بر حکم حاصل شد باشد حکم بنی  
 یا آنکه بشیاع یا بر بنی عادل را و ثابت شده باشد حکم نماید و اگر دو شاهد عادل رجوع از  
 شهاده خود نمودند پیش از آنکه یا غیر حکم اعطاء شهاده شاهد بنی بنی توان نمود بلکه اگر حکم  
 هنوز حکم ننموده بنیواند که بعد از رجوع شاهد بنی حکم نماید اما اگر دو شاهد رجوع از  
 شهاده بعد از حکم خاتم نماید یا آنکه خود حکم بعد از حکم رجوع از حکم خود نمود با صحت رجوع  
 از نفوی خود را سبب حکوم در این وقت رجوع او را در عمل حکم او نباید بشود مگر وقتی  
 که قطع بخطا حکم با قطع خطا شود و اگر چنانچه خطا بر و غیره کند یا شهاده بد حکم او  
 مثل حکم شهود که بر میاشد مگر آنکه حکم کند بعد از حکم ظاهر است که آن حکم نافذ باشد باین  
 حین بر حکم دیگر هر چند اعلی و ادوم از حکم اول باشد نه بر خصوص مقلد بنی بلکه افا علی الله  
 مقام در مقام کلای که کرده که مطابق مواقی سابقه مسبقه و فقه است هر چند خالی  
 از مناقشه نیست فرموده آن بر کوار آن است که هرگاه اطلاع هم در سنا که اکثر اهل بلدان

ماه همام

حکما کنند

علا الاقوی

# کتاب الصوم

علماء و صلحا و مندرجات بسبب یک ماه افطار کرده اند و طعن افوی از شما انده عبد این بر این  
 بهم رسیده شاید افطار تواند کرد بلکه خالی از قوه نیست هم چنین افطار کردن نشو و میسر  
 و بیرون در روز پنجشنبه هم چنین افطار ندان با اختیار مردان بشیون ظاهر جانراست نظر نماید  
 مستمر در اعصاب و امضا من غیر نیک و طاهر و بعضی از اخبار معتبره و در امر حضرت امیر و مکنای  
 و اگر نداند بشیون هلاک هر چند روئے هلاک از موضوع است که تقلید دان نمیشد تمام شد  
 کلام آن بزرگوار علی افضل در ثبوت بر پنج چیز بود اول است باین شیخ هلاک ثابت میشود  
 همان بلد روئے و بلاد منقار به و اما بلاد بسیار بوده چون شام و فند و حکم بشیون مشکل  
 هر چند خالی از وجه نیست بدانکه بغیر علامه اولی هلاک ثابت میشود در حق هر بخدا و علامه  
 اولی که مضاف بشیون و حق خود انشخص که دیده است میشود در حق غیر او پس اگر حق غیر معارض  
 نماید مثل اجل بن و مدله اجاره و مدله اظهار و عدله و بخوان روئے خود شخص مانع حق دیگری نمیشود  
 هر چند روئے کند ما بجهت باشد احتیاطی نیست قبول بخیر از حجتا بخوبی و بشیون و بشیون  
 و اما فرض در مضایر تمام و بجا باشد هلاک بعد از شفق مغربه باینکه شب و هم ماه است و  
 یک یک ماه در روز و سیام پیش از ذوال هر چند طوئن ده باشد هم چنین سایر اسبابی که در این باب  
 ذکر شده است معتبر نیست هر چند سبب مظنه قوته بشیون است سبب این امور غیر معتبره  
 بهر نیت شهر من مضایر و زده بیکر بلکه اگر در یوم الشک و زده بیکر بهر نیت شهر من مضایر و زده  
 اش باطل است نه از شعبان محسوب میشود نه از رمضان و هم چنین اگر در نیت شهر من مضایر که اگر  
 امر و زده نیتا واجب که از شعبان است شکی با این بخور و بد نماید که اگر از رمضان باشد از  
 رمضان محسوب شود و الا از شعبان با و زده دیگر محسوب شود نیز فاسد است از هیچ بل محسوب  
 نیست با اگر بقصد غیره مظانه و زده بیکر بطور دیگر هیچ نوبت در نیت نباشد و زده اش  
 صحیح است که از نیتا و محض اولی که از نیتا و زده داشتن بهر نیت اخرا ماه شعبان با بقصد  
 و زده مظانه بلکه جایز است که از روز و زده نیکر و اگر که جایز است که افطار نماید و غیره  
 نزد یک بغیر نباشد و مضایر نیز لازم نیست تا و امیکه ثابت نشده باشد که از شهر رمضان  
 بود و مثل آنکه در وعادل شهاده دهند بر روئے هلاک در شب آخر شعبان و هم چنین بودیدن  
 ماه در پیشین هم از شهر رمضان بنا بر احوط و جایز است و یوم الشک نیت واجب بیکر غیر از  
 رمضان با مثل آنکه آره و اجاره و بخوانها حق و زده نیتا در حدیث که بعد از آنکه



# کتاب الصوم

اغتسل و حنظل یا مباحه که تابع نیت روزه باشد مثل هر چیز که در نیت روزه ندارد بلکه اگر نیت کند  
 متعذر باشد از هر مفسداتی که با سبب علاج مرضی چنین اتفاق افتد که ممنوع شود از جمیع مفسدات نیت  
 لا علاج مضایقه روزه نماید صحیح روزه در این حال خالی از قوه نیتند نه داخل در صوم نیست حتی آنکه  
 اگر بخواهد از نماز عشاء در شب متعذر باشد و نیت روزه را در وقت نیت شهر رمضان و کاهه هر روز روزه  
 بنماید بلکه اگر نیت هر دو کند عدم صحی صوم در غیر رمضان قوی میباشد و اگر روزه در اینخواهد  
 که روزه را بخورد جایز است که نیت از اول چه بعد از آن هر روز که باشد چه مستحب و چه واجب  
 بشرط آنکه روزه واجب و موسع باشد نه مضیق مگر روزه قضای شهر رمضان بعد از نیت و بشرط  
 آنکه از خود یا شدن از اجاره و نیز از بیع و نه بخیل از وی که در قضای شهر رمضان با فرض توسع  
 قبل از ظهر خوردنش جایز است بعد از ظهر جایز است و نیت خطای بیال و دل گذارند آن  
 بلکه همینکه میدانند که روز را باید روزه گرفتن بهیچ دلیلی یا شد و سحر بخورد و کافیهست و جایز است  
 نیت صوم در شب متعذر باشد نیت شرط نیست مگر در حق کسی که در اشیای طهارت نیت روزه  
 کند بلکه اول شب نیز جایز است که نیت نماید خوردن در شب اول شب نیت اکل و شرب یعنی  
 جمیع بعد از نیت پس بخورد نیت اکل و شرب بعد از اکل و شرب مثلاً و هرگاه نیت صوم را در اول  
 شب نماید روزش را نیت نماید بخورد و روزش صحیح است اگر نیت روزه در شب تمام و در  
 راجع باشد قضای نماز یا بعد از مضایقه فطر یا بفعل یا بعد از ساعه یا بعد از آمدن فلان وقت  
 بلکه بعضی از ائمه و بعضی از کاهه نیز استندند هر چند دلیل محکم ندارد که اجتناب نماید از  
 مضایقه طهارت و اعراض از صوم یا این نحو که انشاء قطع صوم کند یا بفعل یا بعد از ظهر یا بعد از آمدن فلان  
 مثلاً که از نیت اول دست بردارد نیت نماید دیگر روز نیت نماید آنکه بگوید که بعد از ظهر مثلاً  
 از روزه من متعذر میبارم و هم چنین اگر در نیت روزه باقی باشد یا نیت نماید که مراعات احتیاط بقضا  
 بلکه کاهه نیز استندند در جمیع فرض صوم کوزه از مضایقه طمع منجر آید و علقه او نیت روزه و قضاء  
 برامش و البته این اجتناب از نیت نیک و مخصوص در مضایقه طمع که انتشار در صوم نماید بگوید  
 که بگویم روزه نیت مخصوص اگر با نیت باقی باشد نیت روزه نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت  
 که قضا صوم و نیت قضا نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت  
 و اگر مضایقه طمع یا نیت در این نیت روزه حاصل شود بطلان صوم متعین میباشد  
 بجهت آنکه حقیقه نیت روزه تمام ندارد تا آنکه حرم و قطع روزه ندارد مگر در نیت بجهت محمل

و شرط نیت

مکلف و هم چنین

مکلف و هم چنین

مستند

کتاب الصوم

۱۰۰





كُنَّا الصَّوْمِ

مفتی محمد رفیع



# کتاب الصوم

عقد آن نفر در حکم آن ناس است علی اگر فروا سرخ و یا از آب خارج نماید ضرر ندارد اگر چه هر سر را  
 باین نیز ببرد بلکه بعضی از آنرا نیز بر آب فرو برد ضرر ندارد هر چند آن بعضی که فرو برد تمام ناس را  
 باشد و آن بعضی که فرو نبرد و بقدری که بخواهد بر آب بپاشد هر یک از سرش باشد که بیرون آب مانده  
 و آب با و احاطه ننموده و سر عثمان از منافقین که ناس نه خصوص منافق و سوراخها آن اگر  
 چهار اشک است بر خصوص مناب شعرا و حوط است بلکه اقصای خصوص سوراخها نیز لحوط است و پیش  
 ماندن موی سر مثل بیرون کردن باین منافقان با صندل آن ناس ندارد چنانچه بیستن سوراخها  
 سر مثل گوش و دماغ و دهن و عیال و مانع از رسیدن آب بر سر و رو که متصل و چسبیده است  
 باشد چون کلاه و مشعشع بخوانها ضرر ندارد بصدق آن ناس و اگر چه ضرر و زه مثل خراشه  
 ز باد داب سر و بر و زه ز باد داب کرم آن ناس نماید ضرر ندارد و گناه کار نیست لکن  
 فضا نماید علی الاحوط و ضرر ندارد برای زه دار آب است با بر سر و بچتن چنانچه ضرر ندارد  
 سر و دوز بر آب باران یا ناو از آن نگاه داشتن مگر آنکه طوری باشد که صندل آن ناس نماید چنانچه  
 ضرر ندارد آن ناس در حالیکه بر سر و عیال فرار دهد که مانع باشد از رسیدن آب بر سر و رو  
 که آن عیال جدا از سر و رو باشد و داب سر و رو چون شبستر غواص و دیگر جزه اگر لحوط  
 اجتناب است نباشد و فرقی بین سر و رو و زه اش نیست کسبیکه دو سر باشند باشد  
 که یکی اصل و یکی نباید باشد مدار بر ناس سر اصل است پس با ناس سر نباید زه اش باطل  
 نمیشود لکن لحوط اجتناب است اگر نباید از اصلی ناس نباشد من باب المقتدر بهیچ یک از ناس  
 تمامد و اگر یکی فضا آن ناس نماید ضرر ندارد یعنی زه باطل نیست هر چند بگوئیم که گناه کار  
 شده است و فرقی بین یکی و ضرر ندارد و ناس از روی فراموشی و افتادن بآفتاب و اگر  
 روزه دارد و مضاعفا و اجتناب غسل آن ناسی که بر سر است و فرقی فاصد غسل  
 یا مشدد زه و غسلش هر دو باطل است هر چند غسلش باطل و روزه اش نیز باطل است اگر  
 دو نفر بر آب و حال استغفار فصد غسل نماید و اما اگر در پیرون املا فاصد غسل نباشد و زه  
 اش باطل است لکن غسلش صحیح است چنانچه بعضی از علما از کرده اند بلکه بعضی از علما  
 نیز از کرده اند بلکه همین بزرگواران ذکر کرده است که اگر در وقت بودن در ناس فصد غسل  
 کند شاید حکم بعضی از مسند حد نباشد مع اشکال نیز بلکه همین بزرگواران ذکر کرده است که  
 هرگاه ابطال صوم بر کسی از مغلطان نموده مثل آنکه استغنا نموده و بعد از آن غسل از ناس

# کتاب الصوم

نما بد ظاهر البتة که غسل صحیح بجهت آنکه فی آن دماس بخضر جلاله است شامل فطر نیست لکن نور  
 بجز غسل در وقت فطر از غیر شکیار ضعیف است بجهت غسل در وقت اول و چهار سنه هر چند خلط  
 از مناسقه نیست و در آن دماس را به غصه بجهت فطر و توفیق از دوزخ غسل باطل و صوم صحیح است و در  
 آب مباح هر دو صحیح و جاهل غیر محکم و مثل عامدا سنه در دوزخ اش صحیح نیست علی الاحوط بلکه  
 در وقت دماس و کراهت آن برای صائم و هم چنین در ابطال صوم بخوبی که موجب قضا و کفاره هر دو  
 باشد با عدم افسا این بالمره با قضا آنها نیز خلافت و آنچه فی الجملة طینان یا و حاصل شد حرمه  
 و دماس است بر صائم مثل حرمه آن دماس و محرم و اما قضا صوم و قضا و کفاره معلوم نیست مثل آنکه  
 محلی احوط است چنانچه از اولی شاره شد بلکه احوط آنست که آن دماس را در صوم و غیره نیز شریعتاً  
 و هم چنین در صوم واجب که ابطال آن چنان باشد پس احوط آنست که آن دماس را در صوم و غیره نیز شریعتاً  
 چنانکه در شریعت با جهام یا بیشتر واجب با عدم جرم بیدار شدن برای غسل و در وقت که امکان  
 باینکه یاد داشته باشد که اگر جنب یا محض یا بیدار شود در شریعت یا بیشتر واجب در دوزخ اش قاضی شود  
 و قضا بلکه کفاره لازم میشود علی الاحوط در صوم واجب و بیشتر و بیشتر خواب و بیدار شدن  
 می آید و نوم جنب در بیدار و بیدار است که با عدم غسل که با عدم غسل بلکه با عدم  
 التفات بغسل بلکه با عدم غسل و عدم غسل نیز جایز است با احتمال بیدار شدن و هم چنین  
 خواب و نوم که جایز است لکن احتیاطاً آنست که بیدار و اما خواب و نوم که جایز است با احتمال بیدار شدن و هم چنین  
 آنست که با احتمال بیدار شدن مکروه و فتنه بیدار شدن که بیدار خواهد شد و افق عدم  
 الحاق جابض و قضا بجنب میباشد و چه نوم و نوم علی الاحوط الحاق و تفصیل کلام و توضیح آن  
 در بیان سر مطلب است مطلب اول در بیان حکم نوم جنب که کجا جایز است کجا جایز نیست  
 و با فطر و نماز اول و ثانی و ثالث میباشد بانه مطلب ثانی در بیان آنکه مراد از نوم اول و ثانی  
 کلام است مطلب ثالث در بیان آنکه کلام نوم موجب قضا و کفاره با قضا آنها است و کلام نوم موجب  
 چیزی نیست پس میگوئیم که مراد از نوم جنب آنست که چنانچه بیدار شود و مطلع باطل است با احتمال  
 یا آنکه چنانچه بیدار شود و مطلع باطل است که از خواب بیدار شود و مطلع باطل است که از خواب بیدار شود  
 که این شخص خواب با احتمال با وصف اطلاع بجهت آنکه مراد از نوم اول این است که شخص را وصف  
 چنانچه با اطلاع بجهت آنکه بیدار شود که در آن خواب محتمل شود بیدار شدن نوم اول حس است  
 و بیشتر نوم دوم و نوم اول اگر از این خواب بیدار شود و مطلع بجهت آنکه بیدار شود و مطلع باطل است

در وقت فطر  
 و در وقت نماز  
 و در وقت صوم  
 و در وقت غسل



# کتاب الصوم

بنسبت روزی است نه از جهت این که اگر چه احوط اجتناب از آن است بلکه احوط نیز فضا است بلکه  
 بدین جهت گفته اند که اگر غسل را عمدتاً بخواند یا خیر انداخته بخوبی که زمان و ساعت غسل را ندارد معین  
 کرده است نه از برای او قائمه ندارد و روزه اش باطل است و اقوی آنست که در این فرض  
 نیز روزه اش صحیح است با این که اگر بعد از نفیض آن حال وقت با عتقاد سعه وقت خود را خیر کند  
 و بعد از آن وقت معکوم شود و ضرر ندارد و بدون شخص فضا لازم است در جایی که حکمش نیز است  
 یا بدینا صبح بیدار باشد یا امکان و اختیار پس اگر اجتناب بخواند ضرر ندارد و هرگاه نزل کنیم  
 گفتنا صبح مثل کسی است که نزل غسل کند و کسی که بیدار شود و بعد از صبح بر حال احتلام پس  
 مثل کسی است که صبح غافل باشد بجهان نرسد آنست که معلوم شود که جنبانیش در شب نبوده و الا مثل  
 کسی است که در روز غسل بشود یا نغسلد که روزه اش صحیح است لکن احتیاط در تعجیل غسل  
 در آنشای و در چنانکه کند و غسل بعضی بنفاس را هم باید بعد از آن قبل از صبح بجا آورد و بدان  
 مثل بقا بر جنبانیه است در لزوم فضا بلکه کفار علی الاحوط هر چند بعضی از سادات و اخلاص  
 بغسل فضا را لازم دانسته اند کفار را لازم ندانسته اند بجهت اختلافی که در بجهت کفار را  
 احوط دانسته اند و غسل من حیث استیجاب ضرر بصوم ندارد بلکه جایز است که روزه دارد و روز  
 منتهی غسل در حدیثی است که وقت نیم لازم است مثل جنبانیه که ذکر شد و در وضو و وقت که ممکن است  
 غسل با اینم باشد که صبح شود و روزه اش صحیح است مثل آنکه در بین غسل صبح شود و روزه اش  
 با عتقاد سعه وقت بعد از آن شخص مشغول غسل شده باشد هم چنین روزه اش صحیح است هرگاه غسل  
 را نکند با عتقاد آنکه از آن وقت شخص بنفاس هنوز پاک نشده اگر روزه در فضا با روزه واجب  
 دیگر باشد اما مستحاضیه پس اگر قبل از آن باشد وضو پیش و پیشین ظاهر منج و بغیر اینها و بجهت  
 آن مدخلیت در روزه ندارد و اما اغتسال مستحاضیه پس اگر قبل از آن باشد وضو پیش و پیشین  
 استحاضیه کثیره با منو سطر در روز غرض شود قبل از ظهر نباید غسل بجا آورد که اگر خلل  
 بغسل بپاری کند و روزه اش باطل است بخلاف جنبه که اگر روز غسل شود و احتلام غسل جنبانیه کند  
 روزه اش باطل نمیشود پس مستحاضیه غسلهایی که از برای آن عتقاد است و واجب است از صبح و ظهر  
 عصر حتی غسل انقطاع استیاضیه منو سطر و کثیره واجب است که بجا آورد و اگر نکرده نماید و در آن  
 صبح بنسبت که باید فضا تا بعد از روز کفار تا بنسبت بلکه بعضی بنسبت بعد از روز کفار تا  
 اند بلکه از بعضی ظاهر میشود که مقدم داشتن منو سطر و کثیره غسل را بر طلوع صبح لازم نیست

## کتاب الصور

یل احوط پیش انداختن منو مظهر و کثیر غسل خود را بطول و صبح هر چند جویش عمل نماید  
 و اما غسل هر روز غشاء پس از بناط اولی است پس ثانی و ثانی بعد غسل مغز و عشاء از آن برای  
 صحت روزی ایند و کند شستن هر چند عدم مدخله اعتنا الیه در صحت روزی میباشد  
 و کسیکه بمضیل آب خالی از برایش نمک نمکین کند یا بیهیم کند تکلیف طهارت از او قضا  
 است و روزی اش چنانچه شستن با آب است عبا را سبب حلق هر چند بخوبی باشد که خود با غش  
 وصول بجای شود مثل باز گذاشتن دهن در محل غبار و ایشان در امکان بجهت آنکه غبار حلق  
 او فرودد با ایشان در مکانی که قطع دارد که در آن مکان لا محاله غبار حلق او از باد و غیره  
 خواهد رسید با آنکه خود جارو کند بجهت آنکه غبار از راه دهن حلق او فرودد و فرق نیست  
 در مظهر بودن یا غبار حلال مثل ارد یا حرام مثل خاک اگر خوردن خاک را نیز مثل کل را  
 بدانیم چنانچه فرو نشیند و مظهر بودن غبار است که غلبه باشد یا در فنی بلی شرط است که در  
 احراق از آن غبار عسر و حرج نباشد مثل اسپان و کاکری و غیره که کشته ارد یا کشته  
 که غالباً مبین نباشد اما آن از آن خصوص اگر بخوبی باشد که اگر در روزی مضایا بن کار و مشغول  
 نشود و امرش نکند و در معاشش مختل خواهد شد چنانچه شرط است که از روی عمل احتیاط باشد  
 پس اگر از روی فراموشی یا غفلت باشد ضرر ندارد چنانچه اگر عدم وصول کرد و بعد معلوم  
 شد که حلق رسید با آنکه فساد داخل حلق شود نیز ضرر ندارد بلکه اگر این بقا یا بلیغ رسید با غبار  
 خارج شود ضرر ندارد و حکم بقا و فساد و نمیشود مگر آنکه معلوم شود که غبار از او بیرون  
 حرم بچاشن رسید چنانچه هر که خارج شود از حلق او غباری مثل کل و بقضا دهن برسد نیز ضرر  
 ندارد بلی اگر دوباره فرو برد و او صومش فاسد شود و در حکم ایضا غبار حلق است که بشود  
 فلان یا شطیب بخوبی که در دهن حلق برسد هر چند از غبار یا کوبیدن باشد که او نیز روزی را  
 فاسد میکند هر چند لزوم فضا و کفاره خالی از صفا نشسته نیست بل احوط بلکه احوط فضا و  
 کفاره بهتر و میباشد و اما آنچه غلبه و بخار طبع و در دهن و بخوان که بخوان میرسد ضرر ندارد  
 هر چند از تن یا کوفتن باشد بلی احوط آنست که از بخار غلبه و از آنچه غلبه مثل آنچه مثل غبار  
 نماید که بعضی ملحق ساخته اند بغبار غلبه و آنچه غلبه و بخار غلبه و در غلبه طهارت حقینه  
 کردن بما بجان علی الاحوط هر چند از برای علاج مرض نباشد حقینه بجا ماند و در دهن و غبار  
 ندارد اگر چه احوط اجتناب است ضرر ندارد و ساینده چیزی به باطن از غیر حلق و غیره





کتاب الفی

۴۱۲

15

# کتاب الصوم

صوم را در جمیع موارد که افطار نماید بجهت نفی بلای ذم است که امتضا نماید و اکل و شرب بعد  
 از روز و وقت چنانچه بعد از دفع شد اگر او بفسد یا بدکه افطار نماید و بانی باشد بر مساک تا  
 شام و عصر و شریعت هر چند فقیر و غنی باشد بلکه اگر چاره داری که کثیر السفر باشد و در سفر  
 نشسته او را حال باشد که خوف هلاک داشته باشد و هم چنین است معاندین مال و حیوان که در مال خود  
 نادر و خوف از کشته باشد نیز سدا از غزال بخوردن و هم چنین اگر در جنگ مشرّع مثل  
 جهاد و دفاع اگر محتاج بقدر از طعام یا آب یا مضطر بکسر شود که در این وقت جایز است خوردن  
 به آن ضرورت و سلبه من و لکن زمان خوردن و مقدار و آنکه مقدار از طعام و نان و مقدار  
 شرب را بر مقدار ضرورت و سلبه من فرار دهد از زیاده بران و بعد از آن مساک نماید چنانچه بعد از آن  
 آن روز را باید امتضا نماید هم چنین اگر بجهت حفظ نفس کسی از غریب مثلاً از تماس بجل آورد و در روز  
 اش فاسد میشود امتضا داد نه کفاره اگر امتضا بقدر ضرورت کند و از تماس و این مضطر باشد و اگر  
 در وقت بخورد و سقوی بگوید بعد از آن بجهت ضرورت یا امتضا حوط است که امتضا نماید و لکن واجب نبودن  
 و امتضا و سقوط آن قوی میباشد بلکه واجب نبودن امتضا در هر وقت حلال قوی میباشد  
 و در وقت که افطار در روز با عشت امتضا و کفاره نمیشود بلکه مخصوص است بجهت اضطرار  
 و در وقت افطار کردن در روز شهر امتضا یا امتضا آن بعد از نزال و هم چنین است و در وقت صبح  
 و در وقت کفاره و در وقت های مستحب که در افطار اینها بعد از نزال نیمی نیست بنا بر جمع و غیره  
 نیست در مواضع خوب کفاره مابین عالم و جاهل و فاضل و سائل اما جاهل غیر منتهی و غیر مضطر  
 در سؤال پس قوی است که کفاره بر او نیست اگر چه کفاره دادنش احوط است اما کفاره شهر  
 پس بجهت مابین سیر است از آن که در بنده و در وقت که در قفس شصت و نوزده سحر بکوش و نزال  
 باشد و طعام کردن شصت و یک و در عایشه شصت و یک حوط است که با عدم تمکن از اول و بی اجتناب  
 نماید و با عیز از آن سحر یا بجا آورد و در افطار کردن بجمیع مابین هر سه کفاره است اگر  
 در وقت این سحر با کفاره است شل جامع کردن بجمیع و مکروه میشود کفاره بیکر سبب در وقت  
 آن بجا آمدن اما اگر سبب دیگر و در جمیع و غیر جمیع نیز سبب کردن نمیشود خواه از میان  
 جسد باشد یا از خواهر یا از بی بی کفاره دارد باشد اگر اجتناب از تکرار کفاره است عظم  
 سبب و در جمیع و سبب آن در جمیع باشد کفاره هم فاصله شده باشد و اگر مضطر  
 بعد از روز و وقت امتضا شود و در وقت کفاره و لکن مساک تا عصر و بر او واجب است پس اگر در وقت

# کتاب الصوم

خالد را تنای این روزه مفطری که سبک کفاره باشد بجا آورد کفاره بر او واجب نیست در موی  
 که کفاره بر او واجب شد پس اگر بختنا جنونی یا جنی بر او در تنای روز عارض شود به سبب  
 سقوط کفاره میشود علی الاحوط هر چند افوی سقوط کفاره است مخصوص بفراموشی  
 نه احتیای بلکه اگر خود را اختیار اسیب خوردن چیزی مثلاً برین یا حا بعضی نماید یا اینکه احتیای  
 سفر نماید کفاره ساقط نمیشود خصوص اگر غرض از سفر احتیای فریاد کفاره نباشد اگر غرض  
 میل از باغ مجد برخص و روزه خود را بخورد فضا و کفاره هر دو بر او لازم است اگر عدا و عا  
 باشد اگر اهل بجم باشد فضا نماید و احوط کفاره میباشد و اگر قبل از ثبوت يوم الصید سبب  
 کفاره را بجا آورد و بعد ثابت شود که روز عید است کفاره لازم نیست اگر احوط است آنرا  
 است که کسی که حلال بداند افطار در مضار او خود را نگاهدارد و افطار نداند و ندانست اگر افطار  
 بخورد و اشتباه باشد اگر حلال نداند و خود را نگاهدارد بدانند حکم شرع با بد او نماند بکند  
 بمقدار بیکه صالح میباشد و غیره تا بدین پیچ بخ نازبانند و مخصوص جماع در مسئله که عیابد  
 وارد شده است دعا بنان فی الجملة ضرر ندارد هر چند در غیر جماع باشد در ناپیچ کند و را  
 بر پیچ بخ نازبانند و اگر خود کند پیچ بخ بکند و ده میشود و در فقه ستم گشته میشود  
 بعد از مراجعت بجماع شرع در هر شب با و فو و غیره در و مرثیه ناسر و تیر و احتیاطاً تا خبر کشیدن  
 اول است و فطر چهارم و مرد و روزه دار اگر گناه نماید زوج و جبر و روزه دار خود را بر جماع دو کفاره بر او  
 لازم است و پیچاه نازبانند و روزه میشود اگر زن از اول جماع تا آخر از داضه جماع فطر باشد هرگاه  
 خود زن بکراه قبول نماید بر هر یک کفاره و پیچ بخ نازبانند و فراموشی و هم چنین اگر زن در  
 اشتای جماع راضی شده و ممکن نموده باشد حکم من یوز محض است بکراه زوج و جبر خود را بر  
 جماع بخلاف اینکه زوج خود را بکراه نماید یا اینکه دیگری هر دو اکراه نماید یا اینکه زوج  
 زوج خود را در غیر جماع اکراه کند یا اینکه زوج خود را در حالت خواب طی نماید یا اینکه موی کین  
 خود را اکراه جماع کند یا اینکه زوج بیب سفر بخواند و روزه دار نباشد یا اینکه مرد و روزه دار  
 روزه دار و اکراه جماع نماید اگر در این صورت احوط نخل و کفاره است مخصوصاً اگر غافل  
 باشد که زوج خود را کسب که عارض شود از روزه کفاره و فواه منواله بداند هیچگاه  
 روز روزه میبکشد و هم چنین است اگر غافل شود از روزه و ماه منواله که بنزد بخواند و بخورد  
 لازم کرده باشد هرگاه از روزه گرفتن عاجز شود بکشد و هر روز یک کسب کند و فضا میبکشد و

و عادت افطار  
 کند

و احوط شستن و زانو زدن و روزه گرفتن نباشد وضو کند تا قدریکه ممکن است و اگر  
 عاجز باشد استغفار میکند بفرقی بدل از کفاره لکن بعد از قن اینان بکفاره احوط است  
 کسیکه از هر سه خطا کفاره عاجز باشد شهر رمضان پس هجده روزه و هر یک یک با وضو  
 میکند یا بچهار روزه و بچهارین روزه گرفتن و وضو دادن لکن روزه گرفتن احوط است  
 اگر چه جمع مابین روزه و وضو احوط است و با جمیع اینان منتهای بد و وضو اینها ممکن است یا بچهار  
 استغفار میکند بدل از کفاره و بعد از قن این کفاره کفاره بد دهد جای اینست کفاره دادن از  
 جانب او است و از قبل از روزه و باین ترتیب **فصل ششم** در بیان چیزهایی که موجب فضا است  
 بدن کفاره و از چند چیز است اول این که یکی از مفطرین پیش از آنکه مراعاة کند که فجر طلوع شده  
 یا نشده باشد به مراعاة خلاف آن عمل از آن سبب گویند و چون بخوان لکن احوط اینان بوضو  
 خصوصاً با نقض از سوال و محض با وجود تمکن از آنند هم چنین است علی الاقوی حال کسیکه  
 عاجز از شناختن فجر است کسیکه قحط کرد و چیزی را و ظاهر شد خورد بعد معلوم شد که  
 در فجر ناول کرده است فضا نمیکند هرگاه پس از مراعاة شب یا فطر کند بطول و غیره بخورد  
 و بعد ظاهر شود که آن وقت فجر طلوع بوده احوط در چنین وقت فضا کرد است بدانکه لازم نیست  
 بر کسیکه میخواهد روزه بگیرد اینکه در وقت صبح خوردن فضا نماید از طلوع صبح بلکه اگر قحط  
 نکرده بخورد یا با شام یا جماع کند مثل ضرر ندارد بلکه اگر بعد از قحط یا قبل از قحط شک  
 در صبح نمودن نماید چیزی بخورد گناه کار نیست بلکه اگر بعد از قحط یا قبل از قحط مظنه بر  
 نماید صبح بودن این مظنه را عیناً ندارد مگر اینکه این مظنه در وقت باشد که ظن بوقت صحیح باشد  
 مثل آنکه اوقی را بر غایت گرفته باشد بدانکه حکم بعد از قضا و صوم تا تناول مفطر در  
 جای که خود مراعاة فرموده مخصوصاً در صوم شهر رمضان باطل در صوم مضبوط و صوم معتبر است  
 است که تمام نماید و بعد از آن فضا نماید اگر قضا را برای او شارع مقرر کرده باشد و چون  
 اوقی فضا صوم غیر رمضان است و وقت که معلوم شود که افطار در صبح نموده پس تناول  
 مفطر در صبح باید و در غیر روزه و دیگر چه مراعاة صبح کرده تناول نماید یا مراعاة نکرده  
 تناول نماید و بدانکه اگر در وعادل چندین باشد یا اینکه صبح شده است و این حال بخورد فضا  
 و کفاره هر سه لازم میشود چه معلوم شود که صبح بوده یا آنکه معلوم نشود بلی اگر معلوم  
 شود که صبح بوده فضا لازم است نه کفاره هر چه بود در هر سه فرض معصیت کرده در

# کتاب الصوم

و بصیرت

خوردن یا فرغ خبر بعد این صبح که صبح شناس باشند کوزه هم نباشند مظنه شوخی در  
خیال ایشان نباشد یا شد پس اگر مکلف بخورد فضا و کفاره هر دو لازم میشود مگر مگر  
اینکه معلوم شود که صبح نبوده و در پی خوردن و آشامیدن یا قدری امکان اطلاع خود  
بر معرفت غریب اعتماد بقول کسی که خبر دهد که غلط است نشده و حال آنکه صبح بوده اگر خبر  
عادل باشد بلکه احوط فضا نمودن هر چند خبر دهنده و عادل باشند خبر دهنده که  
که قول و عادل بمقتول حکم بسیار شد چنانکه بخورد و در صورتی که کسی خبر دهد یا اینکه غلط  
شده و نزل کند عمل بقول کسی که گفته صبح طالع شده و اعتماد بقول او نکند بجهت آنکه کان کرد  
که شوخی میکند یا بجهت آنکه علم برای او حاصل نشده و در واقع صبح طالع شده و محض تر نکرد  
و اما اگر خبر دهنده و عادل باشند احتمال شوخی و مزاح در آن نباشد بخورد فضا و کفاره  
هر دو واجب است چنانچه گذشت و اگر یک عادل باشد احتمال شوخی در خبرش ندهد احوط فضا  
بلکه احوط کفاره نیز هست هرگاه بخورد نباشد طلوع فجر و حالش معلوم نشد یا مظنون  
که طالع بوده خبری بر او نیست و روزه اش صحیح است چنانچه اشاره شد چهارم افطار کردن  
بقول خبری که مغرب شده است حال آنکه مغرب نباشد اگر چه بسبب کوهی شبستان یا بسبب  
مخبر افطار کردن باشد و اگر اعتماد بقولش جایز نباشد بخورد اقوی جوب فضا و کفاره است  
اگر چه جاهل با آن حکم نباشد و خبری نیست که این روزه و فضا باشد یا غیر آن بجز افطار بسبب آنکه  
که بواسطه آن قطع کند که مغرب شده و باشد و دخول وقت یا مظنه بان کفاره واجب میشود  
اگر چه جاهل باشد یا اینکه در احتمال افطار جایز نیست بلی هرگاه ناریکی بسبب بر باشد بواسطه  
این مکان کند که مغرب شده است افطار کند فضا دارد و روزه کفاره و در وقت نیست که روزه و فضا  
باشد یا غیر آن ششم داخل نمودن آب در دهان بجهت خنک شدن آن پس اگر آب اختیار در دهان داخل  
شود فضا واجب است اگر چه این عمل جایز است بفر دادن آب مذکور از روی فراموشی فضا واجب  
نمیشود اگر چه فضا احوط است و اگر عرض صحت و آب در دهان کردن نباشد پس حکم بفضا احوط  
بلکه خالی از مؤنه نیست اما اگر نان و شیرین یا بجهت عرض صحیح گردد پس بسبب فرود رفتن  
آن در دهان فضا واجب نمیشود اگر چه فضا احوط است هم چنین است اگر بجهت استنشاق آب  
در دهان فرود رود واجب نمیشود فضا بجهت فرود رفتن آب بطریق اگر در مضغه صحت یا غسل  
در دهان کند خواه از برای ناز باشد یا سارغما یا نه هم چنین واجب نمیشود فضا بجهت

# کتاب الصوم

است

ابن جابر میگوید که از برای ندای یا بظلم بر من باشد اگر چه احوط فضا است در غیر صورتی که مضطرب  
 انقباضی و خنثی نماز فرضیه باشد حکم روزه غیر شهر رمضان است که در مضطرب کردن بجهت خنثی  
 در هر مثل شهر رمضان در روزی که مضطرب کند اگر روزه واجب معین باشد و باطل میشود  
 هرگاه معین نباشد هر چند روزه معین تمام اولی باشد اگر چنان روزه روزه منتهی باشد  
**فصل بیست و یکم** در مکروهات است بدانکه مکروه است برای روزه دار چند چیز اول مباشر  
 زن از هر چند بر سر ایشان یا بر سینه ایشان یا بر بازو کردن یا شدن از برای کسی که شهوتش این  
 افعال و بخواند حرکت نماید لکن مضطر باشد یا اینکه جنب غلبه شود یا آنکه عادتش بر سر و نام  
 معین نباشد فاعدا از آن هم نباشد الا امر است چنانکه سابقا ذکر شد بلکه گراهنه مظفر میباشد  
 صائم زن خالی از قوه نیست و تهر سحر کشیدن و چیزی در چشم ریختن خصوص اگر کمال بچیزی  
 باشد که بدو مشک باشد یا چیزی که طعم او بجاوی برسد یا اگر عدا کحل را بجاوی برساند حرام  
 خواهد بود و ستم اخراج خون که باعث ضعف شود از فضا یا جانی کردن بلکه هر عملی که موجب  
 ضعف شود فرائض را بهوشی مثل کندن دندان و دخول حمام بسیار گرم و در روزه واجب  
 یا مضیق حرام است علی که مورد غش شود و در مقام ضرورت ضرورت ندارد و چهارم نشستن در  
 در آب نه مرد و بچیز چیزی در بینی کشیدن یا داخل در گوش کردن هر چند بشمار باشد خصوصا  
 اگر نرسد که بدماغ یا بچو فرساید یا نماند یا بجاوی یکی از آن دو حرام است اگر روزه  
 معین باشد فضا بلکه کفار و غیر لازم است ششم بوییدن و بچای بعضی که خوشبو مخصوصا  
 ز کبریا است عا طیب مثل کلین عطر و بخوان ضرر ندارد و لکن اولی اجتناب از استعمال مشک است  
 بلکه بوییدن هر بوی تند غلیظی که بجاوی برسد اولی است هفتی شستن با بدن خنثی و شستن مضطرب  
 و خنثی آن شستنی که بجهت آخرت باشد علی الاحوط هر چند اخضا صر که اهنه شستن با جلال اولی است و در  
 یوم و شب شستن شستن خواندن مکروه است هشتی جدال کردن هفتم خوردن و هفتم هفتی مجامعت  
 نمودن مثل شباف با زده حمام زربک گذاردن یا جامه بدن را نمودن و از دهیم میکند نه شستن  
 خرماد و بخوان سیزدهم جاویدن مصطکی یا که مصطکی از دهیم چون آرد که در و باد داخل دهیم  
 ننگد مگر آنکه مصطکی خشک کند یا آنکه آبش را فرو نبرد مگر آنکه بطوریه و مستهلک باشد چنانچه  
 چسبک طعام بجهت اولی طعام و غیر شوری و بشوین بشرط نرسیدن بخوان یا حرام الا حرام است  
 اگر عدا باشد و مکروه است برای او مساز و در شستن مضطربا علی الاقوی و بر کردن شکم از

# کتاب الصوم

طعام واجب کسی که روزه بر او واجب نیست بلکه مستحب است شبیه روزه دار باشد مگر آنکه در  
 نماز جاه مبتلا خنی بعد از اقامه نفل مکبر چهارم را شروعی مثل زبانت و بعضی امر و بشو که اتمام باور باشد  
 نیز می گزیده اند و قبل از اقامه نفل مکبر چهارم را شروعی مثل زبانت و بعضی امر و بشو که اتمام باور باشد  
**فصل ششم** بدانکه حکم روزه مشروط است  
 بلوغ و ایمان و عقل و خلوان حیض و نفاس پس روزه غیر بالغ صحیح نیست مگر بجهت بزرگسالی و عادت و ان  
 طفل بر روزه بشرطیکه طاعت روزه گرفتن باشد و غیر موضوع چه کافر باشد چه مخالف روزه  
 اش فایده هر چند بعد از اینکه عارف حق اهل بیت باشد و فضا ساقط است اگر در فساد حاصل  
 شود و روزه با غش فضا صوم میشود و موجب فضا نیست بلکه موجب کفاره نیز میشود علی الاطلاق  
 و در وقتیکه فضا بار باشد کفاره نیز با فضا روا باشد و روزه مجنون اگر چه در واری و در بعضی  
 صورتها ساقط است و هم چنین است روزه مستی بهوش که صحیح نیست اگر خود با غش مجنون یا غما  
 ناسک شود و در آستانه روزه احتیاطا فضا و کفاره هر دو واجب است و اما خواب پس مضی روزه  
 نیست مگر چه هر دو فضا و کفاره باشد بشرطیکه نذاع روزه باشد خصوصاً اگر نیت روزه باشد  
 و مضی آنرا که از برای تمام روزه است کافی بدین و اما خوردن حیض و نفاس پس روزه با قضا  
 میکند هر چند روزه مسخی باشد علی الاطلاق اگر چه بلیطه بعد از نیت یا قبل از غروب باشد  
 و اگر بداند که از حیض و نفاس پاک شده است لکن نمیداند که قبل از صبح پاک شده یا بعد از آن پس اگر  
 تاریخ پاک شدن معلوم نباشد بنا بر آنکه در صبح بعد از پاک شدن و در عکس که بعد از پاک شدن  
 نماید و در جای که مجهول است آنچه نباشد بنا بر آنکه در بر عدم وجود صوم و الله اعلم و اگر  
 خود با غش و مضی در حیض شود صومش ساقط و کفاره و فضا و کفاره نیز ندارد هر چند  
 جناب او طاهر باشد و فضا و کفاره نیز میباشد و هم چنین مشروط است بخبر روزه  
 واجب بخلاف سفر شرعی که موجب فضا است و نماز و اما روزه مسخی پس در سفر جایز است اگر  
 چه ترکش اولی است مگر سه روز و روزه که از برای حاجت خواستند و عمدتاً طیب و او شده است  
 و مگر روزه که نذر عوفه گرفتن او را سفر و حضر او روزه کسی که از محل روزه خارج شود  
 بعد از سفر بعد از ظهر و صوم کفاره که سه روز بلیطه و هجده روز بلیطه از برای کسی  
 خارج از عرفه شده بخوبی که در ذکر تشریف الله و جاهل مسئله در فضا و اتمام نماز و  
 روزه نیز عمدتاً رواست و روزه اش صحیح و هم چنین جاهل بحیثیت تمام فضا و اتمام لکن  
 جاهل بخصوصیت احتیاط فضا میباشد و شرط افطار صوم و مساقط و صوم و فضا نیز مخصوص است

در  
 روزه



# کتاب الصوم

چنانچه گفته شد هم چنین روزه گرفتن کسیکه از سفر بر وطن یا بمحل اقامه میسر می آید و از آنکه پیش از آنکه روزه بگیرد و از آنکه پس از آنکه روزه بگیرد و از آنکه در آن روز نماز او ظهر بمحل اقامه برسد و پیش نماز و کسیکه عدل نموده از اقامه پیش از یک نماز تمام بعد از زوال نماز و ظهر میکند و روزه آن روز تمام میکند و نماز مثل جاهل نیست پس روزه اش باطل است و هرگاه نماز با جاهل مسئله بداند و روزه داشت که روزه در سفر هیچ پیش از افطار نماید و فطر کند و هم چنین شرط نیست و روزه بسیار است که روزه در سفر هیچ پیش از افطار نماید و فطر کند و مسئله نه مطابق ضرر افطار میکند اگر چه بهمان باشد هم چنین است که خوف عروص مرض یا طول مرض و روزه گرفتن باشد یا شد بطوری که معند به باشد نه مطابق خوف که از قبل و سواش باشد و اگر کسی که روزه دارد و ضرر ندارد و مکلف بحسب خبر خود روزه را مضرب می داند بطن خود عمل کند چه از تجربه و نظریه و حاصل کرده باشد یا از حدس خود و هم چنین در عکس باید روزه را بکشد هر چند طبعی صواب نماید که روزه ضرر ندارد و شک و ضرر نیز باعث جواز افطار است و اگر با خوف ضرر روزه را بکشد باید عاده نماید هر چند ظاهر شود و بر او که ضرر ندارد و ضرر نیز باشد شک بیکه اگر پیش از زوال را و ظاهر شد عدم ضرر و تجدید نیست نمی تواند نماید هم چنین مشروط است و روزه با اینکه نرسد از این که روزه باعث تلف نفس می شود یا اینکه باعث تلف نفس خود و مکلف شود یا اینکه کسی که فطر یا عطش یا اینکه باعث تلف مال شود که مضرب باشد التماس یا اینکه او از مایه و اعتدال بداند یا اینکه باعث هتک عرضی و کالفت یا نفس مجسم و بکسر شود و چنانچه گذشت که بسیار است که اتفاق می افتد و مثل مکاری و ذارح و ناجر و خواص بلکه هرگاه معافی ضرر میکند و روزه گرفتن با واجب بکسر که هم از آن باشد می باید که آن روزه حرام است و در خصوص حق مسخ این مولی مشروط است و خوف عتدال و حق میباید که در خوف و جرح حق منقطع مشروط است از آن شود علی الاحوط چنانچه شرط است در حق عدم منع والدین بلیک اگر والدین نامولیا یا شوهر و جوج نمایند از آن و از شایعها و روزه مسخ می شود علی الاحوط بلکه احتیاط در حق ولدا است که باطنی بدین روزه نمیکند و بهر امر عاده از آن والد بلکه والدی باشد بلیک اشخاص از آن والد بلکه والدی باشد بلیک و در صورتیکه او تکالیف غیر از آن و نیز مستثنی از آن والد یا والد باشد اما شرط است که با وجود روزه فضا رخصا بلکه مطابق روزه واجب علی الاحوط نزل کند و روزه مسخ او مرد و پسر زن و پسر و بالغ و غلامش که ناخوشی که بسیار است شود و معاصی و اگر از روزه گرفتن عاجز باشد بهر زیاده یا کمتری زیاد یا ناخوشی روزه را

كتاب الصور

صور و فقهیه غیر این است که اگر بنا بر این باشد که روزی که در مقام اکل شرب  
 افطار باشد ضروری نباشد اگر روزه گرفتن بر ایشان دشوار باشد افطار میکنند لکن بر  
 ایشان واجب است فضا بعد از زوال شفق و حصول صبح چنانچه واجب است صدقه دادن بلکه  
 از کتف بدل هر یک بفقیر و اگر ممکن نباشد کفاره ساقط است هم چنین احکام زن حامله  
 که وضع حملش نزدیک باشد یا زنی شیرده که شیر او کم باشد نیز باید بچرخد بخورشاید  
 از روزه گرفتن بر نفس خود یا بر طاعت خود از نشستن کسی که سر سنگی مضربا یا ناخوشی و در غیر اینها  
 عذر ثابت نیست تخصیص افطار و سکران نکردن خود و بخاوند کند که در این وقت بقدر ضرورت  
 لازم است هم بلکه در غیر مصداق این عذر و اجاری نکند صدقه از مال زنت از مال  
 شوهر و کسی که مرض او از رمضان بگذرد بکسر طول بکشد از این جهت مستثنی از قضاء رمضان  
 اول شود فضا از او ساقط است بدل هر روز کفاره میدهد فضا بخیر از کفاره نیست  
 و احتیاط ایشان بقضاء کفاره هر دو است این حکم در میان اعداء مثل طول کشیدن سفرها  
 و قضاء بکسری نیست بلکه قضاء دان واجب است اگرچه کفاره نیز احوط است و اگر باین مصداق  
 یقین از مرض حاصل شود و بفراوان بخورده بالمره و همیشه عازم بر فضا بود لکن تا قبل از اذیت بجهت  
 اعتقاد بوسعت وقت یا بجهت انتظار وفات شریعت و بعد از آن عذر دینی و دنی دهد که مستثنی از  
 فضا نشود و یا فضا آید فضا لازم است کفاره هم ساقط و اگر بفراوان بخورده که عازم بر فضا  
 بخورده فضا و کفاره هر دو لازم است اعلم از آنکه مرد و بوده در فضا و عدم فضا با آنکه اولاً عازم  
 بر فضا شده و بعد از آن نادیده نامرود شد یا آنکه عازم بر عدم فضا شده تا آنکه وقتی بکسری  
 نمائند یا آنکه عذر مانع از فضا عارض شده و مقدار کفاره بکسری است و در مکلف افضل است  
 و معتدل نمیشود کفاره ببلعد سالها قسمی است و از روزه روزها حرام است بدانکه حرام است  
 روزه عید فطر و عید اضحی و روز یازدهم و دوازدهم و پانزدهم ماه ذی الحجه از برای کسی که  
 در معنی باشد و روزه آخر شعبان بهر جهت منشا و روزه و نای بندد و معاصی و روزه که تکلیف  
 کرد و فطر بپایند و مضامین از آن نایب در روزه وصال و آن است که روزه در روز  
 شعبان بکسری نامرود و روز یکشنبه تا آخر اظفار نامرود و تا شب و نیم خورند و در شبها بکسری  
 روزه آن نگذرد باشد و احوط اجتناب است و در روزه که متخاصم شود واجب بکسری است که هم از آن  
 باشد که نشسته احتیاط اینست که روزی که در فضا است و روزه معتدل است و در آن روز شوهر و عیال

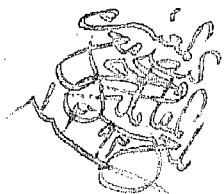
# کتاب الصوم

خود بیکر از این حیوان خالی از قوه نیست و چنانکه نمی کند معانی حیوانی است و صوم سه می  
 در بسیار روزها می ماند و بر آنکه مخصوص خاص بر آنکه آنها را در هفته آن در بسیار اول و روزی که  
 ستر و از اول هر ماه است که پیشتر پنج روزی که پیشتر که شده است لکن بهتر از آنها اینست که  
 اول پنجشنبه از ماه و آخر پنجشنبه از ماه و اول چهارشنبه از ماه و اول ماه را روزی که یک روز و روزی که  
 و چهاردهم و این هم از هر ماه است هر روز و روز بعد از آن چهارم روز و روزی که هر روز  
 و پنج اول است پنج روز و روزی که پیشتر هفت روز و روزی که پیشتر هشت روز و روزی که پیشتر  
 و نیم ذی القعدة است هفت روز و روزی که پیشتر هشت روز و روزی که پیشتر نهم روز و روزی که  
 نهم روز و روزی که پیشتر چهارم ذی الحجه است چهارم روز و روزی که پیشتر چهارم ذی الحجه است  
 ذی الحجه یک روز و از اول آن دهم روز و روزی که پیشتر شش ماه و روزی که پیشتر شش ماه  
 یک روز و از دهم روز و روزی که پیشتر چهارم ذی الحجه است و از دهم روز و روزی که پیشتر  
 و هفتم ماه و از دهم روز و روزی که پیشتر چهارم ذی القعدة است چهارم روز و روزی که پیشتر  
 روز بعد از عید فطر است بحسب اعلی الله مقامه و بهتر از این شش روز و از بعد از شش روز  
 و ظاهر این است که بعد از نظر اول این سر و روز می باشد و از دهم روز و از دهم ماه و از دهم  
 چهارم در میان روزهای مکرره است بدانکه مکرره روزی که روزی که روزی که روزی که روزی که  
 خواندن دعاها مکرره نیست و از آن مکرره است و از آن مکرره است و از آن مکرره است و از آن مکرره است  
 روزی که مکرره است و از آن مکرره است و از آن مکرره است و از آن مکرره است و از آن مکرره است  
 و مکرره است و از آن مکرره است و از آن مکرره است و از آن مکرره است و از آن مکرره است  
 از آن مکرره است و از آن مکرره است و از آن مکرره است و از آن مکرره است و از آن مکرره است  
 اشاره شد مستحب است از برای روز و از برای روز و از برای روز و از برای روز و از برای روز  
 که برادر و برادر و از برای روز و از برای روز و از برای روز و از برای روز و از برای روز  
 بخصوص از طعام را آماده نکرده باشد و هر چند بعد از ظهر باشد با آنکه خوردن روزی که  
 مستحب بعد از ظهر مکرره است لکن برای اجابت مؤمن در آن حال داشتن روزی که مکرره است  
 بلکه در روز نیست و بهر حکم بکرانه و فطره و از برای روز و از برای روز و از برای روز  
 باشد بلکه از برای روز و از برای روز و از برای روز و از برای روز و از برای روز  
 بهر آنکه از طعام اینست که حکم از آن حال سر و در مؤمن و از اجابت مؤمن باشد که در قول

در بسیار روزها می ماند و بر آنکه مخصوص خاص بر آنکه آنها را در هفته آن در بسیار اول و روزی که  
 ستر و از اول هر ماه است که پیشتر پنج روزی که پیشتر که شده است لکن بهتر از آنها اینست که  
 اول پنجشنبه از ماه و آخر پنجشنبه از ماه و اول چهارشنبه از ماه و اول ماه را روزی که یک روز و روزی که  
 و چهاردهم و این هم از هر ماه است هر روز و روز بعد از آن چهارم روز و روزی که هر روز  
 و پنج اول است پنج روز و روزی که پیشتر هفت روز و روزی که پیشتر هشت روز و روزی که پیشتر  
 و نیم ذی القعدة است هفت روز و روزی که پیشتر هشت روز و روزی که پیشتر نهم روز و روزی که  
 نهم روز و روزی که پیشتر چهارم ذی الحجه است چهارم روز و روزی که پیشتر چهارم ذی الحجه است  
 ذی الحجه یک روز و از اول آن دهم روز و روزی که پیشتر شش ماه و روزی که پیشتر شش ماه  
 یک روز و از دهم روز و روزی که پیشتر چهارم ذی الحجه است و از دهم روز و روزی که پیشتر  
 و هفتم ماه و از دهم روز و روزی که پیشتر چهارم ذی القعدة است چهارم روز و روزی که پیشتر  
 روز بعد از عید فطر است بحسب اعلی الله مقامه و بهتر از این شش روز و از بعد از شش روز  
 و ظاهر این است که بعد از نظر اول این سر و روز می باشد و از دهم روز و از دهم ماه و از دهم  
 چهارم در میان روزهای مکرره است بدانکه مکرره روزی که روزی که روزی که روزی که روزی که  
 خواندن دعاها مکرره نیست و از آن مکرره است و از آن مکرره است و از آن مکرره است و از آن مکرره است  
 روزی که مکرره است و از آن مکرره است و از آن مکرره است و از آن مکرره است و از آن مکرره است  
 و مکرره است و از آن مکرره است و از آن مکرره است و از آن مکرره است و از آن مکرره است  
 از آن مکرره است و از آن مکرره است و از آن مکرره است و از آن مکرره است و از آن مکرره است  
 اشاره شد مستحب است از برای روز و از برای روز و از برای روز و از برای روز و از برای روز  
 که برادر و برادر و از برای روز و از برای روز و از برای روز و از برای روز و از برای روز  
 بخصوص از طعام را آماده نکرده باشد و هر چند بعد از ظهر باشد با آنکه خوردن روزی که  
 مستحب بعد از ظهر مکرره است لکن برای اجابت مؤمن در آن حال داشتن روزی که مکرره است  
 بلکه در روز نیست و بهر حکم بکرانه و فطره و از برای روز و از برای روز و از برای روز  
 باشد بلکه از برای روز و از برای روز و از برای روز و از برای روز و از برای روز  
 بهر آنکه از طعام اینست که حکم از آن حال سر و در مؤمن و از اجابت مؤمن باشد که در قول

هر چند

اگر شود **حج** بغير طعام باشد و بهر آنکه اظهار روزه نکند و افطار  
کند بلکه در اخبار ثواب افطار در منزل برادر مسلم هفتاد با نود مقابل ثواب  
روزه داشتن میباشد و الحمد لله  
اوگلا و احسنا



فَدَن رَعَتْ عَنِ طَائِفَةٍ فِي ثَمَانِ عَشْرَ مِائَةٍ سِتَّةَ عَشْرَ حَادِثًا  
سنة ١٢٩٦  
تَمَامَتْ تَقِيَمَاتِي السَّجُورَةِ وَتَقَابُلَاتِي

الحمد لله الذي سخر لنا هذا الكتاب في فصله وكونه في

الجنة للذين يراونهم في جنتهم باسم اعلى عليه

السلامة والحمد لله الذي سخر لنا هذا الكتاب في

الجنة للذين يراونهم في جنتهم باسم اعلى عليه

السلامة والحمد لله الذي سخر لنا هذا الكتاب في

الجنة للذين يراونهم في جنتهم باسم اعلى عليه



[illegible]

**RULES:—**

1. The book must be returned on the date stamped above.
2. A fine of **Re. 1-00** per volume per day shall be charged for text-books and **10 Paise** per volume per day for general books kept over - due.

